

کتابخانه محکمہ کتب و خطبات و اسناد
پیشین و پیشین و پیشین و پیشین

ہر دو جلد

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE3978

طائر فانی

بمقام کانپور

مطبعہ کرامی منشورہ کتب و خطبات و اسناد
در مطبعہ کرامی منشورہ کتب و خطبات و اسناد

اطلاع

اس مطلع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ دار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک کتاب کو چھاپ خانہ کے درجہ کے ساتھ ساتھ ملاحظہ و نشانگان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے پیش کیج کر تین صفحہ سادہ ہیں اس میں کتب طب فارسی و اردو وغیرہ کی درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہو اس فن کی اور بھی کتب جو وہ کارخانہ سوغہ رد انون کو اکابر کی ذرا بیخبر

کتب فارسی

اکبر الہم - چار جلد میں جامع کلیات و معالجات
طب مولفہ حکیم محمد علی خان لکھنوی صاحب حکیم خانم جہان
موقوفہ فیض القریبی - مشہور کتاب بقراط کی جسکی
تحفہ مولوی غلام حسین نے فرمائی -

خلاصۃ التجارب - میراث حکیم علی خان نے حکیم خان
ایضا - مطبوعہ جدید -

مجموعات اکبری - محشی تصنیف حکیم محمد اکبر خان غفر اللہ
تکلیف الحکمت - مصنفہ حکیم سلیم الدین خان

کھانیہ منصورہ - مع رسالہ چوب چینی مشہور
کتاب معالجہ و تشریح میں مصنفہ حکیم منصور بن حکیم محمد
ضیاء الابصار - مصنفہ حکیم محمود خان
مجموعات رضائی - معالجہ امراض صنف باہ و شام
بن مولفہ حکیم سید رضا حسین -

دستور العالج - مصنفہ حکیم سلطان علی خراسانی
میزان طب - محشی مشہور کتاب کی پرستار ذیل تصنیف

۱۔ میزان الطب محشی مصنفہ حکیم محمد زرافی - ۲۔ رسالہ الال
۳۔ رسالہ نائل البلی - ۴۔ رسالہ بحران مع جہان بام

انہیں لاطبا مصنفہ مولوی محمد صادق علی یہ کتاب
علم طب کے مشافرن کی بڑی بجا آمد اور نفع بخش ہے
مطب مولوی خان - نسخہ اور دستخط کا جو حکیم علی

مضج القلوب مصنفہ حکیم محمد اکبر زرافی

عجاز نامہ - مصنفہ حکیم محمد شریف خان -

ام العالج - غریب رسالہ چوادی تاکست با طبیہ تصنیف حکیم
امان اللہ فیروز جگہ بہ وقت نور الدین محمد جگہ پادشاہی
طب یوسفی - مع مجموعہ چند رسائل ذیل - ۱۔ رسالہ فیض

۲۔ رسالہ فار و در ۳۔ رسالہ فیض و در ۴۔ رسالہ فیض و در
۵۔ رسالہ ماکول و شرب ۶۔ قصیدہ خط و محنت ۷۔ رسالہ

زاد غریب - غریب اور مسافرن کے لیے نامور نسخہ
تدبیر سماجی - ہر قسم کی رعایت کوڑی کی دوا لکھوں کا نام

بخشی ہو حکیم صادق علی خان غفر اللہ حکیم شریف خان -
قربادین قادری - تصنیف حکیم محمد اکبر زرافی

علاج الابدان رسالہ غریب المعاد - حسین
علاج امراض انسانی کا خود انسان میں موجود یہ نقل

طبیہ ثابت کیا کہ مولفہ حکیم مولوی عبدالحی صاحب
کنز الاسرار - معالجات اسرار طب کا مبداء و مخرج

تصنیف حکیم ہادی حسن مراد آبادی -

بیج الحی ارقم - تصنیف حکیم قدرت احمد
رسالہ جنۃ الواقعہ لیسام الامراض البانیہ

خاص امراض البانی کا علاج اور اسکو سبب علامات کا
بیان تصنیف حکیم سید فضل علی الخاں طب شفا والد

روز الحکمت - مصنفہ مولوی حبیب علی مدرس اہل قاری

علاج الامراض مولفہ حکیم محمد شریف خان - مستطوریہ و غیر
رسالہ ارارۃ الطريق لطالب الشیخ - تحقیق -

تحقیقات طب کی بطور مباحثہ و اکثری دیوانی حکیم
رسالہ دافع المفسد نافع البریہ - فی احکام الشیخ الہدی
انوار و ایضہ تنبیہات تحریر سنی ہندو کلیان اور کا علاج

طب اردو و علاج انسانہ

تشریح الاسباب - مریض منظر الحکوم

مع نقشہ روح فلکی حکیم تاجی الہی بخشش
رسالہ زبد المفردات قلم باری گو حکیم علی بخشش

زبدہ الحکمت - فصول ربیعہ میں روزہ و جیرون کے
انہماں کا بیان ہو مولفہ حکیم سید قمر علی شیش

مفید الاجسام - مع فوائد عجیبہ ہر قسم امراض کا
نسخہ مولفہ سید فضل علی ندوۃ اکثر -

علاج الغریب اسکی کوریون کی دوا قیمی کام کرے و غیرہ
قانون عترت - عموماً ہر قسم طب کا علاج و فہرست

و تب فرمیں کا مصنفہ حکیم عزت حسین -

تحفۃ لاطبا - ہر قسم طبیہ و غیرہ حکیم حسین خیر آبادی -
قربادین شفا - اردو مترجمہ حکیم محمد ہادی حسین خان و آبادی

قربادین کالی - فارسی مصنفہ حکیم کا ملاحظہ ان اردو مترجمہ
حکیم محمد ہادی حسین خان مراد آبادی

انہیں لاطبا اردو تالیف حکیم مولوی محمد صادق علی حکیم

فهرست ابواب فصل طب کبر و دو جلد کامل

صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض
۳	باب در امراض سر	۱۹	فصل در ماسرا	۳۷	قسم اول آنکه سبب پیش فضا بعد بخارات بود
۴	فصل در صداع	۲۰	فصل در سرد و دودار	۳۸	قسم دوم آنکه سبب کا بوس رسیدن سر و با
۵	قسم اول در صداع سافج	۲۱	قسم اول در صدر	۳۹	فصل در ریح
۶	قسم دوم در صداع مادی	۲۲	قسم دوم در دودار	۴۰	فصل در سکه
۷	قسم سوم در صداع شرکی	۲۳	ترکیب مار الجبین	۴۱	قسم اول در سکه استخوانی
۸	قسم چهارم در صداع صفت و مانی	۲۴	فصل در سبات و آن خواب نیست طویل	۴۲	قسم دوم در سکه القباضی
۹	قسم پنجم در صداع قوت حس و مانی	۲۵	فصل در سرد و آن بیداری و خواب نیست	۴۳	فصل در اسهال و فاج
۱۰	قسم ششم در صداع عصبی	۲۶	فصل در سبات سرد و سرد سباتی	۴۴	فصل در تشنج
۱۱	قسم هفتم در صداع عصبی	۲۷	بیان علامات روده	۴۵	قسم اول در ریحی
۱۲	قسم هشتم در صداع عصبی	۲۸	فصل در جودای در باطن شدن حرکت	۴۶	قسم دوم در استهلا
۱۳	قسم نهم در صداع عصبی	۲۹	فصل در انشیان	۴۷	قسم سوم در تشنج یا بس
۱۴	قسم دهم در صداع عصبی	۳۰	قسم اول در فساد و فکر	۴۸	فصل در تده و کزاز
۱۵	قسم یازدهم در صداع عصبی	۳۱	قسم دوم در فساد و فکر	۴۹	فصل در ریشه
۱۶	قسم چهاردهم در صداع عصبی	۳۲	قسم سوم در فساد و تشنج	۵۰	نوع اول آنکه از ضعف قوت حرکت افتد
۱۷	قسم پانزدهم در صداع عصبی	۳۳	فصل در انشیان یا یعنی اعتلال طعن و فکر	۵۱	نوع دوم آنکه از ضعف آنکه حرکت افتد
۱۸	قسم شانزدهم در صداع عصبی	۳۴	قسم اول در سرد و دودار یا سوزی	۵۲	نوع سوم آنکه از ضعف قوت و از ضعف حرکت افتد
۱۹	قسم هجدهم در صداع عصبی	۳۵	قسم دوم در سرد و دودار یا سوزی	۵۳	فصل در حذر
۲۰	قسم نوزدهم در صداع عصبی	۳۶	قسم سوم در سرد و دودار یا سوزی	۵۴	قسم اول در لقوه تشنجی
۲۱	قسم بیستم در صداع عصبی	۳۷	فصل در انواع و دیوانگیها	۵۵	قسم دوم در لقوه اشتراکی
۲۲	قسم بیست و یکم در صداع عصبی	۳۸	قسم اول در قطرب	۵۶	فصل در زکام و نزله
۲۳	قسم بیست و دوم در صداع عصبی	۳۹	قسم دوم در انشای جنون سبی	۵۷	نوع اول در صدع وای
۲۴	قسم بیست و سوم در صداع عصبی	۴۰	قسم سوم در دودار الکلب	۵۸	نوع دوم در دوسوی
۲۵	قسم بیست و چهارم در صداع عصبی	۴۱	قسم چهارم در صدع وای جنون مفراط	۵۹	نوع سوم در بلغمی
۲۶	قسم بیست و پنجم در صداع عصبی	۴۲	فصل در انشای العقل و الذیابان	۶۰	نوع چهارم در صدع وای
۲۷	قسم بیست و ششم در صداع عصبی	۴۳	فصل در رعونت و محق	۶۱	فصل در عصب و آن چیست که در غل برده عارض شود
۲۸	قسم بیست و هفتم در صداع عصبی	۴۴	فصل در عشق	۶۲	فصل در مرض و مانی
۲۹	قسم بیست و هشتم در صداع عصبی	۴۵	فصل کا بوس		
۳۰	قسم بیست و نهم در صداع عصبی				
۳۱	قسم سی و یکم در صداع عصبی				
۳۲	قسم سی و دوم در صداع عصبی				
۳۳	قسم سی و سوم در صداع عصبی				
۳۴	قسم سی و چهارم در صداع عصبی				
۳۵	قسم سی و پنجم در صداع عصبی				
۳۶	قسم سی و ششم در صداع عصبی				
۳۷	قسم سی و هفتم در صداع عصبی				
۳۸	قسم سی و هشتم در صداع عصبی				
۳۹	قسم سی و نهم در صداع عصبی				
۴۰	قسم سی و دهم در صداع عصبی				
۴۱	قسم سی و یازدهم در صداع عصبی				
۴۲	قسم سی و بیستم در صداع عصبی				
۴۳	قسم سی و یکم در صداع عصبی				
۴۴	قسم سی و دوم در صداع عصبی				
۴۵	قسم سی و سوم در صداع عصبی				
۴۶	قسم سی و چهارم در صداع عصبی				
۴۷	قسم سی و پنجم در صداع عصبی				
۴۸	قسم سی و ششم در صداع عصبی				
۴۹	قسم سی و هفتم در صداع عصبی				
۵۰	قسم سی و هشتم در صداع عصبی				
۵۱	قسم سی و نهم در صداع عصبی				
۵۲	قسم سی و دهم در صداع عصبی				
۵۳	قسم سی و یازدهم در صداع عصبی				
۵۴	قسم سی و بیستم در صداع عصبی				
۵۵	قسم سی و یکم در صداع عصبی				
۵۶	قسم سی و دوم در صداع عصبی				
۵۷	قسم سی و سوم در صداع عصبی				
۵۸	قسم سی و چهارم در صداع عصبی				
۵۹	قسم سی و پنجم در صداع عصبی				
۶۰	قسم سی و ششم در صداع عصبی				
۶۱	قسم سی و هفتم در صداع عصبی				
۶۲	قسم سی و هشتم در صداع عصبی				
۶۳	قسم سی و نهم در صداع عصبی				
۶۴	قسم سی و دهم در صداع عصبی				
۶۵	قسم سی و یازدهم در صداع عصبی				
۶۶	قسم سی و بیستم در صداع عصبی				
۶۷	قسم سی و یکم در صداع عصبی				
۶۸	قسم سی و دوم در صداع عصبی				
۶۹	قسم سی و سوم در صداع عصبی				
۷۰	قسم سی و چهارم در صداع عصبی				
۷۱	قسم سی و پنجم در صداع عصبی				
۷۲	قسم سی و ششم در صداع عصبی				
۷۳	قسم سی و هفتم در صداع عصبی				
۷۴	قسم سی و هشتم در صداع عصبی				
۷۵	قسم سی و نهم در صداع عصبی				
۷۶	قسم سی و دهم در صداع عصبی				
۷۷	قسم سی و یازدهم در صداع عصبی				
۷۸	قسم سی و بیستم در صداع عصبی				
۷۹	قسم سی و یکم در صداع عصبی				
۸۰	قسم سی و دوم در صداع عصبی				
۸۱	قسم سی و سوم در صداع عصبی				
۸۲	قسم سی و چهارم در صداع عصبی				
۸۳	قسم سی و پنجم در صداع عصبی				
۸۴	قسم سی و ششم در صداع عصبی				
۸۵	قسم سی و هفتم در صداع عصبی				
۸۶	قسم سی و هشتم در صداع عصبی				
۸۷	قسم سی و نهم در صداع عصبی				
۸۸	قسم سی و دهم در صداع عصبی				
۸۹	قسم سی و یازدهم در صداع عصبی				
۹۰	قسم سی و بیستم در صداع عصبی				
۹۱	قسم سی و یکم در صداع عصبی				
۹۲	قسم سی و دوم در صداع عصبی				
۹۳	قسم سی و سوم در صداع عصبی				
۹۴	قسم سی و چهارم در صداع عصبی				
۹۵	قسم سی و پنجم در صداع عصبی				
۹۶	قسم سی و ششم در صداع عصبی				
۹۷	قسم سی و هفتم در صداع عصبی				
۹۸	قسم سی و هشتم در صداع عصبی				
۹۹	قسم سی و نهم در صداع عصبی				
۱۰۰	قسم سی و دهم در صداع عصبی				

صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض
۶۵	فصل در امراض طبعه	۷۳	فصل در اعطال طبعه ملته	۹۷	فصل در ذیاب بصر
۶۶	قسم اول در ورم طبعه صلیبیه	۷۵	قسم اول در ورم	۹۸	فصل در خشش
۶۷	قسم دوم در ورم بستر	۷۶	قسم دوم در طرفه	۱۰۰	فصل در رمور
۶۸	قسم سوم در ملتوی شدن طبعه صلیبیه و التواء	۷۷	قسم سوم در طرفه	۱۰۱	فصل در سل العین
۶۹	قسم چهارم در استرخاش طبعه صلیبیه عارض شود	۷۸	قسم چهارم در سل	۱۰۳	قسم اول در سل العین
۷۰	فصل در اعطال طبعه ریشمیه	۷۹	قسم پنجم در انتفاخ ملتته	۱۰۴	قسم دوم در سل العین
۷۱	فصل در اعطال طبعه شبکیه	۸۰	قسم ششم از امراض ملتته	۱۰۵	فصل در حنوطا
۷۲	فصل در اعطال رطوبت راجعیه	۸۱	قسم هفتم در امراض ملتته	۱۰۶	فصل در بعضی العین عن اشعاع
۷۳	فصل در اعطال رطوبت جلیبیه	۸۲	قسم هشتم در امراض ملتته	۱۰۷	فصل در کینه
۷۴	قسم اول بیمار پانیکه در جلیبیه افتد	۸۳	فصل در ورمه	۱۰۸	فصل در استرخاش
۷۵	قسم دوم در مرضی که جلیبیه است	۸۴	فصل در رطوبتین	۱۰۹	فصل در اتصاق بطنین
۷۶	فصل در اعطال طبعه عنکبوتیه	۸۵	فصل در کینه	۱۱۰	فصل در شتره
۷۷	قسم اول در بیان مرضی که عارض شود درین طبعه	۸۶	فصل در قذسه	۱۱۱	فصل در شراق
۷۸	قسم دوم در بیماری که مخصوص در همین طبعه افتد	۸۷	قسم اول در آندسه	۱۱۲	فصل در انتشار الاهداب
۷۹	فصل در اعطال رطوبت ریجیه	۸۸	قسم دوم در افتادون جانور در چشم	۱۱۳	فصل در جرب الاحفان
۸۰	قسم اول در اند ویا و جرب	۸۹	فصل در ضربه که بر چشم افتد	۱۱۴	فصل در جرب الاحفان
۸۱	قسم سوم در کدورت و غلظت	۹۰	قسم اول در قرصه قرینه	۱۱۵	فصل در جرب الاحفان
۸۲	فصل در اعطال طبعه عنینیه	۹۱	قسم دوم در قرصه که باطن قرینه افتد	۱۱۶	فصل در جرب الاحفان
۸۳	قسم اول در قرصه	۹۲	فصل در بیاض	۱۱۷	فصل در سلاق
۸۴	قسم دوم در امتلا ریجیه	۹۳	فصل در جمل	۱۱۸	فصل در قمل الاحفان
۸۵	قسم چهارم و پنجم که آن اشعاع و ضیق است	۹۴	نوع اول در آنچه حول بکودکان افتد	۱۱۹	فصل در شعیره
۸۶	فصل در اعطال طبعه	۹۵	نوع دوم در جمل که بزرگان افتد	۱۲۰	فصل در توت الاحفان
۸۷	قسم اول در خشونت و درشتی	۹۶	فصل در خفا	۱۲۱	فصل در تخیر
۸۸	قسم دوم در توت و القرینه	۹۷	فصل در جرب	۱۲۲	فصل در قروح الحفین
۸۹	قسم سوم در شقاق که در قرینه افتد	۹۸	فصل در اشعاع و انتشار	۱۲۳	فصل در توجع و انتفاخ
۹۰	قسم چهارم در شقاق که در قرینه افتد	۹۹	قسم اول در اشعاع عصب	۱۲۴	فصل در کدکد
۹۱	قسم پنجم و ششم که آن در قرصه و بیاض است	۱۰۰	قسم دوم در اشعاع لثیه	۱۲۵	فصل در ثلول
۹۲	قسم هفتم در سرطان قرینه	۱۰۱	قسم سوم در انتشار	۱۲۶	فصل در شرس
۹۳	قسم هشتم در ورم قرینه	۱۰۲	فصل در ضیق	۱۲۷	فصل در غلظه
۹۴	قسم نهم آنکه بیم در زیر قرینه حاصل شود	۱۰۳	فصل در تحلیلات	۱۲۸	فصل در سقعه بیک
		۱۰۴	فصل در نزول الماس	۱۲۹	فصل در سلقه
		۱۰۵	فصل در زرقه	۱۳۰	فصل در کبودی
		۱۰۶	فصل در ضعف بصر	۱۳۱	فصل در غروب

[illegible]

[illegible]

صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض
۱۸۳	قسم هشتم اندر بار د یاس	۱۹۵	قسم دوم آنکه بلغم غلیظ تر از بقیه مده جاری شود	۲۰۱	قسم پنجم آنکه ماده از تمام بدن تغیر شده بر طبع زیاده
"	قسم نهم اندر بار د و رطب ساقچ	"	قسم سوم آنکه خلط رقیق بلغمی یا صفراوی یا سبز یا زرد شود	"	قسم ششم آنکه مفاصل و غده با عشت آبی و غشایان گردد
"	قسم دهم اندر بار د و رطب با ماده بلغمی نریج باشد	۱۹۶	فصل اندر جوع افش	"	قسم هفتم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	قسم یازدهم اندر د و رطب ساقچ	"	فصل اندر غشش	"	قسم هشتم آنکه بر سبیل مجازان افتد
"	فصل د و رطب السده	"	قسم اول آنکه خلط مالخ غلیظ شود	"	قسم نهم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	قسم اول آنکه سبب مزاج در مده افتد	"	قسم دوم آنکه حرارت در مده افتد	"	قسم دهم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	قسم دوم آنکه آتاس و قریح در مده	"	قسم سیم آنکه عارض شود حرارت در مده و سبب مزاج	"	قسم یازدهم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	قسم سوم آنکه متولد شود	"	قسم چهارم آنکه عارض شود در مده و رطب	"	قسم بیستم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	فصل در صفت این قسم و سبب مزاج	"	قسم پنجم آنکه سبب مزاج گرم یار اندر مده افتد	"	قسم شصتم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
۱۸۵	قسم اول آنکه سبب مزاج ساقچ بیش باشد	"	قسم ششم آنکه عارض شود در مده و رطب	"	قسم نهم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	قسم دوم آنکه خلط فاسد و مده	"	قسم هفتم آنکه سبب مزاج گرم در مده افتد	"	قسم دهم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	قسم سوم آنکه جرم مده ضعیف شود	۱۹۷	قسم هشتم آنکه عارض شود و تشنگی	"	قسم یازدهم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	فصل در نقصان و بطلان شصت طعم	"	قسم نهم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	قسم بیستم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	قسم اول اندر ضعف شصت	"	قسم دهم آنکه گوشت افش و مده خورده شود	"	قسم شصتم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
۱۹۰	قسم دوم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	قسم یازدهم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	قسم نهم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	قسم سوم آنکه خلط مراری یا مالخ و مده حاصل آید	"	قسم دهم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	قسم بیستم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	قسم چهارم آنکه بلغم نریج بیشتر مقدار در مده ماک	"	قسم سیزدهم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	قسم شصتم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	قسم پنجم آنکه خلط عرق در مده و رطب	"	فصل اندر دم	"	قسم نهم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	قسم ششم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	قسم اول و دوم آنکه از خون بود	"	قسم دهم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	قسم هفتم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	قسم سوم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	قسم بیستم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	قسم هشتم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	۱۹۸	قسم چهارم آنکه از سودا بود	"	قسم شصتم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	قسم نهم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	فصل در بلیه المده	"	قسم دهم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
۱۹۰	قسم بیستم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	فصل اندر قروح و ثبور	"	قسم بیستم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	قسم دهم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	۱۹۹	فصل اندر غش	"	قسم شصتم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	قسم یازدهم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	فصل اندر جوش	"	قسم نهم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
۱۹۲	فصل اندر فساد و شصت	۲۰۰	فصل اندر تشاوب	"	قسم دهم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	فصل اندر شصت و شصت	"	فصل اندر متغی	"	قسم بیستم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
۱۹۳	قسم اول آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	فصل اندر قی و غشایان و قلب النفس	"	قسم شصتم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	قسم دوم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	قسم اول آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	قسم دهم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	قسم سوم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	۲۰۱	قسم دوم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	قسم بیستم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	قسم چهارم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	قسم سیم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	قسم شصتم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
۱۹۵	قسم پنجم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	قسم چهارم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	قسم نهم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	قسم ششم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	قسم پنجم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	قسم بیستم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	قسم هفتم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	قسم ششم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	قسم شصتم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	قسم دهم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	قسم هفتم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	قسم نهم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
"	قسم یازدهم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	قسم دهم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	قسم بیستم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر
۲۰۸	قسم بیستم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	قسم شصتم آنکه سبب مزاج سرد و سبب مزاج	"	قسم دهم آنکه سبب مزاج صفت مده و اندر

[illegible]

صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض
۲۵۳	فصل اندر بواسیر	۲۴۶	قسم اول که درم صلب در شانۀ ظاهر شود	۲۵۳	فصل اندر بواسیر
۲۵۴	قسم اول که درم صلب در شانۀ ظاهر شود	۲۴۷	فصل اندر قروح مثانه	۲۵۴	قسم اول که درم صلب در شانۀ ظاهر شود
۲۵۵	قسم دوم که درم صلب در شانۀ ظاهر شود	۲۴۸	فصل اندر جرب مثانه	۲۵۵	قسم دوم که درم صلب در شانۀ ظاهر شود
۲۵۶	فصل اندر اورام مقعد	۲۴۹	فصل اندر جرب و سبب خراش در مثانه	۲۵۶	فصل اندر اورام مقعد
۲۵۷	قسم اول اندر درم گرم	۲۵۰	فصل اندر جرب و سبب خراش در مثانه	۲۵۷	قسم اول اندر درم گرم
۲۵۸	قسم دوم اندر درم سرد مقعد	۲۵۱	نوع اول آنکه گرم باشد	۲۵۸	قسم دوم اندر درم سرد مقعد
۲۵۹	فصل اندر شقاق مقعد	۲۵۲	نوع دوم آنکه سرد مزاج سرد باشد	۲۵۹	فصل اندر شقاق مقعد
۲۶۰	فصل اندر استرخای شرج	۲۵۳	فصل اندر خلع المثانه	۲۶۰	فصل اندر استرخای شرج
۲۶۱	فصل اندر خراج مقعد	۲۵۴	فصل اندر جرب المثانه	۲۶۱	فصل اندر خراج مقعد
۲۶۲	قسم اول درم سرد مزاج خار سافج	۲۵۵	فصل اندر انتفاخ در کبجۀ مثانه	۲۶۲	قسم اول درم سرد مزاج خار سافج
۲۶۳	قسم دوم درم سرد مزاج خار و موی	۲۵۶	فصل اندر حرقت و سوزش بول	۲۶۳	قسم دوم درم سرد مزاج خار و موی
۲۶۴	قسم سوم درم سرد مزاج خار و موی	۲۵۷	فصل اندر احتباس بول	۲۶۴	قسم سوم درم سرد مزاج خار و موی
۲۶۵	فصل اندر بزرگی الکلیه	۲۵۸	فصل اندر تقطیر البول	۲۶۵	فصل اندر بزرگی الکلیه
۲۶۶	فصل اندر ضعف الکلیه	۲۵۹	قسم اول بول در کبجۀ مثانه	۲۶۶	فصل اندر ضعف الکلیه
۲۶۷	فصل اندر ریح الکلیه	۲۶۰	قسم دوم آنکه قوت ماسک ضعیف شود	۲۶۷	فصل اندر ریح الکلیه
۲۶۸	فصل اندر وجع الکلیه	۲۶۱	قسم سوم آنکه درم با حصاة بارد و نازج دهند	۲۶۸	فصل اندر وجع الکلیه
۲۶۹	فصل اندر درم الکلیه	۲۶۲	فصل اندر سلس البول	۲۶۹	فصل اندر درم الکلیه
۲۷۰	نوع اول آنکه گرم بود	۲۶۳	فصل اندر بول کردن در فراغ شش	۲۷۰	نوع اول آنکه گرم بود
۲۷۱	نوع دوم آنکه درم بارد و بلغمی بود	۲۶۴	فصل اندر بول ادرم	۲۷۱	نوع دوم آنکه درم بارد و بلغمی بود
۲۷۲	نوع سوم آنکه درم گرم و سلب مزاجی باشد	۲۶۵	فصل اندر امراض کبیران مختصه	۲۷۲	نوع سوم آنکه درم گرم و سلب مزاجی باشد
۲۷۳	فصل اندر قروح کلیه	۲۶۶	فصل اول در نقصان ادرم	۲۷۳	فصل اندر قروح کلیه
۲۷۴	فصل اندر جرب کلیه	۲۶۷	فصل دوم در نقصان ادرم	۲۷۴	فصل اندر جرب کلیه
۲۷۵	فصل اندر زیا بطیس	۲۶۸	فصل سوم در نقصان ادرم	۲۷۵	فصل اندر زیا بطیس
۲۷۶	قسم اول آنکه سرد مزاج گرم مزاج در کرده افتد	۲۶۹	فصل اول در کثرت ادرم	۲۷۶	قسم اول آنکه سرد مزاج گرم مزاج در کرده افتد
۲۷۷	قسم دوم آنکه سرد مزاج سرد مزاج در کرده افتد	۲۷۰	فصل دوم در کثرت ادرم	۲۷۷	قسم دوم آنکه سرد مزاج سرد مزاج در کرده افتد
۲۷۸	فصل اندر حصاة در محل	۲۷۱	فصل سوم در کثرت ادرم	۲۷۸	فصل اندر حصاة در محل
۲۷۹	فصل اندر اورام مثانه	۲۷۲	فصل اول در کثرت ادرم	۲۷۹	فصل اندر اورام مثانه
۲۸۰	قسم اول آنکه خار بود	۲۷۳	فصل دوم در کثرت ادرم	۲۸۰	قسم اول آنکه خار بود
۲۸۱	قسم دوم آنکه خار بود	۲۷۴	فصل اول در کثرت ادرم	۲۸۱	قسم دوم آنکه خار بود

صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض
۳۸۱	فصل در تشنج جلدیه	۳۸۱	فصل اندر تشنج	۳۸۱	فصل اندر تشنج
۳۸۲	فصل در تشنج جلدیه	۳۸۲	فصل اندر تشنج	۳۸۲	فصل اندر تشنج
۳۸۳	فصل در تشنج جلدیه	۳۸۳	فصل اندر تشنج	۳۸۳	فصل اندر تشنج
۳۸۴	فصل در تشنج جلدیه	۳۸۴	فصل اندر تشنج	۳۸۴	فصل اندر تشنج
۳۸۵	فصل در تشنج جلدیه	۳۸۵	فصل اندر تشنج	۳۸۵	فصل اندر تشنج
۳۸۶	فصل در تشنج جلدیه	۳۸۶	فصل اندر تشنج	۳۸۶	فصل اندر تشنج
۳۸۷	فصل در تشنج جلدیه	۳۸۷	فصل اندر تشنج	۳۸۷	فصل اندر تشنج
۳۸۸	فصل در تشنج جلدیه	۳۸۸	فصل اندر تشنج	۳۸۸	فصل اندر تشنج
۳۸۹	فصل در تشنج جلدیه	۳۸۹	فصل اندر تشنج	۳۸۹	فصل اندر تشنج
۳۹۰	فصل در تشنج جلدیه	۳۹۰	فصل اندر تشنج	۳۹۰	فصل اندر تشنج
۳۹۱	فصل در تشنج جلدیه	۳۹۱	فصل اندر تشنج	۳۹۱	فصل اندر تشنج
۳۹۲	فصل در تشنج جلدیه	۳۹۲	فصل اندر تشنج	۳۹۲	فصل اندر تشنج
۳۹۳	فصل در تشنج جلدیه	۳۹۳	فصل اندر تشنج	۳۹۳	فصل اندر تشنج
۳۹۴	فصل در تشنج جلدیه	۳۹۴	فصل اندر تشنج	۳۹۴	فصل اندر تشنج
۳۹۵	فصل در تشنج جلدیه	۳۹۵	فصل اندر تشنج	۳۹۵	فصل اندر تشنج
۳۹۶	فصل در تشنج جلدیه	۳۹۶	فصل اندر تشنج	۳۹۶	فصل اندر تشنج
۳۹۷	فصل در تشنج جلدیه	۳۹۷	فصل اندر تشنج	۳۹۷	فصل اندر تشنج
۳۹۸	فصل در تشنج جلدیه	۳۹۸	فصل اندر تشنج	۳۹۸	فصل اندر تشنج
۳۹۹	فصل در تشنج جلدیه	۳۹۹	فصل اندر تشنج	۳۹۹	فصل اندر تشنج
۴۰۰	فصل در تشنج جلدیه	۴۰۰	فصل اندر تشنج	۴۰۰	فصل اندر تشنج

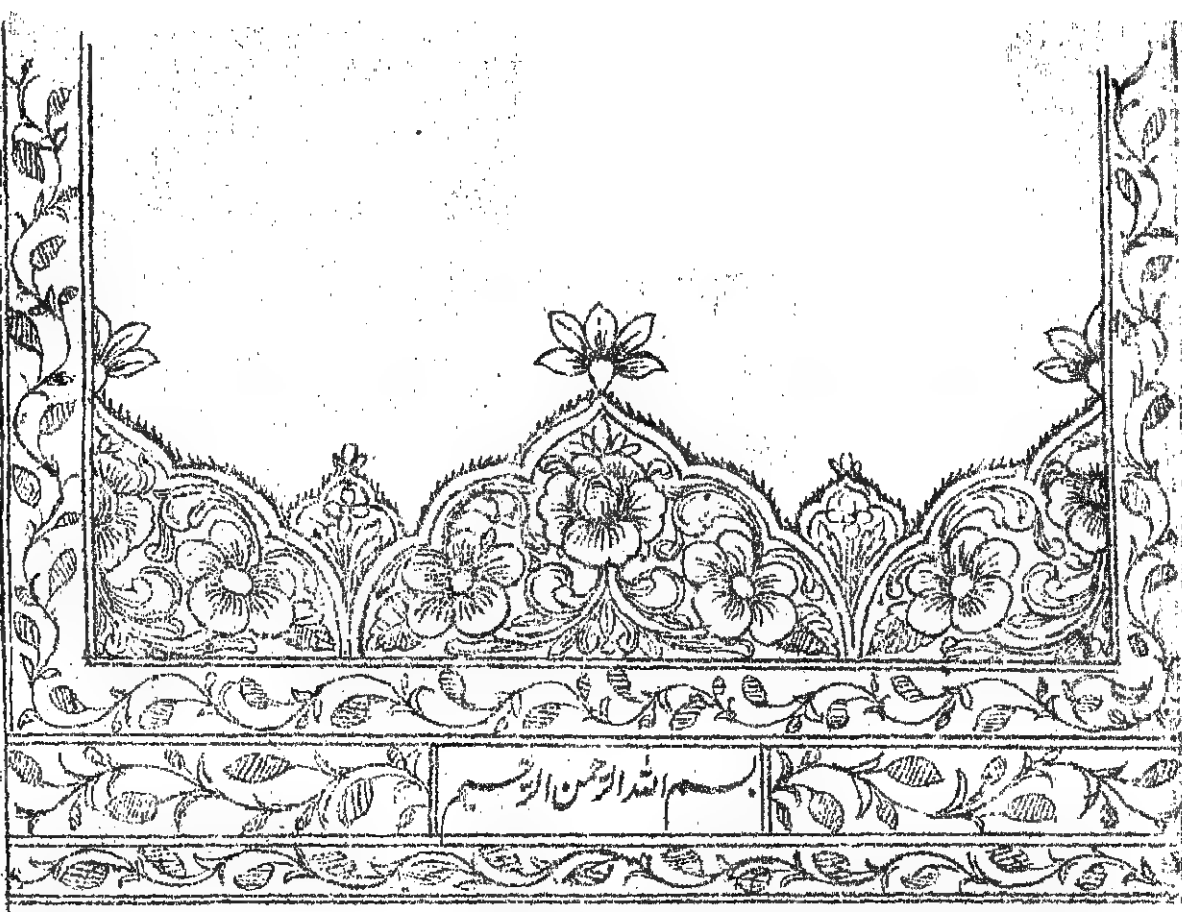
بِصَنَاعَتِ مِیْکَاۃِ فَضْلِ خَلِیْقِ وِ آسْمَاۃِ
بِیْرُتِ مِیْنِ نِ وَنِ قِ مِیْنِ نِ

جلد اول

طایفه نای

بمقام کانپور

در مطبعہ میمنشی و کتب خانہ مطبوعہ حاکم کریدی



مصحف تخریق کلاسیکه ششم نام الله دانش آئین را که آئینه اودا که محسوس و محفول است از کیم گذارش آن تقدیر است و هم دست به این المیزان و هر که از این موهبه
که در کبر و داوره و بیست و نظر یا است از نسیم ارای آن زحمت دایم حاصل آید سپاس شایسته حکیم علی الاطلاق است که حکمت سرخه نفس افلاک از حرارت کجایی
شوق درین است و به بلوریت استحقاق که از اجزای اجرام علوی و جسمانی مجنون انسانی از اختیارات بریت او بابت حکمت و علت کلمت
عالی ترین جوامع اصول است صحت آیات و اقوال و لای تمیزات مستر معات تبار جناب نور اویس انشای سحر اورد و گاه نبوت آیات سیدی که توان
شاید ای علیلان صورت و معنی یا حبیب و داری جانست و وجودیکه استعانت نام نامی و هم سامی وی در ظاهر و باطن با جوت این امان علیهم السلام
افشایا و من العیانت اکملها عافه فیکه در ترکیب کلمه طیب که معجون حیات است فاده می نماید که اگر به ای مرض ضلالت بخالص ارادت یکبار
بزرگان خدو مواد فاسده شرک خفی و اخلاط و دیکه حل بقیته بیرون جبهه و کف فضل الله یوتیه من یشاء بارگاه رسالتش من ازل الازل است
ابد الابد مورد اغوش و شوق رحمت بیکران و مطرح انوار بر برکت بیابان باد من الله الماک و علی آله و اصحابه و الیک و لیسع عود
یکانه و ولی سوز بل جلاله و پس از ابراز مراتب فدیت سید عالم افزود هم لواء طر زنده این مقاصد شرف نگارنده این مطالب شرف و در سفر
محمد اکبر عرف محمد از افغان میر جانی مجتهد و فقیه حنین تقدیر می نماید که این فتروی زاویه خول بعد از تصحیح عقائد و فیه و کتاب علوم متداوله
یقینه چون از علم انبیا نیز بهره یافت و بر علو شان این سخن عالی که تعلیمت پس شریف و فنیست پس لطیف و کلام شرافت به ازین باشد
که موضوعش برین انسان است که معصیاق مصدوقه و کلام که مناجی آدم اوست آگاهی حاصل نموده شد نیز طبیعت در وساحت این منبر جلالت
زود و خواست که درین درمختیست هست خاتمه جامع افق و ترتیب دهد بعد از ملاحظه کتب طبیعیه و محقق حکمیه نظیر آنکه هر چند در مسائل معتبره
از الفتن اسباب و علامات امراض مع الکلیات مذکور است لیکن چنانچه در کتاب فیض انساب شرح اسباب و علامات و معالجات مستوفی
مورد گردیده و در غیر آن نیست بنا و طبعه ظاهر و غیر ریخت که آن مجموعه کثیر النفع که در کمال تسانن اعتبار است جبت عموم فاده و استفاده

و این مصحف کلاسیکه ششم نام الله دانش آئین را که آئینه اودا که محسوس و محفول است از کیم گذارش آن تقدیر است و هم دست به این المیزان و هر که از این موهبه که در کبر و داوره و بیست و نظر یا است از نسیم ارای آن زحمت دایم حاصل آید سپاس شایسته حکیم علی الاطلاق است که حکمت سرخه نفس افلاک از حرارت کجایی شوق درین است و به بلوریت استحقاق که از اجزای اجرام علوی و جسمانی مجنون انسانی از اختیارات بریت او بابت حکمت و علت کلمت عالی ترین جوامع اصول است صحت آیات و اقوال و لای تمیزات مستر معات تبار جناب نور اویس انشای سحر اورد و گاه نبوت آیات سیدی که توان شاید ای علیلان صورت و معنی یا حبیب و داری جانست و وجودیکه استعانت نام نامی و هم سامی وی در ظاهر و باطن با جوت این امان علیهم السلام افشایا و من العیانت اکملها عافه فیکه در ترکیب کلمه طیب که معجون حیات است فاده می نماید که اگر به ای مرض ضلالت بخالص ارادت یکبار بزرگان خدو مواد فاسده شرک خفی و اخلاط و دیکه حل بقیته بیرون جبهه و کف فضل الله یوتیه من یشاء بارگاه رسالتش من ازل الازل است ابد الابد مورد اغوش و شوق رحمت بیکران و مطرح انوار بر برکت بیابان باد من الله الماک و علی آله و اصحابه و الیک و لیسع عود یکانه و ولی سوز بل جلاله و پس از ابراز مراتب فدیت سید عالم افزود هم لواء طر زنده این مقاصد شرف نگارنده این مطالب شرف و در سفر محمد اکبر عرف محمد از افغان میر جانی مجتهد و فقیه حنین تقدیر می نماید که این فتروی زاویه خول بعد از تصحیح عقائد و فیه و کتاب علوم متداوله یقینه چون از علم انبیا نیز بهره یافت و بر علو شان این سخن عالی که تعلیمت پس شریف و فنیست پس لطیف و کلام شرافت به ازین باشد که موضوعش برین انسان است که معصیاق مصدوقه و کلام که مناجی آدم اوست آگاهی حاصل نموده شد نیز طبیعت در وساحت این منبر جلالت زود و خواست که درین درمختیست هست خاتمه جامع افق و ترتیب دهد بعد از ملاحظه کتب طبیعیه و محقق حکمیه نظیر آنکه هر چند در مسائل معتبره از الفتن اسباب و علامات امراض مع الکلیات مذکور است لیکن چنانچه در کتاب فیض انساب شرح اسباب و علامات و معالجات مستوفی مورد گردیده و در غیر آن نیست بنا و طبعه ظاهر و غیر ریخت که آن مجموعه کثیر النفع که در کمال تسانن اعتبار است جبت عموم فاده و استفاده

چون در باطن است تحت صلب غشای صومری مذکور مانده بر آید و عضلات بر هم افتاده است و در خفا در یک جهت و باطن ملو و شست و شوی
قلب کرده و در باب یک و روح نفسانی در حیات مذکور است و قاعده اعضا است از اجسام غلیظه معدوم که حاصل میشود از استخراج
اجزاء آن مفرد است و مرکب مفرد بسیار گویند یعنی تشابه الاجزاء و آن آنست که هر نه دی در اسم و در کل خود را شریک باشد و عضو مفرد
از قسم است عظیم عظم و عصب و تر عظمه را با طریقیان و تر عشا این را قسم است از منی متکون شود و قسم دوم جسم اما قسم سوم قیاس
جسم است و این هر سه از خون متکون گردد اما شرف عظم از غذای است که صحرای انچه خون و جلد و پوست و مفرد و اگر چه عظم نیز بولند اما عظم
دو تر شغایای ریاضت و غلظت آن از گوشت پرست لیکن عادت اطباء چنین است اجزای آنست که از اعضا مفرد می شمردند و مرکب عظم مفرد است
و اعضا مرکب را آئینه نیز گویند و هر یک از مفرد و مرکب بحسب اقتضای که خواسته بماند و در ظاهر بهر لفظ اطلاق و ترکیبی متعارف چون معادن و
جود و مانند آن که در وقت وقوع است اشاره داده شده اما احتیاج بر دوی یافته گرد و در فصل صلیح در سر اگر چه عید که متعارف و
مشهور است و بسبب تعدد و تفرع سوء مزاج خفایه یا تفرع التداوی است در اختصار حساسه سوء اعضا هر چند می حس است مگر جسم و باطن
و عظم این مرتب بحسب اختلاف سبب و خصوصیت علاج متعصب بیشتر و سازج و آدوی و متعارف که انتفاع دماغی و قوت دماغی و تر
و قیاسی و روحی و جمعی و تفرعی و عقلی و فیزی و تجربی و دینی و دوی و تر عری و عصب نومی و شقیقی اما ریه
در مادی و داخل است زیرا که ماده جسم را خلاط اطلاق می کنند و هم بر یک و معنی سوء مزاج مختلف و مستوی در دوزخ و کور است و اگر چه در
نوعی از سوء مزاج مادی است اما از آنکه من و چه فرقت میان برد و آن آنست که ماده آس و در لعل اجزاء عظم را گفته و جای یافته
و اجزاء عظم و در هم کشیده عاقله ذکر یافته قسم اول در صدد سازج یعنی آنکه از مجرد تغیر مزاج عارض شود بی توسط ماده و این بر
نوع است یکی آنکه خارج و موجب یا اسباب خارجیه است یا داخلیه اما آنچه اسباب خارجیه بود چون ملاقات حرارت آفتاب و آتش
علامت و بی تعدد است و حرارت ملس سوء اعتدال بول و باز و خشکی خیا شحم و عطش در دوی و عدم ثقل و تمدد و سرد و بجزای
منتفع شدن **علاج** آنست که تبدیل و تبرید و اگر در مساکن بار و رطب مکن و در زند و بطیوبات بارده چون منهدل و بنفشه
و گلاب و کافور جایگاه را بیاورد و بنفشه و کافور و سیب بریزد و اگر ازین تبرید تشکین نیابد چیزی که با فضل و بالقوه سرد باشد چون روغن گل
باب سرد و میخیزد و روغن بنفشه و نیلوفر و کدو در برده سرد ساخته بر سر ریزند و هر چه از اشیا را نهد بر ظاهر عظم بریزند با دار آن را
نخل گویند و این روغن تحلیل و اگر رخیقت با دار باشد بلکه اندک اندک ریزند آنرا سکوب گویند و آنجا که سبب قوی بود سرکه و
گلاب و روغن گل بر با فوخ یعنی تار که سر استعمال کنند بطریقیکه گفته شود و در عمل آورند و دوی موضعی شدید البرد نگاه رنفت
که بخارات کمتر باشند زیرا که اگر بخارات بسیار باشند لازم است که در لعل روغن بایون مقدار ثلث بپزایند تا از منفرت حبس اشیا
بارده که باعث احتقان انجره و عدم تحلیل است همین باشد و کدک در سار و غشی و صبی که شریک برید منتفع است همین رعایت مرع
دارند و اما حاجتی قوی نیست سرکه را کار نرسانند خاصه بر موخر سرکه اجتناب آن از استعمال مبررات خصوصاً از سرکه من الواجب است
قال جالینوس لا ينبغي ان يبرد موضع الراس فانه يضر بمشاعر العصب و طریق استعمال سرکه و غیره بر با فوخ آنست که
موسسه آنجا بر آید و در قنده یعنی بلند می پس سر تا حین احاطه کنند از خمیر یا مانند آن و دوی را در راحه
برسانند و زانها شایسته بارند و قزقن سر همین است و قند بر تر کیش بحسب احتیاج است مثلاً اگر جربید با اعتدال

[illegible]

五

$\frac{d}{dt} \left(\frac{\partial L}{\partial \dot{x}} \right) = \frac{\partial L}{\partial x}$

مطلوب باشد سرکه چنانچه در عنق گیرند و الا موافق مائیت مسادی روغن یا زیاد بر آن بکار برند و این صفتها موقوف
برای طبیعت ذی است و باید که سرکه بسیار کهنه نبود و روغن گل در آفتاب ترتیب ده باشند نه بر آتش و یکسال بروی بگذشت
باشد و گلاب که خوشبوترین اقسام بود مقدار شل نیست که بر مقدار سرکه و روغن غالب باشد و تخصیص وضع دوا بر تارکال است
که استخوان این محل نرم است و رفیق و انقیاد برین موضع درازا کلیل است باین دو سبب است و ابسریست نافذ میشود و صفت
روغن گل سرخ برگ گل در شیشه کنند و در آفتاب بزنند و زور و زنجیر روغن کنجد بر آن اندازند و تا که بوی گل و روغن ترکند و در آفتاب
آویخته دارند و از یاسمین زعفران سداب با بونه و جز آن همین سازند و باشد که بچند بیان اغذیه مناسبه این مرض هر چه ببارد
طبیعت و نافع است چون فزدر که ترتیب ده باشند از شیر و ماش و کدو و اسفناخ و کشنیز تر و شیر و مغز بادام و فزدر که ساخته با
از عدس معطر و سرکه و یکم و شیر و بادام و فزدر و چهار شست از شور با جات گوشت و آنچه از اسباب غلیظه بود چون تناول شیر
حار و مانند طبع و غلظت دماغ مثل خر و تمر و سیر و پیاز و حل متش تقدم سبب و تغییر حواسن سو و فکر و کمی خواب و قلق و بیخوشی
یعنی اقصی اصل بینی و قلق چهار شست از انتقال حلیل از تشکیلی تشکیلی ساعه بعد ساعه علاج نیل و فرو و صندل و حنظل و مائیتا و
قدری کافور در آب خیار و کدو و کاهو و کشنیز تر و گلاب و روغن گل آینه بر سر طلا کنند و قرص انزروت طلا کردن در
ترید دماغ اثری تمام دارد و شراب نیل و فزدر و بنفشه و عناب تر منندی و قرص که از مغز تخم خیارین و مغز کدو کشنیز
و کشنیز خشک و طباشیر و تخم کاهو و تخم خرفه و ترنجبین ساخته باشند بپوشند و عصاره بار و چون شیر کاهو و خرفه و بید بر سر زین
و روغنهای سرد که قابض نباشند جالند و روغن بزمین گویند و روغن مالیدن را تمهین و استعمال محذرات چون بیروج و
بج نقاح و افیون و احتراز در زنده مگر عند الضرورت زیرا که اشیا محذره بر سر بکار بستن مورت ظلمت بصرد و گویا فاسد
باشد که مالک سازد کما قال الطبری فی رایت طبیباً سیر هذا الصداغ بالخل الافیون و الکافور و کان بامرأة حاملة فاسفطت
و اسکت و بکلت بعد اثین و سبعین صنعت قرص انزروت و اوقایا و حنظل و در و نیل و فزدر و مائیتا
تخم کاهو با سبب سمنل اقرص سازند و آب کشنیز طلا نمایند بیان اغذیه موافق این علت مایه شیر و فزدر و کدو ساخته با
از ماش و کدو و خیار و اسفناخ و کشنیز تر و اگر مانعی نباشد دوره را از تر منندی یا انار ترش یا لیمو ترش کنند که بغایت
و باید داشت که در امراض حار مایه شیر و افشقی تمام دارد بهر آنکه سرد است و منضج اخلاط و مستقرخ اخلاط محرقه و منقی معده و
سهل النفس و در بدن لذیذ و معتدل غذا و سکن عطش و با وجود این همه خصائل میج اخلاط فاسده نیست و در معده زیاد
و نفخ نمی آرد خاصه اگر شیر جید بود و علامت جیدی وی آنست که هنگام یخچن شتغ شود و متعفن نگردد و آب آن سرخ
رنگ بر آید و فزهری شیر نیز از نشان جود است در اکثر طریق یخچن آنست که شیر جید معطر در آب شیرین و صاف
آتش ملائم بزنند و کف برگیزند تا که بچته شود پس آب آن صاف ساخته بکار برند و در موازیه آب حکما را اختلاف است بعضی گفته
ده چند شیر باید و بعد بعضی بشت و چهار چند است قال الشیخ اجد مایه شیر ان بچون المار قدر عشرین شکر و
الشیر سکر حبه و احد و اما اتفاق جمهور بر چهار د چند است دوم آنکه بار د بود و سبش نیز خارجی است یا داخلی اما آنچه
خارجی است ملاقات هوا سرد است و معادفت برف و در آب سرد غوطه خوردن و باشد که نزول در مسیه

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

حمایت موجب این صداع گردد و حمایت جمع حمة است و حمة بالفم و التشنج می چون حارة را گویند چون چشمه کبرنی و لظرفی و
 بورقی و می و مانند آن اما وجه حدوث صداع بار و اذا غشال در آبهای کوره است که میانه مذکور به واسطه حرارت ذاتی متغیر
 میکند مسام بدن از اجزای متماثل بطن و سبب تخلف اجزاء باطن بالضرر و تحلیل می پذیرد و حرارت بدن سرد میشود
 پس طبع که مزاج سرد دارد و مقابل عضو مشاکره الاعضاء یعنی معده است متناوبی میگردد و باینکه سستی است الصداع و علامت این
 صداع وجود ما تقدم سبب است و میل و جمع آن پس سر است لذا از بهر حرارت و بدن آفتاب نار و خطبه که حالتیست مانند حیرت و میمان
 و تب و داس نیز از نشان این مرض است و لذت که این صداع خطبه گویند علاج برترین است که با آب استخوان بکار برند و در غنچه
 گرم چون روغن سوسن یا سمن مرغ خوش بنگرم بمانند و اگر اسفنج یا صوف برده غنچه مذکور و تر کرده بر تارک گذارند بهتر باشد
 و بطبخ بنفشه و پیستان و تخم خرمی و تخم کتان و انجیر و ترنجبین آسینو طبع را ملایم کنند و تقطیل غذا نمایند و خود آب یا کبکبه
 تیمور زیره و دارچینی تناول فرمایند و نمک رسانیدن گرمی است بر عضو بطریقی که معروف است و آن رطوبت و یا اسهال نمک طبع
 است که مثلاً حیوانی آب گرم یا بطبخ بپزند پس آن مثانه را بر عضو معلول نهند تا که گرم باشد یا خرقة یا اسفنج در آب یا در جع تر کرده
 بر عضو گذارند و این عمل اول اقلوبست و نمک یا اسهال است که خرقة کثیر المقتدر یا چیزی دیگر چون بنگ و مانند آن در دست گیرند
 و بر آتش گرم می کنند و بر عضو می نهند یا در وی خشک گرم کرده و در خرقة گرم گرفته عضو را گرم نمایند و آنچه بر تخمید بکار
 می برند درین مرض و در علتی بارد و نمک است و نماله یعنی سوسن و گاو و سن ریک و انکباب است که بر بخار آب مانند آن نشانی
 باد و دیگر او و به سخته جوش داده باشند سرنگون دارند و آنچه داخل است نوشیدن آب شاد یا بر دست و مانند آن هر چه بود
 قوی داشته باشد بالفعل و القوه علاج است این مقارنت سبب است و بر دملس از رسیدن گرمی و پوشیدن سر رنق
 یافتن علاج طبع با بون و اکلیل و نعام و مرزنجوش و صغره و فو تنج و شیخ ارمنی بر سر زنده گرما گرم بکشد و در طبیبیت و ایضا برین
 طبع انکباب کنند و سرین و سوسن و مشک و عنبر و عود و زکریا یا سمن و زهر مار گاو و ریحان مانند آن از طیبوبات حار و بوی
 و چند بیدستر و حب الفار و قسط کبابه در آب سداب و گلآب آمیخته ضاد نمایند و از مندی کثیف سر پیچیده دارند و بنگام انکباب
 اما سوسن المزاج رطب سافج و یا اس سافج باعث الم نمی تواند شد بالذات علی المذهب السامع قسم و هم در صداع مادی
 یعنی خلطی و ریخی و خلط سمی است رطب سیال که حاصل میشود از ازال استحال غذای است که جذب و بدن تواند شد
 اکنون آنکه غذائی که در او بدن میشود تا آنوقت که جزء تمام اعضا گردد و او را اجبار استحالات لاحق میشود هر استحال را نفی گویند
 و در هر یک خلاصه و فتنه از یکدیگر متمیز شود و خلاصه جهت تغذیه محفوظ ماند و فیضه بطریق سهال یا او را در ابلول یا
 عرق یاوتخ و چرک مند فاع شود و مضموم اول نزد جمهور از آن زمان که در مضمغ می آید که در معده قرار گیرد و مشابه کشتک غلیظ
 شود و این را کلبوس گویند و درین استحال از صورت نوعیه نمی بر آید زیرا که طعم غذا باقی میباشد و بعرقه المعنی و مضموم دوم
 در کبد است و آن عبارت است از استحال و خلط و مضموم سوم در عروق است و آن کنایه است از استحال و خلط
 با عصاره بحسب مزاج فاع چهارم در اعضا است و آن مراد است از استحال و رطوبت و ماده که مشابه اعضا شود
 باعتبار بیات و صورت و این هر سه مضموم را کلبوس گویند و درین مختصر همین قدر پسند افتاد و خلط چهارم است

که مایه طبعی و مانند حمة است و حمة بالفم و التشنج می چون حارة را گویند چون چشمه کبرنی و لظرفی و
 بورقی و می و مانند آن اما وجه حدوث صداع بار و اذا غشال در آبهای کوره است که میانه مذکور به واسطه حرارت ذاتی متغیر
 میکند مسام بدن از اجزای متماثل بطن و سبب تخلف اجزاء باطن بالضرر و تحلیل می پذیرد و حرارت بدن سرد میشود
 پس طبع که مزاج سرد دارد و مقابل عضو مشاکره الاعضاء یعنی معده است متناوبی میگردد و باینکه سستی است الصداع و علامت این
 صداع وجود ما تقدم سبب است و میل و جمع آن پس سر است لذا از بهر حرارت و بدن آفتاب نار و خطبه که حالتیست مانند حیرت و میمان
 و تب و داس نیز از نشان این مرض است و لذت که این صداع خطبه گویند علاج برترین است که با آب استخوان بکار برند و در غنچه
 گرم چون روغن سوسن یا سمن مرغ خوش بنگرم بمانند و اگر اسفنج یا صوف برده غنچه مذکور و تر کرده بر تارک گذارند بهتر باشد
 و بطبخ بنفشه و پیستان و تخم خرمی و تخم کتان و انجیر و ترنجبین آسینو طبع را ملایم کنند و تقطیل غذا نمایند و خود آب یا کبکبه
 تیمور زیره و دارچینی تناول فرمایند و نمک رسانیدن گرمی است بر عضو بطریقی که معروف است و آن رطوبت و یا اسهال نمک طبع
 است که مثلاً حیوانی آب گرم یا بطبخ بپزند پس آن مثانه را بر عضو معلول نهند تا که گرم باشد یا خرقة یا اسفنج در آب یا در جع تر کرده
 بر عضو گذارند و این عمل اول اقلوبست و نمک یا اسهال است که خرقة کثیر المقتدر یا چیزی دیگر چون بنگ و مانند آن در دست گیرند
 و بر آتش گرم می کنند و بر عضو می نهند یا در وی خشک گرم کرده و در خرقة گرم گرفته عضو را گرم نمایند و آنچه بر تخمید بکار
 می برند درین مرض و در علتی بارد و نمک است و نماله یعنی سوسن و گاو و سن ریک و انکباب است که بر بخار آب مانند آن نشانی
 باد و دیگر او و به سخته جوش داده باشند سرنگون دارند و آنچه داخل است نوشیدن آب شاد یا بر دست و مانند آن هر چه بود
 قوی داشته باشد بالفعل و القوه علاج است این مقارنت سبب است و بر دملس از رسیدن گرمی و پوشیدن سر رنق
 یافتن علاج طبع با بون و اکلیل و نعام و مرزنجوش و صغره و فو تنج و شیخ ارمنی بر سر زنده گرما گرم بکشد و در طبیبیت و ایضا برین
 طبع انکباب کنند و سرین و سوسن و مشک و عنبر و عود و زکریا یا سمن و زهر مار گاو و ریحان مانند آن از طیبوبات حار و بوی
 و چند بیدستر و حب الفار و قسط کبابه در آب سداب و گلآب آمیخته ضاد نمایند و از مندی کثیف سر پیچیده دارند و بنگام انکباب
 اما سوسن المزاج رطب سافج و یا اس سافج باعث الم نمی تواند شد بالذات علی المذهب السامع قسم و هم در صداع مادی
 یعنی خلطی و ریخی و خلط سمی است رطب سیال که حاصل میشود از ازال استحال غذای است که جذب و بدن تواند شد
 اکنون آنکه غذائی که در او بدن میشود تا آنوقت که جزء تمام اعضا گردد و او را اجبار استحالات لاحق میشود هر استحال را نفی گویند
 و در هر یک خلاصه و فتنه از یکدیگر متمیز شود و خلاصه جهت تغذیه محفوظ ماند و فیضه بطریق سهال یا او را در ابلول یا
 عرق یاوتخ و چرک مند فاع شود و مضموم اول نزد جمهور از آن زمان که در مضمغ می آید که در معده قرار گیرد و مشابه کشتک غلیظ
 شود و این را کلبوس گویند و درین استحال از صورت نوعیه نمی بر آید زیرا که طعم غذا باقی میباشد و بعرقه المعنی و مضموم دوم
 در کبد است و آن عبارت است از استحال و خلط و مضموم سوم در عروق است و آن کنایه است از استحال و خلط
 با عصاره بحسب مزاج فاع چهارم در اعضا است و آن مراد است از استحال و رطوبت و ماده که مشابه اعضا شود
 باعتبار بیات و صورت و این هر سه مضموم را کلبوس گویند و درین مختصر همین قدر پسند افتاد و خلط چهارم است

حمة بالفم و التشنج می

دهم و صفرا و بلغم و سودا و دهم یعنی خون گرم و ترست و صفرا یعنی تلخه گرم و خشک است و بلغم سرد و ترست و سودا گرم و چسبک است و اگر
 از خشکی صفرا و سودا خشکی بالقوه است نه بالفعل علل است صداع و موی سرخی چشم و روی ست و هیچ وجه در اجفان و
 چشم منجمد غلط بول و جد و شغل عظیم و ضربان در سر و کثرت نفاس تنگی علاج رگ تیفال زنند و بر ساق جفاست
 مع الشرط کنند و شرط پاکی زدن را گویند و مصلوب غتاب دالود میثوق و سپستان و عمر مندی و منقبشه و شارب که
 ترنجبین و دالان آمیخته باشند طبع را ملائم سازند و شربت های مطیفه خون چون شراب غتاب نیلوفر آلو بنوشند و پس از تنقیه
 اگر وجود خلط بقصد آید بیدارند کی سرکه آمیخته طلا کنند و عصاره کاه و خرفه و کد و بار و عن گل و شیر زنان یا زرد زرد
 کشنده استنشاق همین است و اگر این را استعید کنند یعنی در بینی چکانند اقوی باشد و آب خیار و کاه و کشمش تر و دروغن گل کند
 سرکه و ریش و گلو کشاده ریزند و بجا بیاورند و هر ساعت بپوشند بخانه آمیست بیاورن اغذیه موزرات عامه که از آلو و زرد آلو
 سازند یا از تمر مندی و اندکی شکر یا عدس مقشر و آب انار ترش یا آب غوره یا از ماش مقشر و اسفناخ و کد و آب نارنج
 همه مفید است اما آنچه که سعال بود برادر الشیخ اقتضای در زرد و گرد ترشی نگردد و علل است صداع صفراوی شدت حرارت
 طبع و خشکی و خفایم یعنی سحرین و تلخی و دهان و بخوابی و خشکی و سرعت نبض و صفرت بول و صفرت روی بود علاج
 بر تنقیه صفرا و بلغم و زرد و کابی و آلو و زیت و غتاب اصل السوس تر مندی و منقبشه و سپستان بپوشانند و ترنجبین
 فلوکس خیار شنبه و ران حل کرده بپالانند و بنوشند و اگر بجای ترنجبین شیر خشک کنند بهتر باشد و پس از تنقیه بهر تبدیل
 مزاج اطمینان و سقوط و خلط و جز آن از تدابیر مبرده که در موی ذکر یافته بکار برند و سیوس گندم و ظلمی و منقبشه آب جوشانند
 و پاشویه کنند و هر چه در موی گفته شد از اغذیه تناول کنند و باید دانست که در صفراوی در شیرید بیشتر کوشند و در موی
 در تحلیل علل است صداع بلغمی گرانی سرست و کد و رت حواس و بسیار روی خواب برودت طمس و رطوبت مغزین و در
 و دیر ماندن مرض و بطور نبض و بیاض و غلط بول اما غلط بول را در سبب یکی آنکه ماده کثرت پذیرد و خود بخود منفع
 گردد و دوم آنکه از دفع طبیعت باشد آنچه از کثرت بود نشان وی آنست که بول مشابیه منی بود و بزرگ خاص باشد و آنچه
 از دفع طبیعت بود نشان وی آنست که در روزهای بجران افتد و پس از آن خفت و راحت روی و در علاج بهر نفع ماده
 مازالاقول و منضبات بلغم چون بادیان و اصل السوس و گل قند و مانند آن بنوشند و پس از ظهور نفع ایارج یا سقر حل
 مسهل سیمونیا و شحم جنفل تقویت بپوشند تا بدن پاک شود و بعد ایارجات و شنبیارات که مخصوص در تنقیه سرانند
 بکار برند و صنعت صبی که در تنقیه سر مخصوص است تر بدانیسوان مصطکی سقونیانک هندی از هر یک بحسب احتیاج
 بگیرند و کوفته بخیه با عسل آمیخته بخورد مقدار چهار جها سازند و موافق در کار بپوشند صفت حب شنبیاری صطکی تر بهر تقویت
 طبع هندی انیسون یا عسل یا آب برگ اترج یا آب فقط حب سازند و وقت خپیدن بخورند و لهذا شنبیاری می و آمیخته
 برای تنقیه سر از ایارج و سکنجبین یا از خردل و عاقر قرحا و مرزنجوش و صغیر که در عسل و مرے آمیخته باشند غرغره
 کنند و پس از تنقیه سر تبدیل مزاج نمایند با صند و فطولات و شمولات و کادات که در باره ساقج ذکر یافته
 و با بونه و شبت و اکلیل الملک بپوشانند و سر بنشیند و بلغم صواب و با بونه و مرزنجوش و پودینه دروغنها گرم در بینی

قوی که در تنقیه سر است
 موی سر که در تنقیه سر است
 چشم منجمد که در تنقیه سر است
 جد و شغل عظیم که در تنقیه سر است
 ضربان در سر که در تنقیه سر است
 کثرت نفاس که در تنقیه سر است
 تنگی که در تنقیه سر است
 علاج رگ تیفال که در تنقیه سر است
 زنند و بر ساق جفا که در تنقیه سر است
 مع الشرط کنند که در تنقیه سر است
 شرط پاکی زدن که در تنقیه سر است
 را گویند که در تنقیه سر است
 و مصلوب غتاب که در تنقیه سر است
 دالود میثوق که در تنقیه سر است
 و سپستان که در تنقیه سر است
 و عمر مندی که در تنقیه سر است
 و منقبشه که در تنقیه سر است
 و شارب که در تنقیه سر است
 ترنجبین که در تنقیه سر است
 و دالان که در تنقیه سر است
 آمیخته باشند که در تنقیه سر است
 طبع را ملائم سازند که در تنقیه سر است
 و شربت های مطیفه خون که در تنقیه سر است
 چون شراب غتاب که در تنقیه سر است
 نیلوفر آلو که در تنقیه سر است
 بنوشند که در تنقیه سر است
 و پس از تنقیه که در تنقیه سر است
 اگر وجود خلط که در تنقیه سر است
 بقصد آید که در تنقیه سر است
 بیدارند که در تنقیه سر است
 کی سرکه که در تنقیه سر است
 آمیخته طلا کنند که در تنقیه سر است
 و عصاره کاه که در تنقیه سر است
 و خرفه و کد و بار که در تنقیه سر است
 و عن گل که در تنقیه سر است
 و شیر زنان که در تنقیه سر است
 یا زرد زرد که در تنقیه سر است
 کشنده استنشاق که در تنقیه سر است
 همین است که در تنقیه سر است
 و اگر این را که در تنقیه سر است
 استعید کنند که در تنقیه سر است
 یعنی در بینی که در تنقیه سر است
 چکانند که در تنقیه سر است
 اقوی باشد که در تنقیه سر است
 و آب خیار که در تنقیه سر است
 و کاه و کشمش که در تنقیه سر است
 تر و دروغن گل که در تنقیه سر است
 کند که در تنقیه سر است
 سرکه و ریش که در تنقیه سر است
 و گلو کشاده که در تنقیه سر است
 ریزند که در تنقیه سر است
 و بجا بیاورند که در تنقیه سر است
 و هر ساعت که در تنقیه سر است
 بپوشند که در تنقیه سر است
 بخانه آمیست که در تنقیه سر است
 بیاورن که در تنقیه سر است
 اغذیه موزرات که در تنقیه سر است
 عامه که در تنقیه سر است
 که از آلو و زرد آلو که در تنقیه سر است
 سازند که در تنقیه سر است
 یا از تمر مندی که در تنقیه سر است
 و اندکی شکر که در تنقیه سر است
 یا عدس مقشر که در تنقیه سر است
 و آب انار ترش که در تنقیه سر است
 یا آب غوره که در تنقیه سر است
 یا از ماش مقشر که در تنقیه سر است
 و اسفناخ و کد و آب نارنج که در تنقیه سر است
 همه مفید است که در تنقیه سر است
 اما آنچه که سعال بود که در تنقیه سر است
 برادر الشیخ اقتضای که در تنقیه سر است
 در زرد و گرد ترشی که در تنقیه سر است
 نگردد و علل است که در تنقیه سر است
 صداع صفراوی که در تنقیه سر است
 شدت حرارت که در تنقیه سر است
 طبع و خشکی که در تنقیه سر است
 و خفایم یعنی سحرین که در تنقیه سر است
 و تلخی و دهان و بخوابی که در تنقیه سر است
 و خشکی و سرعت نبض که در تنقیه سر است
 و صفرت بول و صفرت روی که در تنقیه سر است
 بود علاج که در تنقیه سر است
 بر تنقیه صفرا و بلغم که در تنقیه سر است
 و زرد و کابی و آلو و زیت که در تنقیه سر است
 و غتاب اصل السوس که در تنقیه سر است
 تر مندی و منقبشه و سپستان که در تنقیه سر است
 بپوشانند و ترنجبین که در تنقیه سر است
 فلوکس خیار شنبه و ران که در تنقیه سر است
 حل کرده بپالانند و بنوشند که در تنقیه سر است
 و اگر بجای ترنجبین که در تنقیه سر است
 شیر خشک کنند بهتر باشد که در تنقیه سر است
 و پس از تنقیه که در تنقیه سر است
 بهر تبدیل که در تنقیه سر است
 مزاج اطمینان و سقوط و خلط که در تنقیه سر است
 و جز آن از تدابیر مبرده که در تنقیه سر است
 که در موی ذکر یافته بکار برند که در تنقیه سر است
 و سیوس گندم و ظلمی و منقبشه که در تنقیه سر است
 آب جوشانند و پاشویه کنند که در تنقیه سر است
 و هر چه در موی گفته شد که در تنقیه سر است
 از اغذیه تناول کنند که در تنقیه سر است
 و باید دانست که در صفراوی که در تنقیه سر است
 در شیرید بیشتر کوشند که در تنقیه سر است
 و در موی در تحلیل علل است که در تنقیه سر است
 صداع بلغمی گرانی سرست و کد و رت که در تنقیه سر است
 حواس و بسیار روی خواب که در تنقیه سر است
 برودت طمس و رطوبت مغزین که در تنقیه سر است
 و در و دیر ماندن مرض که در تنقیه سر است
 و بطور نبض و بیاض و غلط بول که در تنقیه سر است
 اما غلط بول را در سبب یکی آنکه که در تنقیه سر است
 ماده کثرت پذیرد و خود بخود منفع که در تنقیه سر است
 گردد و دوم آنکه از دفع طبیعت که در تنقیه سر است
 باشد آنچه از کثرت بود نشان وی آنست که در تنقیه سر است
 بول مشابیه منی بود و بزرگ خاص که در تنقیه سر است
 باشد و آنچه از دفع طبیعت بود نشان وی آنست که در تنقیه سر است
 در روزهای بجران افتد و پس از آن خفت که در تنقیه سر است
 و راحت روی و در علاج بهر نفع ماده که در تنقیه سر است
 مازالاقول و منضبات بلغم چون بادیان که در تنقیه سر است
 و اصل السوس و گل قند و مانند آن بنوشند که در تنقیه سر است
 و پس از ظهور نفع ایارج یا سقر حل که در تنقیه سر است
 مسهل سیمونیا و شحم جنفل تقویت بپوشند که در تنقیه سر است
 تا بدن پاک شود و بعد ایارجات و شنبیارات که در تنقیه سر است
 مخصوص در تنقیه سرانند بکار برند که در تنقیه سر است
 و صنعت صبی که در تنقیه سر است
 مخصوص است تر بدانیسوان مصطکی که در تنقیه سر است
 سقونیانک هندی از هر یک بحسب احتیاج که در تنقیه سر است
 بگیرند و کوفته بخیه با عسل آمیخته که در تنقیه سر است
 بخورد مقدار چهار جها سازند و موافق در کار که در تنقیه سر است
 بپوشند صفت حب شنبیاری صطکی که در تنقیه سر است
 تر بهر تقویت طبع هندی انیسون یا عسل که در تنقیه سر است
 یا آب برگ اترج یا آب فقط حب سازند و وقت خپیدن که در تنقیه سر است
 بخورند و لهذا شنبیاری می و آمیخته برای تنقیه سر که در تنقیه سر است
 از ایارج و سکنجبین یا از خردل و عاقر قرحا که در تنقیه سر است
 و مرزنجوش و صغیر که در عسل و مرے آمیخته که در تنقیه سر است
 باشند غرغره کنند و پس از تنقیه سر که در تنقیه سر است
 تبدیل مزاج نمایند با صند و فطولات و شمولات که در تنقیه سر است
 و کادات که در باره ساقج ذکر یافته و با بونه و شبت که در تنقیه سر است
 و اکلیل الملک بپوشانند و سر بنشیند که در تنقیه سر است
 و بلغم صواب و با بونه و مرزنجوش که در تنقیه سر است
 و پودینه دروغنها گرم در بینی

و گوش چکانند و این را تقطیر گویند و او به تقطیر اقطر و تدبیر عطسه آوردن کنند و او به عطسه و زنده را عین گویند و این دو طریق است یکی آنکه چند بیدستر و فریون در آب چند یا آب زنجبیل حل ساخته و در بینی چکانند دوم آنکه کندش و تر بود چند بیدستر با یک سائید و در ظرفی که نه و هرگاه عطسه آوردن خواهند بپزند و غذا همان که در بار و سافج گفته شد و خود آب شیر و قرطم که با پرسی خشک آنه گویند و لی تر علامت صداع سوداوی ثقل است و خشکی آن و کموت و تیرگی رنگ و خوابی و وقت و بطور نفیض و بیاض رفت بول و این تا آنگاه است که ماده خام باشد زیرا که بعد از نفیض تمام بول سیاه و غلیظ القوام میبود و جفا تمام بدن نیز از علامت این قسم است اگر سودا در بدن منتشر باشد باید دانست که ثقل سوداوی منسبت باغی کمتر نیاید شد **علاج بر نفیض** ماده طبع در اسطوخودوس و زیت کاذبان و بادرنجبویه و آلود فتمون و زنببیل میخیزد و نشسته و از نفیض علیک ان السودا و طبی النفیض و بعضی نفیض صفرا و سه روز و نفیض بلغم و در ده روز و نفیض سودا در پانزده روز مقرر کرده اند لیکن در حال و جمیع محال راست نمی آید کما هو ظاهر بر تقدیر هرگاه ماده خفته شود و ظهور آن از سیاهی و غلیظی بول پدید آید تنقیه کنند با یار جاد و طبخ فتمون و باین حب گنجبرند فتمون و بفتاح و فافریقون و اسطوخودوس و ایا ج و تر بود در آب دیان حب سازند و بعد از احتیاج بدین تنقیه تمام بر تبدیل مزاج و تحلیل ملک مرز نخوش بار و عن گل و با سمن آینه ضما و کنند و طبخ با بونه و کلل ملک و صغرو شیخ و گاد زبان و برگ چند و تخال بریزند و زکس عنبر و مشک مانند آن بپزند در و غنمای گرم و تر چون روغن با بونه و زکس مرز نخوش بار و غنمای سرد چون روغن بنفشه و نیلوفر که با خسته بمانند و اگر سودا و طبی باشد بر تبدیل بر تحلیل مزاج و سیل بردوت داشته باشد بکار برند و اگر سودا از احتراقی بود و دست از تنجین کوتاه دارند و بیار و در طبی تبدیل کنند **بیان** اغذیه بعضی همیشه و ماکیان و تیه و در راج که همراه خود خفته باشند موافق باشد و پس از اکل غذا چون یک ساعت بگذرد و در اشات معتدل خورند بر بخورید هم و بعد از خوردن طعام اضطرار بر بپلوی چپ لازم دارند زیرا که این عمل بواجب اشتغال بکار بر معده معاون هم است و ترک رضات واجب شمارند اگر سودا از احتراقی باشد غذا تر نیز بحسب آن باید **علامت صداع ریحی** آنست که درد ثقل بود و در ته و محسوس شود بی ثقل و در گوش و وی عارض گردد **علاج** بر تحلیل ریح غلیظه که در سر محقق است طبع شیخ و برنجاسف و صغرو مرز نخوش و راز یا نه بر سر ریزند و بیک گرم و سداب تر و مرز نخوش در از یانه بپزند و بپفل و چند بیدستر عطسه آرند قال البقرطاس لطیفی الصداع الکائن من ریح غلیظه و صبر کنند در عفران و فلفل و بقیض و سک باب مرز نخوش حل کرده در بینی چکانند و بحسب حالات بلغم طبع را علامت سازند تا ماده که مولد ریح باشد مستفح شود و گوشت ماکیان همراه خود و کموت و دار صینی و آب مغز قرطم خفته تناول کنند و از چیزهای باداگیر بریزند قسم سوم در صداع شرکی و آن مشتمل است بر آنچه از معده بود یا از رحم یا از شکلیه یا از سان یا از قدم یا از عضه یا از ساعد و یا از عقب و کف و یا ساعد و کف یا از کبد یا از طحال یا از حجاب عارضه از امراق یا از صلب نوع اول در صداع که بسبب معده عارض شود باید دانست که هرگاه سودا مزاج سافج در معده لاحق شود یا مجتمع گردد احتلاط در و بے باشد که صداع حادث شود بسبب مشابهت که فیما بین معده و ستر است اما آنچه از سودا مزاج سافج بود علامتش غلبه صداع است در شکم سیری و خفت آن در شکم نمی پسین

و این را تقطیر گویند و او به تقطیر اقطر و تدبیر عطسه آوردن کنند و او به عطسه و زنده را عین گویند و این دو طریق است یکی آنکه چند بیدستر و فریون در آب چند یا آب زنجبیل حل ساخته و در بینی چکانند دوم آنکه کندش و تر بود چند بیدستر با یک سائید و در ظرفی که نه و هرگاه عطسه آوردن خواهند بپزند و غذا همان که در بار و سافج گفته شد و خود آب شیر و قرطم که با پرسی خشک آنه گویند و لی تر علامت صداع سوداوی ثقل است و خشکی آن و کموت و تیرگی رنگ و خوابی و وقت و بطور نفیض و بیاض رفت بول و این تا آنگاه است که ماده خام باشد زیرا که بعد از نفیض تمام بول سیاه و غلیظ القوام میبود و جفا تمام بدن نیز از علامت این قسم است اگر سودا در بدن منتشر باشد باید دانست که ثقل سوداوی منسبت باغی کمتر نیاید شد **علاج بر نفیض** ماده طبع در اسطوخودوس و زیت کاذبان و بادرنجبویه و آلود فتمون و زنببیل میخیزد و نشسته و از نفیض علیک ان السودا و طبی النفیض و بعضی نفیض صفرا و سه روز و نفیض بلغم و در ده روز و نفیض سودا در پانزده روز مقرر کرده اند لیکن در حال و جمیع محال راست نمی آید کما هو ظاهر بر تقدیر هرگاه ماده خفته شود و ظهور آن از سیاهی و غلیظی بول پدید آید تنقیه کنند با یار جاد و طبخ فتمون و باین حب گنجبرند فتمون و بفتاح و فافریقون و اسطوخودوس و ایا ج و تر بود در آب دیان حب سازند و بعد از احتیاج بدین تنقیه تمام بر تبدیل مزاج و تحلیل ملک مرز نخوش بار و عن گل و با سمن آینه ضما و کنند و طبخ با بونه و کلل ملک و صغرو شیخ و گاد زبان و برگ چند و تخال بریزند و زکس عنبر و مشک مانند آن بپزند در و غنمای گرم و تر چون روغن با بونه و زکس مرز نخوش بار و غنمای سرد چون روغن بنفشه و نیلوفر که با خسته بمانند و اگر سودا و طبی باشد بر تبدیل بر تحلیل مزاج و سیل بردوت داشته باشد بکار برند و اگر سودا از احتراقی بود و دست از تنجین کوتاه دارند و بیار و در طبی تبدیل کنند **بیان** اغذیه بعضی همیشه و ماکیان و تیه و در راج که همراه خود خفته باشند موافق باشد و پس از اکل غذا چون یک ساعت بگذرد و در اشات معتدل خورند بر بخورید هم و بعد از خوردن طعام اضطرار بر بپلوی چپ لازم دارند زیرا که این عمل بواجب اشتغال بکار بر معده معاون هم است و ترک رضات واجب شمارند اگر سودا از احتراقی باشد غذا تر نیز بحسب آن باید **علامت صداع ریحی** آنست که درد ثقل بود و در ته و محسوس شود بی ثقل و در گوش و وی عارض گردد **علاج** بر تحلیل ریح غلیظه که در سر محقق است طبع شیخ و برنجاسف و صغرو مرز نخوش و راز یا نه بر سر ریزند و بیک گرم و سداب تر و مرز نخوش در از یانه بپزند و بپفل و چند بیدستر عطسه آرند قال البقرطاس لطیفی الصداع الکائن من ریح غلیظه و صبر کنند در عفران و فلفل و بقیض و سک باب مرز نخوش حل کرده در بینی چکانند و بحسب حالات بلغم طبع را علامت سازند تا ماده که مولد ریح باشد مستفح شود و گوشت ماکیان همراه خود و کموت و دار صینی و آب مغز قرطم خفته تناول کنند و از چیزهای باداگیر بریزند قسم سوم در صداع شرکی و آن مشتمل است بر آنچه از معده بود یا از رحم یا از شکلیه یا از سان یا از قدم یا از عضه یا از ساعد و یا از عقب و کف و یا ساعد و کف یا از کبد یا از طحال یا از حجاب عارضه از امراق یا از صلب نوع اول در صداع که بسبب معده عارض شود باید دانست که هرگاه سودا مزاج سافج در معده لاحق شود یا مجتمع گردد احتلاط در و بے باشد که صداع حادث شود بسبب مشابهت که فیما بین معده و ستر است اما آنچه از سودا مزاج سافج بود علامتش غلبه صداع است در شکم سیری و خفت آن در شکم نمی پسین

در سرد مزاج صافج خارگاه باشد که در حالت گرمی و شکم تنگی هم بیشتر شود بواسطه استقبالی حرارت از دیگر علامات سرد مزاج ما
در امراض معد و مفصل ذکر یافته اند مطایفه نمایند علاج اصلاح حال و تبدیل مزاج معد و کنند بحسب حرارت و بر دقت
بجز بایستی که در باب معد مضبوط است و آنچه از اجتماع ماده بود علامتش نیز از نشان آن ماده بوده پوشیده نیست
مثلاً اگر صفرا در معد و گردید علامتش عثیان است و زردی چشم و تلخی دهن و همیشه معد و تشنگی و پس از قی صفراوی تسکین
یا فتن علاج قی کنند بکنجبین و آب گرم نوشند و پس از آن در قطیفه و تسکین حرارت سرد معد و کوشند و اینها هر عضو را
مقبویات قوت دهند مقویات سرد صفراوی بالا اند کور شد و مقویات معد و ربوب قابضه است چون رب بیه و غوره
و انار و زعفران و اگر تریه و قبض بیشتر مطلوب باشد طباشیر و گل سرخ و گل ارمنی باریک ساخته در ربوب آمیزند و ربوب است
از چیزی مانده کشند فقط و بچشانند بی امتزاج چیزی دیگر تا بچ آید و گاه باشد که چون نصف آید یا ربع بچند آن قند
آمیزند و باز جوش دهند تا غلیظ شود و اگر بلغم در معد و مجتمع گردد علامتش نفخ معد و است و تقدم تخمه و کثرت لعاب تنوع
و پس از قی بلغنی راحت یافتن و آرد و غ ترش آمدن و آرد و غ را بتازی چشما گویند علاج قی کنند بطبیخ
شبت و فجل و اصل السوس و کنجبین عسلی و براسمال حب یا رب تناول نمایند و پس از تنقیه قوت دهند معد و را
به لطیف تدبیر و خوردن جوارشات گرم و اگر سودا در معد و جمع آید علامتش حرقت معد و است و کثرت اشتها و بی قی
سوداوی خفت یافتن علاج نفخ ماده کنند افیتمون و مانند آن پس از نفخ تنقیه ماده نمایند بمنقیات سودا
صفت حبی که در اخراج سودا خصوص است و کثیر النفع بلایه سیاه بسفناج اسطوخودوس افیتمون غارلقون حجر
لاجر و مغسول سقمونیا از هر یک مقدار مناسبه بگیرند و آب بادرنجبویه جها سازند و بحسب حال بدهند و سقمونیا که با سسی محمود
گویند به اصلاح بکار برند اصلاً و اصلاً حش آنست که بگیرند سیب یا سبی و اندرون آن کاواک کنند و سقمونیا را در لکه کنان
بسته در وی گذارند و باقی کاواک از اجزاء مستخرج بر سازند پس آنرا در خمیر گیرند و در تنور نهند تا که خمیر سرخ شود
بعده بر آرد و بکار برند و این به نیز مسهل است قوی و آب بهی صلایه کردن و با یا بچ فیکه را یا
کردن نیز از اصلاح است و اگر محموده را یا بنفشه صلایه کنند کار مشوی کنند و از دیگر اصلاح مستغنی سازد و طریق
اصلاح بسیار است و این مختصر همین قدر کفایت رفت و اگر ریا ح در معد و متولد شود علامتش تقدم و جمع معد و
و سنگون صداع سنگون و جمع معد و و باطمة نفخ ضر یا فتن و در متقل بودن و از تارک مرتباً بر نمودن و این
علامت اخیر در سائر اقسام صداع که بشرکت معد و باشد یافته میشود لمخا ذات الیا فوخ بالمعد و علاج تحلیل نفخ کنند
و ماده آنرا که بلغم است مستفزع سازند و معد و را تقویت دهند بهر استفراغ آنچه در بلغم گفته شد استعمال فرمایند و بهر تحلیل
و تقویت کمونی و قوتی و مانند آن تناول نمایند و بسیار باشد که تحلیل و تقویت از استفراغ به نیاز سازد و اگر ضعف
فم معد و سبب صداع شود علامتش آنست که در شکم تنگی و پس از بیدار شدن از خواب شب صداع از یاد پذیرد و حال
هر صباح نان در آب غوره یا ریاس یا سماق یا انار داند تر کنند و لقمه چند بخورند و لا یخفی ان القوابضات المذكورة
تقوی المعد و تسکن الابرّة و تقع الصفرا و هرگاه مزاج معد و با وجود ضعف سرد باشد نان پس از تر کردن حوضاً با میسون و کون

[illegible]

و اما خوردن و در عفران و خوردن و قرفه بالا نیند و تناول کنند حتی بحصول القیض مع التخیل و آنجا که در استعمال موضعات انفی باشد چون
سمال و غیر آن لغز را در جلای آب از قند و آب شیرین گلاب ساخته باشند تر کرده خوردند نوع دوم در صداع که مشارکت رحم و کلیتین سابقین و
قدیم دیدن و کبد و طحال و حجاب عاجز و مرق و صلب حادث شود سبب این وقوع آفتی است در عضوی از این اعضا سبب
مشارکت یا بواسطه ارتفاع بخارات مصلح لاحق گشتن و هر یک را علامات است مثلاً آنچه از رحم بود علامتش لزوم و جع است
در مقدم سر بلکه در وسط یا فوق و آنچه از کلیتین بود علامتش لزوم و جع است در مؤخر سر و آنچه از طحال بود علامتش وجود و جع است در
سر و آنچه از کبد بود علامتش ظهور و جع است در سین سر و آنچه از حجاب حاجز بود علامتش آنست که وجع در وسط سر بود مائل بقدم او بسیار
حجاب حاجز در امراض سینیه خواهد آمد و آنچه از مرق بود میباید وجع در قدام نزدیک بناصیه مرق در امراض صفای گفته شود
و آنچه از صلب بود میباید وجع در مؤخر ترین اجزا و سردی و بین فرق می کنند و در صلبی و در کلی و آنچه از سابقین و قدیم و بدین
علامتش آنست که محسوس و تحلیل چیزی موربه مانند از این مواضع متحرک میشود و بجانب بالا متصاعد میگردد و علامات که در جیم
اقسام شرکی مذکور عام باشد آنست که نخستین ظاهر شود آفت و بعد از این اعضا و بعد آن لاحق شود صداع علامت آنست که از قدیم
و سابقین بود قصد یافتن کنند و بر ساقی حجامت کنند و بحکم طبیعیه چون بدن را پاک نمایند و هنگام صداع با پیاز از این ران پاکت
بر بندند و کف پار را بر و غن خیر کا بمانند و پاشویه که در صداع صفراوی مذکور یافته استعمال نمایند و آنچه از بدین بود بر ترقیه بدن
صفت تحقیق میانی است و بر ترقیه نفس و بر ترقیه حجاب که سبب حرکت بخار باشد حجامت نمایند و هنگام سنجان صداع باز و بر بندند و آنچه دیگر اعضا
علاج هر یک بقوت و تقویت و ترقیه آن عضو است چنانچه در جایگاه خویش ضبط یافته و این صحبت در صرع شرکی نیز ذکر یافته است مع فوائد زانکه
قسم چهارم در صداع ضعف و ماعنی علامتش که در رت حواس است و ظهور آفت در افعال و ماعنی و حرکات ارادی
و درین قسم ادنی سبب چون تصاعد اجزای غلیظه غلظه غذا و اشتغال اصوات و شنیدن روایات غیر قویه موجب صداع
می گردد و در افعال و ماعنی فکر است و تحلیل و تذکر علاج بر تقویت و ماعنی پاکیان و هیو یا نخود پنجه و بن عفران و گلاب
و در صحنی خوشبو ساخته تناول کنند و قرفل و گلاب سازند و روغن گل ببالند و سبب غلبه یونید و اگر سر مزاج سازج
نیز بار بود تبدیل مزاج کنند با آنچه بالا مفصل گفته اند و اگر سر مزاج مادی مع الضعف مرکب باشند ترقیه را بر تقویت مقدم
دارند قسم پنجم در صداع قوت ماعنی علامتش سرعت افعال است از ادنی سبب محسوس با وجود ذکا حس و سلا
افعال و ماعنی و درین قسم محبت پاک بودن از فضول نفس و وسخ و غلظه و مانند آن هیچ نمیباشد علاج در مکرر صرع حس و شنیدن
باشد که اگر اشع و روغن با شیر عریته تناول کنند و هر نسبه خصوصاً از گوشت گاو و بایست مفید است اما اگر با ضعیف باشد بر خوردن
بار و چون برگ کاه و خرفه و کشمش تر قناعت در زند و گاه باشد که ازین تدابیر مقصود حاصل نشود با استعمال محضات حاجت آید بر
نگاشتن حس و بر این کار نوشیدن شراب ششاش و مانند آن هر چه محذر بود و مالون طبع باشد نافع است و باشد که فلانیا احتیاج اند و طلا
ساختن کاه و قش خشکاش و انیون و بن بنج و برگ قنب در آب شجاع سودمند است اما او و محذر طلا گردن گاه باشد که با غلبه
اشباهه چنانچه بالا در حکایت طبری ذکر یافت بر تقدیر اگر ضروری قوه افتد قدری ازین استعمال نمایند و انفس را ط
نه کنند و آنچه که پس از استعمال محضات احوال تغییر شود و حواس نقصان پذیرد و بدین سبب آنست که نه دردی آب نیگرم

و اما خوردن و در عفران و خوردن و قرفه بالا نیند و تناول کنند حتی بحصول القیض مع التخیل و آنجا که در استعمال موضعات انفی باشد چون
سمال و غیر آن لغز را در جلای آب از قند و آب شیرین گلاب ساخته باشند تر کرده خوردند نوع دوم در صداع که مشارکت رحم و کلیتین سابقین و
قدیم دیدن و کبد و طحال و حجاب عاجز و مرق و صلب حادث شود سبب این وقوع آفتی است در عضوی از این اعضا سبب
مشارکت یا بواسطه ارتفاع بخارات مصلح لاحق گشتن و هر یک را علامات است مثلاً آنچه از رحم بود علامتش لزوم و جع است
در مقدم سر بلکه در وسط یا فوق و آنچه از کلیتین بود علامتش لزوم و جع است در مؤخر سر و آنچه از طحال بود علامتش وجود و جع است در
سر و آنچه از کبد بود علامتش ظهور و جع است در سین سر و آنچه از حجاب حاجز بود علامتش آنست که وجع در وسط سر بود مائل بقدم او بسیار
حجاب حاجز در امراض سینیه خواهد آمد و آنچه از مرق بود میباید وجع در قدام نزدیک بناصیه مرق در امراض صفای گفته شود
و آنچه از صلب بود میباید وجع در مؤخر ترین اجزا و سردی و بین فرق می کنند و در صلبی و در کلی و آنچه از سابقین و قدیم و بدین
علامتش آنست که محسوس و تحلیل چیزی موربه مانند از این مواضع متحرک میشود و بجانب بالا متصاعد میگردد و علامات که در جیم
اقسام شرکی مذکور عام باشد آنست که نخستین ظاهر شود آفت و بعد از این اعضا و بعد آن لاحق شود صداع علامت آنست که از قدیم
و سابقین بود قصد یافتن کنند و بر ساقی حجامت کنند و بحکم طبیعیه چون بدن را پاک نمایند و هنگام صداع با پیاز از این ران پاکت
بر بندند و کف پار را بر و غن خیر کا بمانند و پاشویه که در صداع صفراوی مذکور یافته استعمال نمایند و آنچه از بدین بود بر ترقیه بدن
صفت تحقیق میانی است و بر ترقیه نفس و بر ترقیه حجاب که سبب حرکت بخار باشد حجامت نمایند و هنگام سنجان صداع باز و بر بندند و آنچه دیگر اعضا
علاج هر یک بقوت و تقویت و ترقیه آن عضو است چنانچه در جایگاه خویش ضبط یافته و این صحبت در صرع شرکی نیز ذکر یافته است مع فوائد زانکه
قسم چهارم در صداع ضعف و ماعنی علامتش که در رت حواس است و ظهور آفت در افعال و ماعنی و حرکات ارادی
و درین قسم ادنی سبب چون تصاعد اجزای غلیظه غلظه غذا و اشتغال اصوات و شنیدن روایات غیر قویه موجب صداع
می گردد و در افعال و ماعنی فکر است و تحلیل و تذکر علاج بر تقویت و ماعنی پاکیان و هیو یا نخود پنجه و بن عفران و گلاب
و در صحنی خوشبو ساخته تناول کنند و قرفل و گلاب سازند و روغن گل ببالند و سبب غلبه یونید و اگر سر مزاج سازج
نیز بار بود تبدیل مزاج کنند با آنچه بالا مفصل گفته اند و اگر سر مزاج مادی مع الضعف مرکب باشند ترقیه را بر تقویت مقدم
دارند قسم پنجم در صداع قوت ماعنی علامتش سرعت افعال است از ادنی سبب محسوس با وجود ذکا حس و سلا
افعال و ماعنی و درین قسم محبت پاک بودن از فضول نفس و وسخ و غلظه و مانند آن هیچ نمیباشد علاج در مکرر صرع حس و شنیدن
باشد که اگر اشع و روغن با شیر عریته تناول کنند و هر نسبه خصوصاً از گوشت گاو و بایست مفید است اما اگر با ضعیف باشد بر خوردن
بار و چون برگ کاه و خرفه و کشمش تر قناعت در زند و گاه باشد که ازین تدابیر مقصود حاصل نشود با استعمال محضات حاجت آید بر
نگاشتن حس و بر این کار نوشیدن شراب ششاش و مانند آن هر چه محذر بود و مالون طبع باشد نافع است و باشد که فلانیا احتیاج اند و طلا
ساختن کاه و قش خشکاش و انیون و بن بنج و برگ قنب در آب شجاع سودمند است اما او و محذر طلا گردن گاه باشد که با غلبه
اشباهه چنانچه بالا در حکایت طبری ذکر یافت بر تقدیر اگر ضروری قوه افتد قدری ازین استعمال نمایند و انفس را ط

و اما خوردن و در عفران و خوردن و قرفه بالا نیند و تناول کنند حتی بحصول القیض مع التخیل و آنجا که در استعمال موضعات انفی باشد چون

کثیر المقدار بر سرینند و دست از استعمال مجذرات باز دارند قسم ششم در صداع میسی یعنی خونی و این را صداع خنده گویند و نیز
 با هم عوضه علامتش آنست که پس از استفراغ کثیر پالس زبیداری مغز طپش از غم عارض شود و استفراغ خواهد از سر باشد فقط
 چون نزله و رعان و تجلب طوبات بفرغ و مانند آن و خواهد از سائر بدن باشد چون قی و جماع و اسهال و نفث و اوراد و
 که از آن برآمدن خون دیگر محل و باشد که جمیع مغز و انقطاع ماده غذا بواسطه تحمیل رطوبات بدن موجب این صداع گردد
 بی آنکه استفراغی کرده شود و تیزی گفته که این صداع بزنان بیشتر عارض گردد و گفته اند که در حبش کثرت اخراج خون
 و حیض است علاج اغذیه رطبه جلیه کمین چون کشک شیر و ماکیان فربه و حریره که ساخته باشند از نشاسته و روغن بادام و
 مایه اللحم که ترتیب داده باشند از گوشت بزغاله شیر خواره تناول کنند و روغنهای طپش روغن بادام و کعبه بر سر و بدن اندازند
 روغن بنفشه و کدو و نیلوفر و زینی چکانند و مغز ساق گاو و پیماکیان و تپو استعمال نمایند قسم هفتم در صداع عرضی که تابع جمیع
 و علامتش آنست که چون تب آید صداع عارض شود و چون تب نزایل گردد آن نیز زوال پذیرد علاج این علل تب است
 و عده الشده بحسب در سنگین کوشند با آنچه ذکر یافته قسم هشتم در صداع درمی بدانکه آنچه از متورم شدن دماغ و
 آغشیه داخلی عارض شود آن را سرسام گویند و سرسام به تفصیل علمه گفته خدا باشد انشاء الله تعالی و آنچه از دم
 غشای مجلیه و پوست سواقع شود علامتش زوال سبب است چنانچه بارها ذکر یافته و خواهد یافت قسم نهم در صداع جماع
 یعنی صداعی که عقب جماع عارض شود و این بر سه نوع است یکی آنکه از کثرت استفراغ لاحق گردد و استفراغ مکی بدترین
 استفراغ است و قوی تر است از استفراغ دیگر رطوبات و این نوع صنفی است از میسی که مسمی است بخفجه و علامتش تقدم
 افراط جماع است خاصه اگر بدن لاغر و ضعیف بود زیرا که مضرت جماع در تن آسوده کمتر پدید می آید علاج این نوع همان
 که در میسی گفته شد و ایضا آب شیرین اندک گرم غسل کردن و روغن بنفشه در مٹی کشیدن و شیر گاو نوشیدن مفید
 دوم آنکه از ارتفاع بخارات عارض شود زیرا که حرکات جماع مهبج بخارات است و علامتش امتداد بدن است سائر علامات
 اخلاط علاج تنقیه بدن کنند بحسب خلط و پس از تنقیه تقویت دهند و در انقباضات را تسویم آنکه اعصاب
 متبادلی گردند از حرکات جماع و بدن سبب دماغ متاثر شود و در سر پدید آید سریش ضعیف اعصاب است و این بخوانان
 قوی الاعصاب عارض نمی گردد و علامتش آنست که بعد از جماع بدن بلرز و دماغ هر شود ضعیف و حرکات و دریا بد
 که دماغ می منقبض می گردد و کشیده میشود اما اگر ضعیف و رطوبت دماغ بود کشیده میگردد و دماغ بخلع و اگر ضعیف
 بخلع باشد کشیده شود و بتمام و باشد از ریت دماغ و انقباض و سبب که موت ایجاد علاج به تقویت سر که
 مبادا اعصاب است چند بیدار شود روغن قسط آمیخته به لند و گوشت بره بمصالحه خوشبو ساخته و مانند آن اغذیه
 تناول کنند و رواج حلیه بوبیند قسم دهم در صداع شرابی بدانکه شراب صرف بسیار نوشیدن خاصه اگر کونه و غلیظ
 و گند بود بواسطه غلظت و در سر میگرد و قاعده فضله شراب مشروب که منقسم نشود و در معده بماند و بخار و س
 مرقی شود بعدی دماغ و صداع از دماغ این باشد و علامتش آنست که بعد از نوشیدن شراب پدید آید پس
 اگر رطوبت با غلظت عارض میگردد در سر که انی عظیم خاصه آنجا که مزاج سرد و رطوبت بود اگر ضعیف

۱۱
 در صداع میسی که مسمی است بخفجه و علامتش تقدم افراط جماع است خاصه اگر بدن لاغر و ضعیف بود زیرا که مضرت جماع در تن آسوده کمتر پدید می آید علاج این نوع همان که در میسی گفته شد و ایضا آب شیرین اندک گرم غسل کردن و روغن بنفشه در مٹی کشیدن و شیر گاو نوشیدن مفید
 دوم آنکه از ارتفاع بخارات عارض شود زیرا که حرکات جماع مهبج بخارات است و علامتش امتداد بدن است سائر علامات اخلاط علاج تنقیه بدن کنند بحسب خلط و پس از تنقیه تقویت دهند و در انقباضات را تسویم آنکه اعصاب متبادلی گردند از حرکات جماع و بدن سبب دماغ متاثر شود و در سر پدید آید سریش ضعیف اعصاب است و این بخوانان قوی الاعصاب عارض نمی گردد و علامتش آنست که بعد از جماع بدن بلرز و دماغ هر شود ضعیف و حرکات و دریا بد که دماغ می منقبض می گردد و کشیده میشود اما اگر ضعیف و رطوبت دماغ بود کشیده میگردد و دماغ بخلع و اگر ضعیف بخلع باشد کشیده شود و بتمام و باشد از ریت دماغ و انقباض و سبب که موت ایجاد علاج به تقویت سر که مبادا اعصاب است چند بیدار شود روغن قسط آمیخته به لند و گوشت بره بمصالحه خوشبو ساخته و مانند آن اغذیه تناول کنند و رواج حلیه بوبیند قسم دهم در صداع شرابی بدانکه شراب صرف بسیار نوشیدن خاصه اگر کونه و غلیظ و گند بود بواسطه غلظت و در سر میگرد و قاعده فضله شراب مشروب که منقسم نشود و در معده بماند و بخار و س مرقی شود بعدی دماغ و صداع از دماغ این باشد و علامتش آنست که بعد از نوشیدن شراب پدید آید پس اگر رطوبت با غلظت عارض میگردد در سر که انی عظیم خاصه آنجا که مزاج سرد و رطوبت بود اگر ضعیف

با وی مختلج باشد لاحق میگردد و قوی و در دوشی مخور و وقع علیه التوسع ثم قد ف خلطاً وبال مثله ثم تشبه لسانه وقته و با
و آخر ما زال تبسوع حتى يبرح لسانه و قوم ثم رعت ثلمات علاج تاکه بقایای شراب از معده دور شود و پنجشنبه طبع شربت بنوشند
کنند مره بعد مره و بهر اسهال چیزی که جامع بود در استفراغ بلغم و صفرا داخل نمایند مثلاً محوری مزاج آب نارین قدری بپزند
یا کرده بکار بند و سرد مزاج یا اربع فقیر السقمونیا تقویت داده استعمال نمایند و آنجا که از قی و اسهال نفی مترتب نشود فوراً
نصفه و تاب را آردن آن تمامه تبسوع و غشیان مشتد گردد و قدری طعام ملائم بخورند پس از ساعتی قی کنند تا ماده ردیه طعام
مختلط گشته بیرون آید و تقویت دهند معده را با شربه که مطفیه حرارت و مقویه معده و مقطعه تجارات باشند چون
شراب انار و سیب و هبی و عوده باب سرد مزاج ساخته و بهر این کار غذائی که از کشک شیر و قدری سنبل الطیب سازند
بهترین چیز است خاصه اگر اندکی آب خوره یا لیمو و قدری نمک درین فقاعی آمیزند و بهر تقویت سرور ابتدا سدر که و
روغن گل و گلاب طلا نمایند و در انتها روغن بالونه و سوسن نیکگرم نمایند و بواسطه جذب تجارات از سرد همه حال بالونه و
قدری نمک بچشانند و پاشویه سازند و هر دو قدم را بهمانند قال لازمی کان رجل صدام فدک جلا یوما ولیله و انما قبر
قسم یازدهم در صداع ضربی و سقطی و موجب الم از ضربه و سقط یا مجرذ اذیت و نکابت است که لاحق شود و حجابی که
بر تحت مکره صنوع سکت یا ورم که عارض گردد و در جوهر دماغ یا در اعشیه یا الشقاق که حادث شود و در دماغ یا در حجب داخلی
یا در غشائی که مجلل است از خارج پاکسر عارض گردد و در عظم سر و بدان سبب اعشیه متحد گردند یا ترخزع که لاحق شود و دماغ
و سقطه و ضربه که موجب ترخزع و دماغ گردد و ممکن است فی الاكثر علاج هرگاه ضربه یا سقطه بر سر رسد و یکسر و
انشقاق نه انجامیده باشد و تیرسد که از شدت وجع ورم حادث خواهد شد بزودی رگ قیفال یا اکمل کثانید اگر مانده
نبود و بهر تنگی و وجع و تبرید و تقویت سر طرف آس و آرد جو و گل ارمنی و دامیشا وارد عدس و حصص و اتفاقاً و صندل
و دآب لسان الحکل در روغن گل آمیخته ضماد نمایند و روغن گل درین حالت بغایت مفید است مالیدن و در ضماد
آمیختن زیرا که مسکن وجع است و مقوی سر و اگر قدری سرکه بار و روغن گل آمیزند بهتر باشد زیرا که لطیف است تا داخل تحف
سرائتی نمی نماید اما در استعمال سرکه انگاره رخصت است که وجع شدید نبود و الیها بطبع جناب خیانت شنبلیله طبع ملائم کنند تا ماد
از دماغ باز دارد و حقنه لیند درین باب بغایت مفید است و هرگاه تب ظاهر شود و اختلاط عقل پیدا کند نشان گرم
دماغ باورین حالت لازمست که اشیا شدند یلققبض ضام نمایند چون طرفه پوست انار و جوز السرد و قاق و کنر و گل سرخ
تا مانع از زیاد ورم گردد و در علاج سرسام توجه نمایند و هرگاه ضربه یا سقطه بانشقاق انجامد اگر شقاق در آن غشاء بود که
مجمل تحف است علاج جراحت بر او هم کنند پس از تبدیل سو مزاج و اگر شقاق در اعشیه داخلی بود علا حش
متحرست خاصه اگر در حجابی باشد که مانع منحص نام دارد و اگر شقاق و رجوبه دماغ افتد علاج اعترت و علت
اصحب و خطر عظیم و بالجمله طریق علاج همان است که ذکر یافته و علاج کسر عظم در آخر کتاب یاد کرده شود
قسم دوازدهم در صداع سفنی و این صداع عیس عسل الانقلاع شدید الصعوبت که مانند بعضیه یعنی خود سلاح
بر تمام اجزاء سر محیط باشد و لهذا بعضی و خودیه گویند و در ماهیت و حد این صداع حکما را اختلاف است و آنچه

[illegible]

شیخ ابوعلی سینا مقرر کرده است و هو صداع مشتعل لایب ثابت مریض هیچ صوتی که ساعه لادنی شمی حتی ان صاحب غیض
 اصوات والصور والمخاطة مع الناس وحبیب الوجود والظلمة والارادة والاستقرار وحبس کل ساعه کان راسه بطریق مطبوقه او یجذب
 جذبا بالشیق شفا و این صداع را شش سبب یکی بخارات غلیظه که از اخلاط جدا شده بر دماغ برانید و زیر غشاء که محلل تحت است بازید
 آن دو غشاء که داخل تحت رند و محیط جوهر دماغ محتبس شوند و اخلاط که بخارات از وی جدا شود یا در دماغ بماند یا در دماغ
 دوم اخلاط ردیه که محتبس شوند در مکنه مذکوره تنوم غلیظی که در نفس دماغ عارض گردد و چهارم حرکه دماغ پنجم درم بار که در اجزای
 اندرونی سر پدید آید ششم ریح غلیظه که در اعشیه مذکوره بند گردد و این صداع را عموما و خصوصا پنج علامت است یکی آنکه بادی
 سبب چون از حرکت خفیف و شرب خمر و تناول منجرات و ملاقات مستمنان و استماع اصوات آتشند و پذیرد صداع دوم آنکه بیا
 از روشنی منتظر باشد و تاریکی و تنهایی و راحت و سکون و دست دارد و هنگام شدت وجع چشم نتواند کشف و تنوم آنکه در اصول
 چشم وجع و تمدد محسوس شود و این وقتی است که سبب در حجاب داخلی بود چهارم آنکه وجه متمدد بود و رنگ روی متغیر
 و چون دست بر سر نهند متاذه می شود و این انگاه است که ماده در حجاب محلل تحت باشد و از تغییر رنگ روی استلال
 توان کرد بر نوعیت خلط پنجم آنکه ضربان نباشد در سر و این بر تقدیری است که سبب صداع احتقان انجری تحت الغشاء بود فقط
 علاج بعدی نقل سبب و معرفت غلبه مستفرغ سازند خلط غالب را و پس از تنقیه تقویت دهند سر را بحسب واجب
 نشان غلبه هر خلط مکرر ذکر یافته و این صداع مقدمه نزول الماء است قسم سیف و هم در صداع بمسرانی یعنی
 صداعی که در روز بخاران واقع شود و این در امراض حار که عفته بیشتر باشد و علامتش وقوع آتشت و رایام باوه
 و باشد که بول سفید و رقیق بود و علاج یاری دهند طبیعت را بر دفع ماده بحسب میل ماده و تو طبیعت مثلا اگر
 صداع مع الغشایان و ثقل النفس و دوار بود قی کنند بسکبجین و آب گرم یا بطبیخ اصل السوس و
 اصل الخیار و چند را اگر در شکم قراقر و نفخ بود و پوست شکم سوزان و مضطرب باشد طبع را ملایم نمایند به نفوذ
 آکو و عذاب و سپستان و زبیب دانه بیرون کرده و ترمندی و شیر خشک با شراب آلو یا ترمندی یا شراب
 ورد مکرر آب سرد یا کرده و اگر بر تلیمین عذاب و سپستان و آلو و برگ چقندر و کشک شغیر و نیل و خر و بنفشه و بنفشه
 بچوشانند و ترنجبین و روغن کنجد مرکب ساخته حقنه کنند بهتر باشد و اگر غلیل بیش چشم شلوع و سرخی و خیالات
 سرخ یار و همی بنید بر عاف آوردن کوشند و تدریس آتشت که باطن بینی را بچیزی درشت بخرانند و سر که بر سنگ
 گرم یا خشک گرم بریزند و بخار که از او متصاعد شود در بینی کشند و اشیا را سرخ پیوسته در نظر دارند اگر مقصود حاصل
 شود فبا و الا فتیج برمی و نقاح اذ خر و کندش با یک بسایند و در مارده لور یعنی زهره گا و زبیرشند و فحیل دران
 آلوده در بینی دارند و اگر غلیل در کلیه و زیر اضلاع پشت ثقل محسوس کنند تدریس بر او را بول کنند و آن نیست که شکر تخم
 خرنبره و خیار با سکبجین یا با شراب بنفشه مزوج ساخته بنوشند قسم چهارم در صداع شمی یعنی آنچه از روح داخل و
 مستقنعات و از بوسیدن اشیا گرم عارض شود خواه آن چیز خوشبو بود و چون مشک مانند آن خواهد بود یا بدبو باشد
 مردحتیت و مانند آن علاج آنچه از طبوبات حاره عارض شود اگر موجب حر حرارت فخر بود و فقط کافور و طبوبات

علاج صداع
 صداع مشتعل لایب ثابت مریض هیچ صوتی که ساعه لادنی شمی حتی ان صاحب غیض
 اصوات والصور والمخاطة مع الناس وحبیب الوجود والظلمة والارادة والاستقرار وحبس کل ساعه کان راسه بطریق مطبوقه او یجذب
 جذبا بالشیق شفا و این صداع را شش سبب یکی بخارات غلیظه که از اخلاط جدا شده بر دماغ برانید و زیر غشاء که محلل تحت است بازید
 آن دو غشاء که داخل تحت رند و محیط جوهر دماغ محتبس شوند و اخلاط که بخارات از وی جدا شود یا در دماغ بماند یا در دماغ
 دوم اخلاط ردیه که محتبس شوند در مکنه مذکوره تنوم غلیظی که در نفس دماغ عارض گردد و چهارم حرکه دماغ پنجم درم بار که در اجزای
 اندرونی سر پدید آید ششم ریح غلیظه که در اعشیه مذکوره بند گردد و این صداع را عموما و خصوصا پنج علامت است یکی آنکه بادی
 سبب چون از حرکت خفیف و شرب خمر و تناول منجرات و ملاقات مستمنان و استماع اصوات آتشند و پذیرد صداع دوم آنکه بیا
 از روشنی منتظر باشد و تاریکی و تنهایی و راحت و سکون و دست دارد و هنگام شدت وجع چشم نتواند کشف و تنوم آنکه در اصول
 چشم وجع و تمدد محسوس شود و این وقتی است که سبب در حجاب داخلی بود چهارم آنکه وجه متمدد بود و رنگ روی متغیر
 و چون دست بر سر نهند متاذه می شود و این انگاه است که ماده در حجاب محلل تحت باشد و از تغییر رنگ روی استلال
 توان کرد بر نوعیت خلط پنجم آنکه ضربان نباشد در سر و این بر تقدیری است که سبب صداع احتقان انجری تحت الغشاء بود فقط
 علاج بعدی نقل سبب و معرفت غلبه مستفرغ سازند خلط غالب را و پس از تنقیه تقویت دهند سر را بحسب واجب
 نشان غلبه هر خلط مکرر ذکر یافته و این صداع مقدمه نزول الماء است قسم سیف و هم در صداع بمسرانی یعنی
 صداعی که در روز بخاران واقع شود و این در امراض حار که عفته بیشتر باشد و علامتش وقوع آتشت و رایام باوه
 و باشد که بول سفید و رقیق بود و علاج یاری دهند طبیعت را بر دفع ماده بحسب میل ماده و تو طبیعت مثلا اگر
 صداع مع الغشایان و ثقل النفس و دوار بود قی کنند بسکبجین و آب گرم یا بطبیخ اصل السوس و
 اصل الخیار و چند را اگر در شکم قراقر و نفخ بود و پوست شکم سوزان و مضطرب باشد طبع را ملایم نمایند به نفوذ
 آکو و عذاب و سپستان و زبیب دانه بیرون کرده و ترمندی و شیر خشک با شراب آلو یا ترمندی یا شراب
 ورد مکرر آب سرد یا کرده و اگر بر تلیمین عذاب و سپستان و آلو و برگ چقندر و کشک شغیر و نیل و خر و بنفشه و بنفشه
 بچوشانند و ترنجبین و روغن کنجد مرکب ساخته حقنه کنند بهتر باشد و اگر غلیل بیش چشم شلوع و سرخی و خیالات
 سرخ یار و همی بنید بر عاف آوردن کوشند و تدریس آتشت که باطن بینی را بچیزی درشت بخرانند و سر که بر سنگ
 گرم یا خشک گرم بریزند و بخار که از او متصاعد شود در بینی کشند و اشیا را سرخ پیوسته در نظر دارند اگر مقصود حاصل
 شود فبا و الا فتیج برمی و نقاح اذ خر و کندش با یک بسایند و در مارده لور یعنی زهره گا و زبیرشند و فحیل دران
 آلوده در بینی دارند و اگر غلیل در کلیه و زیر اضلاع پشت ثقل محسوس کنند تدریس بر او را بول کنند و آن نیست که شکر تخم
 خرنبره و خیار با سکبجین یا با شراب بنفشه مزوج ساخته بنوشند قسم چهارم در صداع شمی یعنی آنچه از روح داخل و
 مستقنعات و از بوسیدن اشیا گرم عارض شود خواه آن چیز خوشبو بود و چون مشک مانند آن خواهد بود یا بدبو باشد
 مردحتیت و مانند آن علاج آنچه از طبوبات حاره عارض شود اگر موجب حر حرارت فخر بود و فقط کافور و طبوبات

سرد چون بنفشه و نیلوفر بوبند و اگر حرارت مع الیه بوسه باشد و عن بنفشه و نیلوفر مانند آن استنشاق نمایند و آنچه
 از منتنات حار و حادث گردد و طیوبات که مضاد مزاج آن منق باشد استعمال نمایند مثلاً اگر شمی منقن یعنی بدبو یا بس و نیلوفر
 و بنفشه بوبند و اگر رطب باشد کافور و صندل و کدک در استنشاق ادیان هر چه منقاد سبب بود و در تطیل آنچه صلاحیت
 داشته باشد بکار برند و تقویت دهند سر را بچیزهای موافقه که بارها ذکر یافته و آنچه از روائح مزابل و مستنقعات حادث
 گردد علامتش آنست که استیام نمایند و آب نیکرم بسیار بر سر نیند و سرکه بوبند و فیتله بسره که تر کرده در بینی در آورند و
 روائح طیب چار و بار بوبند چنانچه مناسب است خصوصاً اگر بسیار پیر بود به شستیدن اشیا گرم نفع یابد و جوان بر
 عکس آن قائلند ضرر بوبیدن ادویه حار و طیب بود یا منقن بجز و کیفیت است و ضرر آنچه مزابل و مستنقعات و حیوانات
 منقنه بعبودیت و غلظت ثقل مزاجه زیرا که آنچه که ازین اشیا منقصل میگردد در غایت غلظت و ثقل میباشد و چون در
 دماغ حامل میشوند ثقل خویش ثقل بسیارند و دماغ را و گاه باشد که از شدت مزاجه مودی گردد تشنج دماغ و ثقل جانی که
 موضوع است بر دماغ و مستنقعات عبارت است از جلو و طیب منقنه و باغان قسم پانزدهم در صداع سدی باید دانست
 گاه باشد که در آورده جوهر دماغ یا در شرابین آن یا در آورده حجب که داخل بطون اند یا در شرابین آن و خلاصه غلیظ
 محتبس شود و باعث صداع گردد و علامتش امتداد ثقل و تمدد و جبهه و سرست و تقدم راحت و سکون کثرت اکل ترک است
 و استیام شاید بودن علاج طبع زد فا و حاشا و لبسفاج و افیتمون و طنجبین و امیخته بنوشند تا که خلط غلیظ لطیف شود
 و تقطیع پذیر و بعد ایا رجات و شبیارات خوردند تا خلط مذکور مستفرغ گردد و هشتم شانزدهم در صداع دوی و توله
 دو و در دماغ نا در الوقوع است و محل تولدش مقدم دماغ است و بعضی اطباء میگویند که در نواحی سر قریب حجب
 دماغ بیشتر متولد میشوند و شیخ الرئیس این قول را جاکرد داشته و سبب تولد کرمان درین محل کثرت اجتماع مواد غلیظ
 متعفن است درین جایگاه علامتش آنست که در دماغ خارش شدید پیدا آید و از بینی بوی بد آید و چون مرض متحرک
 شود یا سرافق حرکت و یا صداع زیاد شود زیرا که حرکت بحرکت می آید و کرمان را و حرکت کرمان موجب است و دوح میگردد
 علاج خوب منقیه دماغ تناول کنند تا ماده متعفن که مبد بریدان است مستفرغ شود پس زان ایا ج فیه را و دیگران
 که در قتل دیدان مخصوص اند چون عصا که برگ شتالو و حصاره پنج توت و طنجبین و شیخ الرئیس در بینی چکانند
 و بعد منقیات دماغ استعمال نمایند و بعد از آن اگر بوی بینی باقی باشد در اصل خلط کوشند و آنچه در منقن الالفت گفته آید
 قسم هفدهم در صداع تر عزمی یعنی آنچه از تر عزم دماغ حادث شود و تر عزم بالزاد را مجتنب کنند که اگر بوبند
 و تر عزم را و سبب است یکی هر لذت عظیم که از ملاجه حاصل شود زیرا که تر عزم دماغ را بحرکت می آرد و دوم آنکه چیزی
 بر سرسد که دماغ متحرک سازد چون ضرب و سقط و صدمه و تر عزم دماغ آنست که در انقصال اجزایش تفرق
 افتد و وضع بعض اجزاء متغیر شود و از جانی متمدد و دماغ و از جانب دیگر مسترخ و گاه باشد که بسبب شدت
 تر عزم اغشیه گسته شوند و بعض اجزاء دماغ متصدع گردند و درین صورت لایر حی ان بعیش العلیل
 علامت تر عزم دماغ تقدم سبب است چون ملاجه و تقطیر و در اعصاب عروقی که در دماغ متصل اند تمدد

که علاج دماغ است
 صداع سدی یا دوی که در این صنف
 و بنفشه بوبند و اگر رطب باشد کافور و صندل و کدک در استنشاق ادیان هر چه منقاد سبب بود و در تطیل آنچه صلاحیت
 داشته باشد بکار برند و تقویت دهند سر را بچیزهای موافقه که بارها ذکر یافته و آنچه از روائح مزابل و مستنقعات حادث
 گردد علامتش آنست که استیام نمایند و آب نیکرم بسیار بر سر نیند و سرکه بوبند و فیتله بسره که تر کرده در بینی در آورند و
 روائح طیب چار و بار بوبند چنانچه مناسب است خصوصاً اگر بسیار پیر بود به شستیدن اشیا گرم نفع یابد و جوان بر
 عکس آن قائلند ضرر بوبیدن ادویه حار و طیب بود یا منقن بجز و کیفیت است و ضرر آنچه مزابل و مستنقعات و حیوانات
 منقنه بعبودیت و غلظت ثقل مزاجه زیرا که آنچه که ازین اشیا منقصل میگردد در غایت غلظت و ثقل میباشد و چون در
 دماغ حامل میشوند ثقل خویش ثقل بسیارند و دماغ را و گاه باشد که از شدت مزاجه مودی گردد تشنج دماغ و ثقل جانی که
 موضوع است بر دماغ و مستنقعات عبارت است از جلو و طیب منقنه و باغان قسم پانزدهم در صداع سدی باید دانست
 گاه باشد که در آورده جوهر دماغ یا در شرابین آن یا در آورده حجب که داخل بطون اند یا در شرابین آن و خلاصه غلیظ
 محتبس شود و باعث صداع گردد و علامتش امتداد ثقل و تمدد و جبهه و سرست و تقدم راحت و سکون کثرت اکل ترک است
 و استیام شاید بودن علاج طبع زد فا و حاشا و لبسفاج و افیتمون و طنجبین و امیخته بنوشند تا که خلط غلیظ لطیف شود
 و تقطیع پذیر و بعد ایا رجات و شبیارات خوردند تا خلط مذکور مستفرغ گردد و هشتم شانزدهم در صداع دوی و توله
 دو و در دماغ نا در الوقوع است و محل تولدش مقدم دماغ است و بعضی اطباء میگویند که در نواحی سر قریب حجب
 دماغ بیشتر متولد میشوند و شیخ الرئیس این قول را جاکرد داشته و سبب تولد کرمان درین محل کثرت اجتماع مواد غلیظ
 متعفن است درین جایگاه علامتش آنست که در دماغ خارش شدید پیدا آید و از بینی بوی بد آید و چون مرض متحرک
 شود یا سرافق حرکت و یا صداع زیاد شود زیرا که حرکت بحرکت می آید و کرمان را و حرکت کرمان موجب است و دوح میگردد
 علاج خوب منقیه دماغ تناول کنند تا ماده متعفن که مبد بریدان است مستفرغ شود پس زان ایا ج فیه را و دیگران
 که در قتل دیدان مخصوص اند چون عصا که برگ شتالو و حصاره پنج توت و طنجبین و شیخ الرئیس در بینی چکانند
 و بعد منقیات دماغ استعمال نمایند و بعد از آن اگر بوی بینی باقی باشد در اصل خلط کوشند و آنچه در منقن الالفت گفته آید
 قسم هفدهم در صداع تر عزمی یعنی آنچه از تر عزم دماغ حادث شود و تر عزم بالزاد را مجتنب کنند که اگر بوبند
 و تر عزم را و سبب است یکی هر لذت عظیم که از ملاجه حاصل شود زیرا که تر عزم دماغ را بحرکت می آرد و دوم آنکه چیزی
 بر سرسد که دماغ متحرک سازد چون ضرب و سقط و صدمه و تر عزم دماغ آنست که در انقصال اجزایش تفرق
 افتد و وضع بعض اجزاء متغیر شود و از جانی متمدد و دماغ و از جانب دیگر مسترخ و گاه باشد که بسبب شدت
 تر عزم اغشیه گسته شوند و بعض اجزاء دماغ متصدع گردند و درین صورت لایر حی ان بعیش العلیل
 علامت تر عزم دماغ تقدم سبب است چون ملاجه و تقطیر و در اعصاب عروقی که در دماغ متصل اند تمدد

پدید آمدن و حالتی مانند سدر لاحق شدن و باشد که سکه افتد و گاه باشد که همه بوی یک را آنکه مشهور گردند علاج هرگاه که
 رگ با سلیم یا اکمل زنند و طبع را ملائم کنند عند الحی بنیاز شیر و شیر کاسنی و بختنه لیمه و عند عدم انجی بختنه حاده و قوی
 و پس از آن بر تعدیل و تقویت اگر تب و درم باشد صندل و فلفل و گل ارمنی زرد و آوند و طبله آرد و جو و آرد و باقی ضاد
 و اگر تب نبود و درم نباشد گلزار و عدس و پوست انار و گل سرخ و آتش و قندیل و زرد و آوند و طبله آرد و جو و آرد و باقی ضاد
 و خوشبو بوییدن و روغن گل و بنفشه با شیر زنان آمیخته و قدری محض در آن حل کرده و بینی گوش چکانیدن
 مفید است و کثیر النفع قسمی هم در صداع که پس از خواب پدید آید و علاجش تنقیه خلط غایب و فاکستر لبر که تر کرد
 بر پیشانی و هر دو صندل و خاکستر چوب انجیر با سرکه و بی سرکه طلا کردن مفید قسمی نوز و هم در صداع
 که آنرا شقیقه گویند متمیبه که با سم عده و این و جی است که بیک شق نیز عارض میشود و در طول این را د و سبب است یکی آنکه
 بخارات از تنبع بدن یا از عضوی بر تفع شوند و در شق سبب ضعف آن شق جمع شوند دوم آنکه اخلاط یا ریح حاصل شود
 در آن شق و اخلاط عام است حاره بوند یا بارده و ماده این مرض اکثر در شراکین بود و علاتش ظاهر است لزوم وی در یک
 شق و ضربان شراکین از خواص علامات نیست و آنکه اگر شراکین را از دست منقطع سازند بومی که از جمیدن بآید
 و جمع ساکن شود و علاتش هر چه در صداع مطلق گفته شد از تنقیه و تعدیل بحسب خلط استعمال نمایند و آنجا که ماده حاره بود سیاه
 و بنفشه و برگ ختمی و کامو و گل سرخ بخوشانند و بر شق علیل ریزند و تخم کامو و گل سرخ و پوست بچ نقاح و انیون و عاقلند
 طلا کنند و آنجا که ماده بارده باشد بلخ با بونه و شیخ و صندل و شربت بر سر ریزند و حنا یا بنگ اسب و ثانیاً بینی صمغ سار
 بری و پوست بچ کبر و غنصل و فرنیون بشار یا ریانی یا کرده طلا سازند و عند شدت الحاجة بر شراکین جنده
 لازق انیون بچانند تا آنرا از ضربان که موجب وجع است بازدارد و صفت آن دوم الاخرین زعفران
 صمغ عربی انیون و صندل و صندل سرشته و بر کاغذ نهاده بر شراکین جنده صد غنص بچانند و نوح و تخم تخم
 کامو و تخم بچ و مر و انیون و کثیرا با سرکه آمیخته بطریق مذکور بچانند و نسخه دیگر در شقیقه عین گفته خواهد شد
 و در استعمال محذرات مهمی که دیری فشاید کرد چنانچه بالا گفته شده است و هرگاه در شکیں وجع بچ تدبیر شوند
 نگردند آن دور که بر صد غنص و خلف او غنص واقع اند هر کدام از اینها که سخت جنده بود و منتفع باشد آنرا قطع
 نمایند که مسلک بخار همان است و پس از قطع داغ دهند تا خون بائستد زیرا که جراحت شراکین متعذر الالتماس است باید دانست
 که قطع رگهای پس گوش منع تناسل میکند چنانچه در باب در کیفیت تولید می گفته آید فصل در سرد سام و آن
 عبارت است از تورم نفص و داغ یا آن دو حجاب که داخل قحف اند مسنی بصلب و لین خواه ورم در یک رخشا بود
 یا در هر دو و خواه در بعضی هر واحد باشد یا در بعضی هر دو لیکن در اکثر حجب مذکور از انجام متورم گردند که مقدم
 و داغ متصل است یا از آنجا که میل متوسط دارد و تمام است که ورم گرم بود یا سرد اما بعضی سرسام را بوزن گرم حجب
 مخصوص ساخته اند و قومی بر آنند که جرم داغ قبول ورم نمیکند و حجت این قوم مع جوابی که شیخ در روانیسا
 گفته در مطلقاً مذکور نیست و سرسام همی است مرکب از لفظ فارسی که سر است و از کلمه یونانی که سام است بمعنی

در شقیقه عین گفته خواهد شد
 و در استعمال محذرات مهمی که دیری فشاید کرد چنانچه بالا گفته شده است و هرگاه در شکیں وجع بچ تدبیر شوند
 نگردند آن دور که بر صد غنص و خلف او غنص واقع اند هر کدام از اینها که سخت جنده بود و منتفع باشد آنرا قطع
 نمایند که مسلک بخار همان است و پس از قطع داغ دهند تا خون بائستد زیرا که جراحت شراکین متعذر الالتماس است باید دانست
 که قطع رگهای پس گوش منع تناسل میکند چنانچه در باب در کیفیت تولید می گفته آید فصل در سرد سام و آن
 عبارت است از تورم نفص و داغ یا آن دو حجاب که داخل قحف اند مسنی بصلب و لین خواه ورم در یک رخشا بود
 یا در هر دو و خواه در بعضی هر واحد باشد یا در بعضی هر دو لیکن در اکثر حجب مذکور از انجام متورم گردند که مقدم
 و داغ متصل است یا از آنجا که میل متوسط دارد و تمام است که ورم گرم بود یا سرد اما بعضی سرسام را بوزن گرم حجب
 مخصوص ساخته اند و قومی بر آنند که جرم داغ قبول ورم نمیکند و حجت این قوم مع جوابی که شیخ در روانیسا
 گفته در مطلقاً مذکور نیست و سرسام همی است مرکب از لفظ فارسی که سر است و از کلمه یونانی که سام است بمعنی

[illegible]

16/10/14

بیژن بنود و پیران را از سران
 خلایک کتر باشد و چون درین
 بسیار روی است باید که مصالح
 با صحتا و دقتم علاج کند چنانچه
 نظر اولیای کبریا هم تمام است
 و در هیچ اشخاص ۱۳ عالم نیست
 ملک ایشان کس را در عالم کون
 یای قضا و عتیا به دفع نای
 میشود و سکون رای مصلد
 ضم غین معجز کون است مهر
 و چون از خبر غنی نام دارد
 نسیان را از پیش غن بی نای
 یعنی نسیان است نشسته
 مرض با نام لازم آن نموده
 و سبب را با دین کبیر

در اخلاط غلیظه و رقیقه من حیث العلامات آنکه کثرت ثقل از لوازم خلط غلیظه است علاج نخستین تنقیه تمام بدن کنند علی سبیل التدریج بجهت های قویه و مطبوعه های منقیه بلغم و حکم بتدریج بر آنست که تا عیشی نیفتد و قوت زرد و پس از تنقیه تمام بهر تنقیه عضو خاص که دماغ است ایازجات و جوب و غاغر و عطوسات و شموحات و سحوطات و نطولات که در اکثر غش کور است استعمال نمایند دوم آنکه ضربیه یا سقطه بر سر رسد و حدوث سدر از ضربیه و سقطه که باعث امتناع نفوذ روح تواند شد نیز برود و چه است یکی آنکه حجابهای دماغ متالم شوند و بدان سبب قوی دماغیه منقبض گردند و از تصرف بازماند پس آدمی سهوت شود و تا بقای آن کیفیت حس و حرکت از وی محروم گردد و دوم آنکه در آن جایگاه سده افتد و وقوع سده از سقطه ضربیه نبی که سدر آرد نیز برود و ششم است یکی آنکه دماغ از خوف ایذا و الم فرار جوید و در ذات خود منقبض شود دوم آنکه طبیعت بر دماغ الم متوجه آنجا نباشد و اخلاط نیز بتجوی بر انصبوب میل کند خواه بوزم آنجا مدیانه و هر چه نکه باشد بواسطه انسداد بعضی سائر روح نفسانی سدر می افتد و لهذا النوع مسخعی است بسدر موموم و علامت هر سبب بارها ذکر یافته و در درازنیه تفصیل گفته شود علاج منجذب سازند ماده را از دماغ بجنب مخالفت بقبضه و حجامت و اسهال بحسب احتیاج و بهر تقویت عضو و رفع و تحلیل ماده روغن گل گرم کنند و بهر سرزند بنوعی که در صداع گفته شد اگر شمع را در روغن گل بگذازند و بهر سرزند و با باشد و باید که سر را از آفتاب بخار و مانند آن محفوظ دارند تا عطره نیفتد زیرا که عطسه دماغ را بکثرت می آرد و حرکت دماغ باین کیفیت درین حالت موجب عیشی است از شدت الم فائده سدر که از صداع باز دیا حار افتد سببش نیز ایلام حجاب دماغ است و این سدر نمی افتد مگر ضعیف الدماغ را علاجش همان است که منوع صداع مناسب بود و باید دانست که سدر از جهت سقوط و از جهت سکون افعال را دویه دماغیه مشتبه بشود و صریح اما فرق آنست که در سدر تشنج نمیشاید و ایضا از حرکات مضطربه چنانچه در صرع عیاش معارنی بود و ششم دوم در دوا سبب کلی دوا آنست که روح اندر تجاولیفه و گذرهای رنگهای و شریانیهای دماغ به سبب از اسباب مجنبد و بگرد و موج کند و هر گاه روح با صره اندر معدن خود بگردد چنان نماید که عالم گرد او میگردد و اما اسباب تنه بسیار است یکی آنکه از اخلاط رقیقه بار ده یا حاره در بطون دماغ یا در رنگهای وی حاصل شود علی سبیل الاستقرار پس گاه به سبب خلط مذکور متحرک شود بجزکت غیر طبیعی روح نفسانی نیز در مقابل وی بهر مقادیر متحرک میگردد و بجزکت طبیعی که مضاد حرکت خلطیه است پس بواسطه وقوع خلط نفعت نیما بین الحکمتین المتماثلتین لاحق میشود حرکت دوریه در روح فقط در ان الروح للطافه بر تفریح مستدیرا کانه ملتوی علی نفسه و باشد که اگر چه خلط بر جای خود متکون بود و اما بموجبی بخار از وی جدا شود و بهنجی که در ریج گفته آید دوا آرد و دوم آنکه ریج غلیظه یا کثیره علی سبیل السخ در بطون یا عروق دماغ گردد آید و هنگام حرکتش چنانچه گفته شد بالا در روح سگرا نفعت افتد پس بهر دو متحرک شوند بجزکت دوریه لان الريح الضما للطافه متسا ترافع ملتوی علی نفسها مثل الروح بخلاف الخلط سوم آنکه اخلاط غلیظه علی سبیل الاستقرار حاصل شود در عروق مستدیره که گردد اگر دماغ است و بدان سبب روح بر سگرا طبیعی نافذ نشود و بد آنجا رسیده باز گردد و در زنده و مثال این نیست که با در آنکه دیوار یا جای دیگر پیش آید در وی حرکت دوریه افتد و باشد که بپا عیشی بخار ازین اخلاط نبعث شود و دوا آرد و ظاهر است که هر گاه چیزه در دماغ دور کند روح فقط بود یا مع الريح بسبب روح نسبتی که نیما بین با صره و

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

ریاضیات است متغیر میگردد پس همه چیز گردنده مینماید و چشم تاریک میشود و چهارم آنکه اخلاط کربیاج در دماغ راسخ نباشد بلکه
 ایشان عضوی دیگر باشد چون معده و رحم و کلیه جز آن پس بسبب از اسباب بخارات ازین اخلاط کربیاج بنفسها متصاع
 شود بسوی دماغ و در آنجا ماده دوار گردد و آنکه ماده دوار یاد رفس دماغ راسخ میباشد یاد رفسوی دیگر و این دوار بدو نوع بیان کنم
 نوع اول آنکه ماده در رفس دماغ باشد و این نوع بحسب سبب برشش است یکی آنکه آن ماده بلغم باشد و علامتش آنست که چون
 سرگرمی رسد دوار ساکن شود و باقی علامات از صلیغ بلغمی جویند دوم آنکه سودا باشد و علامتش کثرت فکر و طول خاموشی و گاه همت که سودای صفراوی نبود و ضعف
 نبض و دیگر علامات از صلیغ سودای توان یافت باید دانست که کثرت فکر و طول خاموشی از گاه همت که سودای صفراوی نبود و ضعف
 و سبب میباشد یا ضعف قوت یا قوط صلابت شراین مادین مرض فطری صلابت سبب سوم آنکه خون بود و علامتش آنست که کثرت
 دوار بکشتاید نسبت بدوار بلغمی و سودای و دیگر علامات صداع دموی پیدا باشد چهارم آنکه صفرا باشد و علامتش مبردات
 نفخ یافتن است و دوار بمرحمت کشادن و آنچه در صداع صفراوی گفته شده ظاهر بودن نخم آنکه ریح بارده باشد و پوشیده
 نیست که از اخلاط بارده ریح بارده و نیز دوار اخلاط ریح بارده و علامت ریح از هر خطی که باشد همان کردن
 خط بیان یافته سوای ثقل که در یکی نمی باشد ششم آنکه ریح حار بود و علامتش همان است که در اخلاط ذکر یافته و ایضا
 بسیار خوشکی بینی و همگام دوار عرق خفیف بر سر آمدن و مانند مضر عیان بر زمین نهادن از نشان نیست و این نوع دوار اگر چه
 لطافت سبب دیگری مانند از همه اقسام زودتری کشاید لیکن شدت تمام میشود و کد ام شدت زیاد برین خواهد بود که بسقوط انجامد
 علاج در بلغمی و سودای و در یکی بار شستین و در ریح ماده کوشند بحسب سبب پس بهر تنقیه بدن و دماغ حقنه و حبوب
 و غرغره منقیه که در صداع بلغمی و سودای مذکور است استعمال نمایند و ایضا بواسطه تحلیل ریح مشک غالیه و
 تمام و یاسمین بپویند و بکندش و چند بیدستر عطسه آورند و فلفل ابض و صبر و زعفران و چند بیدستر در آب زنجبیل
 و روغن بنفشه آمیخته در بینی چکانند و عاقر قرحا و خردل و قر قفل بآب تمام و سرکه عنصل یا کروده طلا کنند و بر بخار
 طبعی با بونه و بر بنجاسف و ورق غار و کلیل و شبت سرنگون دارند و در دموی رگ قیقال و بر ساق حجامت کنند
 و بهر تحفه لعاب اسپنول و شراب عناب و آتش جود طفیل و مغز و رات ترش و هر چه مانند آن در صداع ذکر یافته
 تناول نمایند و در صفراوی بطبعی پلیده و شاه تره که فلو س خیار شنبه و ترنجبین یا شیر خشت آمیخته باشند طبع ندام کنند
 و هر چه در صداع صفراوی گفته شد استعمال نمایند و در یکی حار بحسب ماده آن ریح در تنقیه کوشند مثلاً اگر آتار خون
 ظاهر شود رگ قیقال زنند پس به تحفه و تلیمین متوجه شوند و اگر نشان صفرا پیدا باشد بمطبوخ مذکور طبع بکشایند و
 کدک از شحمات و نظومات و اطایه و غیر ذلک هر چه در صداع حار مذکور است استعمال نمایند نوع دوم در دوار
 که ماده وی در معده و یا رحم یا مثانه یا کلیتین یا حلیین یا ساقین یا فزین یا مرق یا شراین یا دوا حین باشد و بخاری
 از دل یا از جگر یا از سینه یا از خیز و مسک وی رگها و شرابها باشد که پس گوش و گردن است و این نوع دوم مشتمل است
 بر چهار صنف صنف اول در آنکه مستقر ماده معده باشد و این صنف بحسب اخلاط مواد بر چهار وجه است
 یکی آنکه اخلاط بارده جمع شوند در معده و علامتش آنست که ابتدا کد صداع بنگام دوار از مقدم سر تا

صفت آن که در دماغ راسخ نباشد بلکه ایشان عضوی دیگر باشد چون معده و رحم و کلیه جز آن پس بسبب از اسباب بخارات ازین اخلاط کربیاج بنفسها متصاع
 شود بسوی دماغ و در آنجا ماده دوار گردد و آنکه ماده دوار یاد رفس دماغ راسخ میباشد یاد رفسوی دیگر و این دوار بدو نوع بیان کنم
 نوع اول آنکه ماده در رفس دماغ باشد و این نوع بحسب سبب برشش است یکی آنکه آن ماده بلغم باشد و علامتش آنست که چون
 سرگرمی رسد دوار ساکن شود و باقی علامات از صلیغ بلغمی جویند دوم آنکه سودا باشد و علامتش کثرت فکر و طول خاموشی و گاه همت که سودای صفراوی نبود و ضعف
 نبض و دیگر علامات از صلیغ سودای توان یافت باید دانست که کثرت فکر و طول خاموشی از گاه همت که سودای صفراوی نبود و ضعف
 و سبب میباشد یا ضعف قوت یا قوط صلابت شراین مادین مرض فطری صلابت سبب سوم آنکه خون بود و علامتش آنست که کثرت
 دوار بکشتاید نسبت بدوار بلغمی و سودای و دیگر علامات صداع دموی پیدا باشد چهارم آنکه صفرا باشد و علامتش مبردات
 نفخ یافتن است و دوار بمرحمت کشادن و آنچه در صداع صفراوی گفته شده ظاهر بودن نخم آنکه ریح بارده باشد و پوشیده
 نیست که از اخلاط بارده ریح بارده و نیز دوار اخلاط ریح بارده و علامت ریح از هر خطی که باشد همان کردن
 خط بیان یافته سوای ثقل که در یکی نمی باشد ششم آنکه ریح حار بود و علامتش همان است که در اخلاط ذکر یافته و ایضا
 بسیار خوشکی بینی و همگام دوار عرق خفیف بر سر آمدن و مانند مضر عیان بر زمین نهادن از نشان نیست و این نوع دوار اگر چه
 لطافت سبب دیگری مانند از همه اقسام زودتری کشاید لیکن شدت تمام میشود و کد ام شدت زیاد برین خواهد بود که بسقوط انجامد
 علاج در بلغمی و سودای و در یکی بار شستین و در ریح ماده کوشند بحسب سبب پس بهر تنقیه بدن و دماغ حقنه و حبوب
 و غرغره منقیه که در صداع بلغمی و سودای مذکور است استعمال نمایند و ایضا بواسطه تحلیل ریح مشک غالیه و
 تمام و یاسمین بپویند و بکندش و چند بیدستر عطسه آورند و فلفل ابض و صبر و زعفران و چند بیدستر در آب زنجبیل
 و روغن بنفشه آمیخته در بینی چکانند و عاقر قرحا و خردل و قر قفل بآب تمام و سرکه عنصل یا کروده طلا کنند و بر بخار
 طبعی با بونه و بر بنجاسف و ورق غار و کلیل و شبت سرنگون دارند و در دموی رگ قیقال و بر ساق حجامت کنند
 و بهر تحفه لعاب اسپنول و شراب عناب و آتش جود طفیل و مغز و رات ترش و هر چه مانند آن در صداع ذکر یافته
 تناول نمایند و در صفراوی بطبعی پلیده و شاه تره که فلو س خیار شنبه و ترنجبین یا شیر خشت آمیخته باشند طبع ندام کنند
 و هر چه در صداع صفراوی گفته شد استعمال نمایند و در یکی حار بحسب ماده آن ریح در تنقیه کوشند مثلاً اگر آتار خون
 ظاهر شود رگ قیقال زنند پس به تحفه و تلیمین متوجه شوند و اگر نشان صفرا پیدا باشد بمطبوخ مذکور طبع بکشایند و
 کدک از شحمات و نظومات و اطایه و غیر ذلک هر چه در صداع حار مذکور است استعمال نمایند نوع دوم در دوار
 که ماده وی در معده و یا رحم یا مثانه یا کلیتین یا حلیین یا ساقین یا فزین یا مرق یا شراین یا دوا حین باشد و بخاری
 از دل یا از جگر یا از سینه یا از خیز و مسک وی رگها و شرابها باشد که پس گوش و گردن است و این نوع دوم مشتمل است
 بر چهار صنف صنف اول در آنکه مستقر ماده معده باشد و این صنف بحسب اخلاط مواد بر چهار وجه است
 یکی آنکه اخلاط بارده جمع شوند در معده و علامتش آنست که ابتدا کد صداع بنگام دوار از مقدم سر تا

یا فوج رسد و باشد که اگر ماده کثیر بود تا موخر سر متجاو و زگر دو باقی علامات نوخانو تا از انچه در سو مزاج معده ذکر خواهد یافت
 و بالانیز ذکر یافته پوشیده نیست علاج بلبله کابی و انیسون و پنچ بادیان و پنچ کرش و تربد و قنطاریون و قیق و سنا و شیش
 خاقت هر شبت دو در آب بگریزند و هر چه کوفتی است بگویند و جمله را بپوشانند و صاف نمایند و مغزب قرطم و شکم سرخ و روغن بیدانجیر
 و صبر مقوطری درین طبع میفزایند و حقنه کنند و کذکک بحسب احتیاج و رقی و شرب مطبوعات مسمله بپوشند و پس از
 تنقیه تقویت دهند معده را با یاجات و بهر تجوید بضم بکار برند اطریقیات و جوارشات حار و دوم آنکه ریح بارده متولد شود
 در معده از اخلاط بارده و علامتش علامات آن اخلاط است و باشد که تنوع آید ولیکن ان فضول پنچ برمی آید زیرا که مواد سبب
 مقعر بودن در معده مستخرج می شود بالقذف و باشد که وجع تندی عارض شود اما این انگاه است که مقدار ریح نسبت از فضا
 جوف معده افزون بود علاج این علاج اخلاط بارده است لیکن از آنکه اخلاط ریجی است در منقیات و مقویات و اجب که چیزها
 بادشکن یا رکنند و نافع ترین اشیا در کسر ریج شراب است که در وی کمون و صغر جوشیده باشند سوم آنکه اخلاط حار در معده
 جمع آیند در معده و علامتش پیمان و دواست در شکم می و سکون آن در سیری و سائر علامت صغری که در معده گفته شود پیدا
 بودن علاج سکنجبین و آب گیم بپوشند و قی کنند بطبع بلبله یا ماء الجبن یا فقیح که و آب نارین که با هم وی باشند طبع را ملائم نمایند
 صفت پنچ بلبله بلبله زرد آلودنیقوس سپستان تهرندی تخم کاسنی شیش دار و پزیزند و صاف نمایند و سکنجبین را
 بپزند و اگر مقویات بر تقویت مطبوخ سردار و سازند بهتر عمل کنند و سردار دانست که چیزی بالاس مطبوخ یا فقیح
 یا جلاب بیامیزند و بپوشند و صفت ماء الجبن بر قول رازی آنست که شیر بز سرخ جوان صحیح که چهل روز از انیدن
 گذشته باشد و بعد از عمد از ولادت نیز نباشد و او را روزی چند خیار و کشیز تر و برگ کا هو و برگ اسفوفل بچرانند و قوت
 شام شیر او بدوشند و در دیگ سنگین یا گلیین سبک بپوشند پس ز آتش فرو گیرند و بر سرد و طل شیر ثلث رطل سکنجبین صاف
 الحوضت یا آب غوره انگور بریزند و بچوب تر درخت انجیر که پوستش کنده باشند و سرش کوفته بپوشانند تا که بپزد
 و در کرپاس صفت اندازند و بیاورینند و تا آب صاف از آن چکد پس انگاه این آب را بپوشند تا که آرد و کف
 بر گیرند پس چون کف منقطع شود صاف سازند و با سکنجبین یا سکنجبین بیامیزند و بر قول امین الدوله این التلمیذ
 صفقت آنست که هر روز پنچ رطل شیر بز موصوف بگیرند تا زده پس گرم کنند و یک درم بنیر مایه در آن حل نمایند و بگذرانند
 تا که بسته شود پس از کار و خطوط کنند طولاً و عرضاً و دو درم نمک اندرانی باریک ساخته بر آن بپاشند چون
 بگذارد و در کرپاس آورینند تا آب از آن روان شود پس کتان باز غیل برگ خرما صاف سازند و یک رطل و نیم
 از آن بستانند و یکا و قیه سکنجبین در آن اندازند و با آتش نرم بپزند و کف میگیرند تا که آب فقط بی جنبه بماند پس
 صاف ساخته بپوشند و طریق نوشیدن آنست که سه کزت بپوشند و در هر یک مرتبه یک ساعت فاصله دهند و بعد
 هر خوردن صد قدم بگردند و بعضی گویند که در یک و نیم ساعت سه کزت گردانند و بپوشند و بعضی تحریر یک بچوب انجیر لازم
 دانند و باید دانست که اگر بز بهم نرسد و بگردد بدل آن باشد از شیر گاومار الجبن توان ساخت و از دیگر شیرها نیز لیکن بهتر
 شیر بز است لان لبن الماغز اکثر مائمه و او فرط و بهینه و هو المقصود و التحریک بخشب النکین بعین فی التلمیذین

و اگر کثیر بود تا موخر سر متجاو و زگر دو باقی علامات نوخانو تا از انچه در سو مزاج معده ذکر خواهد یافت
 و بالانیز ذکر یافته پوشیده نیست علاج بلبله کابی و انیسون و پنچ بادیان و پنچ کرش و تربد و قنطاریون و قیق و سنا و شیش
 خاقت هر شبت دو در آب بگریزند و هر چه کوفتی است بگویند و جمله را بپوشانند و صاف نمایند و مغزب قرطم و شکم سرخ و روغن بیدانجیر
 و صبر مقوطری درین طبع میفزایند و حقنه کنند و کذکک بحسب احتیاج و رقی و شرب مطبوعات مسمله بپوشند و پس از
 تنقیه تقویت دهند معده را با یاجات و بهر تجوید بضم بکار برند اطریقیات و جوارشات حار و دوم آنکه ریح بارده متولد شود
 در معده از اخلاط بارده و علامتش علامات آن اخلاط است و باشد که تنوع آید ولیکن ان فضول پنچ برمی آید زیرا که مواد سبب
 مقعر بودن در معده مستخرج می شود بالقذف و باشد که وجع تندی عارض شود اما این انگاه است که مقدار ریح نسبت از فضا
 جوف معده افزون بود علاج این علاج اخلاط بارده است لیکن از آنکه اخلاط ریجی است در منقیات و مقویات و اجب که چیزها
 بادشکن یا رکنند و نافع ترین اشیا در کسر ریج شراب است که در وی کمون و صغر جوشیده باشند سوم آنکه اخلاط حار در معده
 جمع آیند در معده و علامتش پیمان و دواست در شکم می و سکون آن در سیری و سائر علامت صغری که در معده گفته شود پیدا
 بودن علاج سکنجبین و آب گیم بپوشند و قی کنند بطبع بلبله یا ماء الجبن یا فقیح که و آب نارین که با هم وی باشند طبع را ملائم نمایند
 صفت پنچ بلبله بلبله زرد آلودنیقوس سپستان تهرندی تخم کاسنی شیش دار و پزیزند و صاف نمایند و سکنجبین را
 بپزند و اگر مقویات بر تقویت مطبوخ سردار و سازند بهتر عمل کنند و سردار دانست که چیزی بالاس مطبوخ یا فقیح
 یا جلاب بیامیزند و بپوشند و صفت ماء الجبن بر قول رازی آنست که شیر بز سرخ جوان صحیح که چهل روز از انیدن
 گذشته باشد و بعد از عمد از ولادت نیز نباشد و او را روزی چند خیار و کشیز تر و برگ کا هو و برگ اسفوفل بچرانند و قوت
 شام شیر او بدوشند و در دیگ سنگین یا گلیین سبک بپوشند پس ز آتش فرو گیرند و بر سرد و طل شیر ثلث رطل سکنجبین صاف
 الحوضت یا آب غوره انگور بریزند و بچوب تر درخت انجیر که پوستش کنده باشند و سرش کوفته بپوشانند تا که بپزد
 و در کرپاس صفت اندازند و بیاورینند و تا آب صاف از آن چکد پس انگاه این آب را بپوشند تا که آرد و کف
 بر گیرند پس چون کف منقطع شود صاف سازند و با سکنجبین یا سکنجبین بیامیزند و بر قول امین الدوله این التلمیذ
 صفقت آنست که هر روز پنچ رطل شیر بز موصوف بگیرند تا زده پس گرم کنند و یک درم بنیر مایه در آن حل نمایند و بگذرانند
 تا که بسته شود پس از کار و خطوط کنند طولاً و عرضاً و دو درم نمک اندرانی باریک ساخته بر آن بپاشند چون
 بگذارد و در کرپاس آورینند تا آب از آن روان شود پس کتان باز غیل برگ خرما صاف سازند و یک رطل و نیم
 از آن بستانند و یکا و قیه سکنجبین در آن اندازند و با آتش نرم بپزند و کف میگیرند تا که آب فقط بی جنبه بماند پس
 صاف ساخته بپوشند و طریق نوشیدن آنست که سه کزت بپوشند و در هر یک مرتبه یک ساعت فاصله دهند و بعد
 هر خوردن صد قدم بگردند و بعضی گویند که در یک و نیم ساعت سه کزت گردانند و بپوشند و بعضی تحریر یک بچوب انجیر لازم
 دانند و باید دانست که اگر بز بهم نرسد و بگردد بدل آن باشد از شیر گاومار الجبن توان ساخت و از دیگر شیرها نیز لیکن بهتر
 شیر بز است لان لبن الماغز اکثر مائمه و او فرط و بهینه و هو المقصود و التحریک بخشب النکین بعین فی التلمیذین

و اگر کثیر بود تا موخر سر متجاو و زگر دو باقی علامات نوخانو تا از انچه در سو مزاج معده ذکر خواهد یافت

چهارم آنکه بیلخ اخلاط حاره متولد شوند و در معده و علامتش علامات اخلاط حاره است و ظهور خلش و روده و روح در زمان
 بخرم یخ خواهد باروغ بود خواه بالقلب احت یا فتن علاج تنفیه معده کنند با مطبوخ بلبله مذکوره بی آنکه سقونیای و روی
 آمیزند صنف دوم در آنکه فضل در شریان که برسد غنین اند یا در شریان که پس گوش اند یا در لادن و شریان که سنی بسبب آنکه اند و جمع شوند
 و از آنجا صعود نماید و در آرد و علامتش تمد و استلار و انتفاخ و ضربان عروق مذکوره چون عروق مذکوره از دست منضط
 سازند یا در ارقابض بر آنستلا نمایند و در ساکن شود پس اگر منبع آن فضل دل یا جگر یا سپر زود و با وجود بده علامات
 آفت عضوی ازین اعضا باشد در حال وی است و هر یک در جایگاه خود مذکور است بدان رجوع نمایند علاج نخست بدانند که
 ماده بخار کدام خلط است پس با استفراغ آن خلط مشتمل شوند و آنجا که ماده در جگر بود نقصان افعال و فی المواقف
 حوالی وی آنچه در باب بی گفته شود گواهی دهد اگر ماده بجانب مقعر بود با استفراغ کوشند اگر ماده بطرف محدب و بار بار توجه
 نمایند و علامت میل ماده بجای ازین دو جانب در باب جگر به تفصیل مذکور است و آنجا که ماده در دل بود پس از استفراغ شرب
 مسخرات دهند و آنجا که ماده در سپر زود و گسیلم زنده از دست چپ اخذده محله سپر زنده و بمعالجه هر عضو ماون متوجه گردند
 پس از تنفیه خواه ماده درین اعضا بوده باشد خواه در عروق فقط اگر دوا را زائل شد فهو المقصود و اگر باقی باشد نقص کنند تا
 فضل که ام رگ است و آن از استفراغ و شدت ضربان وی توان دانست پس اگر مسکیت در عروق صد غنین یا عروق خلف
 اذنین متحقق شود قطع کنند این رگها را هر کدام که منتفع شود و بعد از قطع داغ دهند چنانچه در صراع مکرر ذکر یافته مع علت داغ
 بیان قطع عروق اذنین که مودی میشود و قطع تناسل و اگر مسکیت در عروق سبب تنفیه یا بدست از قطع و داغ کوتاه دارند
 و عروق سبب تنفیه آن دو شریان خاثر اند که مانند و در جبین یکی از جبین حلق و دیگری از لیسارش صاعد شده سبب تنفیه ازان
 گویند که هرگاه رطوبت غریبه توسط رگهای مذکوره متصاعد میشود سبب تنفیه یعنی خواب می آید صنف سوم در آنکه میل
 شود و فضل در روده و جبین و موجب در شود و علامتش آنست که نخستین و در جبین منتفع شوند و ممتد گردند پس از حادث و در جبین
 آن دو رگ و رید به اند که هر دو طرف حلق اند متصل بگردن علاج رگهای مذکوره را فصد کنند و پس ازان
 اگر زائل نشود و ماده وی در جگر باشد به تنفیه جگر کوشند بهنجی که بالا ذکر یافته صنف چهارم از آنکه مستقر
 ماده رجم یا مثانه یا کلیتین یا ساقین یا فخذین یا مرق باشد علامتش آنست که نخستین در عضوی از اعضا مذکوره
 آفت پیدا آید و پس ازان دوا را عارض گردد و ایضا در یا بد بیمار که از موضعی ازین مواضع چیزی متحرک شده صاعد
 میگردد پس دوا را فصد و علامات آفات هر عضو در جایگاه خویش مذکور است و اگر قباس طمست و احتناق رجم باعث بیشتر
 بر دوا و باید دانست که ماده رجم و مثانه و کلیتین و مرق گرم میباشد در اکثر امراض و ماده رجمین سرد بعد جماعین منبوع الحارة
 علاج بمعالجه عضو ماون توجه کنند و از عضو مذکور جذب مواد نمایند بطرف مخالف سه فصد و سه سال
 و حقنه و داک و غیر آن بر حسب حاجت و تقویت دهند و سر و داغ را تا قبول نه کنند فضل را و گاه باشد
 که ضرب و سقط بر سر و بدان سبب روح نفسانی متحرک شود و دوا را فصد و حرکت روح نفسانی از وقوع سقط یا
 ضرب بحرکت آب میماند که هرگاه چیزی گران در آب می افتد یا چیزی بسنجی در آب نهد آن آب متحرک می شود و

۲۳
 طایفه چهارم اول

گردی اند و متوج میگردند و کز یک روح مذکور متوج میگردند و بجز حرکت دوری و علائقش ظاهرست علاج بمعالجه ضرب و سقوط
توجه نمایند و هرگاه بعد از فال الم در ابرائی باشد توان دانست که سوز مزاج در دماغ لاحق گشته پس نخست آن سوز مزاج که آثار و
ظاهر باشند معالجه کنند و گاه باشد که سوز مزاج مختلف سافج عارض شود و دماغ بیکبارگی بدان سبب مودی نامطبیعی خائف شود و
مضطرب گردد و متحرک شود بجز حرکت دوری و بجز بی تو سط محرک جسمانی که بخار یا ریح باشد و مودی سوز مزاج مختلف عنقریب آید علا
سبکی دماغ است حد و در بقعته بعد از اقا بر دودت یا حرارت و عا است که حرارت و بر دودت خارجی بایا دخلی چنانچه در صواع ریح گفته شد
علاج تحقیق سبب که کنند بدانچه سبب باشد و آن تفصیل در صواع سافج مذکور است و گاه باشد که چون آدمی سرگردان یا قص کند
روح وی متحرک شود و این بدان میماند که چنانچه بر آب حرکت دهند و اگر چه چنان ساکن و اما آبی که در ویست تا دیر متحرک باشد که چون
آدمی در چیزی که سیرال در باشد بسیار بگردد و پس روح با صره از نظاره آن مہیات گردانی پذیرد و مہیات و در مہیاتی بماند و هر چه چنانچه
ترو قوتی بدلی ضعیف تر از محسوس اندر آنست حس می تر باشد و بیشتر علاج اگر در ابرائی ماند باز آن سوز مزاج متوج گردند که ذکر آن گاه باشد
که ضعف قلب است سرد و در اگر در کما نظری اننا قنین علاج به تقویت دل شراب حاض و لمو و صندل و سیب مفرجات مناسب مزاج
اغذیه لطیفه موافقه تناول کنند و اما در اسباب از سوز مزاج مختلف ذکر یافته است عنقریب پس بیان آن لازم آید باید دانست که اطباء
مزاج را منقسم ساخته اند به مختلف و مستوی و در تفسیر آن اختلاف است باینکه سوز مستوی آنست که در جمیع بدن عالم باشد و مختلف آنست
که بعضوی مخصوص بود شیخ گفته است که مزاجی که در جوهر عضو مستقر شود و در حکم مزاج اصلی گردد مستوی باشد و مختلف مالا کیون
که در آن است که مستوی موطن غیب باشد لا اله الا طلب المقادیر و مہیاتی و مہیاتی مختلف که موطن موجود است بود المقادیر و تحقیق آن
کلام است مزاج عرضی که عارض شود در عضو و آن عضو را استوار در جمیع بسوز مزاج طبعی بسوز مزاج بدسترس باشد و مستوی و متفق گویند و
مثال آن برص است و مزاج عرضی که با وی در اعضا استوار در جمیع بسوز مزاج اصلی بسوز مزاج بدسترس باشد و مثال می جمعی عقیقه است
فصل در سبب آن خوابی است طویل یا با جی غریب مفقود که بشواری بیدار شود و سبب یکی آنکه سوز مزاج بار و مفقود سازد
عارض شود و دماغ و علائقش آنست که نفس صلب متفاوت بود رنگ آن چه بشواری گردانید که ملاقاتی کردی که سبب متفاوت تناول یا استعمال دوی می نماید
شاید با و در جمیع بدن یا بدین علاج بر تبدیل مزاج طبعی را حین چاره و تفاوت سر نیز در دماغ و غن بآن قسط و چند بیدار کرده بالاد و چند بیدار
عنصل که در جمیع و عا قرقه حاکم مزاج ساخته خدا کنند و او الممسک فسر و بطوس ملج نمایند و بچشمی که آب بخورد و در غن جو زرد
پخته باشد تناول نمایند و آنجا که او می بخورد موجب بیدار گری کو کنند بفا در بر مناسب هر یک که در آخر کتاب آید دوم آنکه جمع شود
طوبت خام در مقدم دماغ و علائقش آنست که بیمار در مقدم سر حرکت اجفان و عیون گرائی محسوس کند و آب غلیظ در اکثر اوقات از مخرجین
سائل شود و زبان بر طوبت لوجه الود بود علاج نخستین تحقیق دماغ کنند محبوب و حقه که در لیش خشن ذکر یافته و پس از تنقیه
تبدیل مزاج نمایند بدانچه در قسم اول که بار و سلاج است گفته شد سوم آنکه بخارات رطبه رویه در تفع بشوند جانب دماغ و این
قسم نمیشود مگر در مہیات خاصه در جمعی بلغمیه علائقش است که مقدم وجود جمعی است علاج در معالجه پت کو کنند و برای تقویت دماغ و غن
گل سرخ و گلاب و سرکه بر تادک سرگردان و برای جذب مواد پاشویه بکار دارند و کف پایا را با لاند از چیز در شست و اطراف
یعنی دست و پا بر بندند و تحریک عظام نیز مفید است چهارم آنکه واقع شود ضرب بر صد عین و بدان سبب عصب حس کوفه شود

در این کتاب که در دماغ و علائقش ظاهرست علاج بمعالجه ضرب و سقوط
توجه نمایند و هرگاه بعد از فال الم در ابرائی باشد توان دانست که سوز مزاج در دماغ لاحق گشته پس نخست آن سوز مزاج که آثار و
ظاهر باشند معالجه کنند و گاه باشد که سوز مزاج مختلف سافج عارض شود و دماغ بیکبارگی بدان سبب مودی نامطبیعی خائف شود و
مضطرب گردد و متحرک شود بجز حرکت دوری و بجز بی تو سط محرک جسمانی که بخار یا ریح باشد و مودی سوز مزاج مختلف عنقریب آید علا
سبکی دماغ است حد و در بقعته بعد از اقا بر دودت یا حرارت و عا است که حرارت و بر دودت خارجی بایا دخلی چنانچه در صواع ریح گفته شد
علاج تحقیق سبب که کنند بدانچه سبب باشد و آن تفصیل در صواع سافج مذکور است و گاه باشد که چون آدمی سرگردان یا قص کند
روح وی متحرک شود و این بدان میماند که چنانچه بر آب حرکت دهند و اگر چه چنان ساکن و اما آبی که در ویست تا دیر متحرک باشد که چون
آدمی در چیزی که سیرال در باشد بسیار بگردد و پس روح با صره از نظاره آن مہیات گردانی پذیرد و مہیات و در مہیاتی بماند و هر چه چنانچه
ترو قوتی بدلی ضعیف تر از محسوس اندر آنست حس می تر باشد و بیشتر علاج اگر در ابرائی ماند باز آن سوز مزاج متوج گردند که ذکر آن گاه باشد
که ضعف قلب است سرد و در اگر در کما نظری اننا قنین علاج به تقویت دل شراب حاض و لمو و صندل و سیب مفرجات مناسب مزاج
اغذیه لطیفه موافقه تناول کنند و اما در اسباب از سوز مزاج مختلف ذکر یافته است عنقریب پس بیان آن لازم آید باید دانست که اطباء
مزاج را منقسم ساخته اند به مختلف و مستوی و در تفسیر آن اختلاف است باینکه سوز مستوی آنست که در جمیع بدن عالم باشد و مختلف آنست
که بعضوی مخصوص بود شیخ گفته است که مزاجی که در جوهر عضو مستقر شود و در حکم مزاج اصلی گردد مستوی باشد و مختلف مالا کیون
که در آن است که مستوی موطن غیب باشد لا اله الا طلب المقادیر و مہیاتی و مہیاتی مختلف که موطن موجود است بود المقادیر و تحقیق آن
کلام است مزاج عرضی که عارض شود در عضو و آن عضو را استوار در جمیع بسوز مزاج طبعی بسوز مزاج بدسترس باشد و مستوی و متفق گویند و
مثال آن برص است و مزاج عرضی که با وی در اعضا استوار در جمیع بسوز مزاج اصلی بسوز مزاج بدسترس باشد و مثال می جمعی عقیقه است
فصل در سبب آن خوابی است طویل یا با جی غریب مفقود که بشواری بیدار شود و سبب یکی آنکه سوز مزاج بار و مفقود سازد
عارض شود و دماغ و علائقش آنست که نفس صلب متفاوت بود رنگ آن چه بشواری گردانید که ملاقاتی کردی که سبب متفاوت تناول یا استعمال دوی می نماید
شاید با و در جمیع بدن یا بدین علاج بر تبدیل مزاج طبعی را حین چاره و تفاوت سر نیز در دماغ و غن بآن قسط و چند بیدار کرده بالاد و چند بیدار
عنصل که در جمیع و عا قرقه حاکم مزاج ساخته خدا کنند و او الممسک فسر و بطوس ملج نمایند و بچشمی که آب بخورد و در غن جو زرد
پخته باشد تناول نمایند و آنجا که او می بخورد موجب بیدار گری کو کنند بفا در بر مناسب هر یک که در آخر کتاب آید دوم آنکه جمع شود
طوبت خام در مقدم دماغ و علائقش آنست که بیمار در مقدم سر حرکت اجفان و عیون گرائی محسوس کند و آب غلیظ در اکثر اوقات از مخرجین
سائل شود و زبان بر طوبت لوجه الود بود علاج نخستین تحقیق دماغ کنند محبوب و حقه که در لیش خشن ذکر یافته و پس از تنقیه
تبدیل مزاج نمایند بدانچه در قسم اول که بار و سلاج است گفته شد سوم آنکه بخارات رطبه رویه در تفع بشوند جانب دماغ و این
قسم نمیشود مگر در مہیات خاصه در جمعی بلغمیه علائقش است که مقدم وجود جمعی است علاج در معالجه پت کو کنند و برای تقویت دماغ و غن
گل سرخ و گلاب و سرکه بر تادک سرگردان و برای جذب مواد پاشویه بکار دارند و کف پایا را با لاند از چیز در شست و اطراف
یعنی دست و پا بر بندند و تحریک عظام نیز مفید است چهارم آنکه واقع شود ضرب بر صد عین و بدان سبب عصب حس کوفه شود

علاج نما بر طبقه که در یابس سافج ذکر یافته بامبروات امتزاج نموده استعمال نمایند سوم سو مزاج یا بس سوداوی عارض شود
دماغ چهارم سو مزاج یا بس صفراوی که لاجرم گردد دماغ و علامت علاج هر واحد بارها ذکر یافته پس از تنقیه سودا یا صفرا در تدریج کثیف
بسی می که گذشت تخم خوبت بور قیه که حاصل شود در دماغ و این طوبی است که حرارت در آن اثر کرده باشد اثری نااطبعی بخیر سیل نفخ
پس پیدا شدن در آن رطوبت نوعی از احتراق و مرادیت و عفونت علائقش آفتست که در منخرین و در عنین طوبی تری مصلح مرک
طاهر باشد و در اندکی ثقل محسوس شد و تحلیل ز خواب سرعت بیدار گردد و جند صبر خیزد علاج هر صباح در پنج بج بادیان پنج مسک و زبان
و گل کنند یا رکده نبوشند تا که نفخ پدید آید و پس از ظهور نفخ تمام مستفع سازند خلط را با یایچ و حب شبیار و بعد از تنقیه روغن باثو
و اقوان بر بنظر اند و مسک طهرانی و ماکیان فر به گوشت بزقاله کشود با طریق نخته باشند اسفناخ و کدو آمیخته تناول کنند و از چیزهای
طبخ و شور اجتناب واجب است ششم حمی استلائی تن از اخلاط باسو برضهم یا غنما و الهما و فکر برای مشوشه که بسیار نجارد و علامت هر یک خود سبب و علل
از آن سبب تدارک ماقبل است بمبدلات مناسبه هم آس سوداوی چون سرطان مانند آن که اندر حوالی دماغ پدید آید هشتم طحاها
با و انگیز که بخار برسد و بدان سبب لبهای شوریده بیند و اندر خواب تر سرد پس بد ار شود و از آنکه در نوم خون لاسحق گشته باشد سیل خواب
و علاء علاج هر یک بحسب سبب مثلاً در آنچه سببش اطحه فقاخ بود تبدیل غذا کنند و ایاده و نظیر او حب بسیار بکار برند و در آنچه سببش
سرطان بود کار شکل سخت تدبیر سلطان سائر اورام ذکر یافته است از انجا جویند و نگاه باشد که سری سبب بود و این ادویه است که می شود
رطوبت پیران دوم آنکه گوهر مرغ پیران بقیاس گوهر دماغ جوانان خشک باشد و علائقش انتفاخ علامات دیگر اقسام و علائقش متعشر
فی الجاه پر شبگاه و طبع با بودن و کشک چه بر سر ریزند و روغن با بودن و روغن اقوان و مدنی کشند و اندر طحا مای وی قدر کا
یا تخم او داخل کنند فی ثمد در بیان جمله که چند مورد میان را مضبوط وقت شب اطراف بیمار بنهند و بی نگیه بنشانند چراغ مقابل
وی دارند و جماعه بسیار حاضر آیند و حکایتها و افسانه ها در میان آرند و تحلیل این یکی دن ندیدند تا که عاجز آید پس کی بازگی چراغ سر
کنند و مردم کنار گیرند و گفت دست و پای وی را بروغن مناسبه مالند و هر چه مانع خواب باشد چون آغاز حرکت دور دارند و اگر در
مکان بسیار میگردد و نهضت آید و این هنگام فصل سبات سهری و سحر سباتی و این مرض میستی با سم و ضعیف لرزین زیرا که معنی سبات خواب
معنی سهر بیداری می باشد و این نیز گویند و مرض مذکور از ترکیب صفرا و بلغم حادث میگردد و آنرا که بلغم غالب باشد سباتی گویند و آنرا که
غالب بود سهر سباتی خوانند قال لقمری هو اسم لورم دماغی من بلغم و صفرا بر تقدیر علامت سبات سهری نیست که گاهی آب مضر باشد و
گاهی بیداری طولی از زمان خواب طول بود و زبان بیداری جو و ثقل کسل و سائر اعراض بیشتر نشان نیست و علائم سهر سباتی
آنست که گاهی بیداری منقطع باشد و گاهی خواب طولی از زمان بیداری غالب الطول بود و زبان خواب خود پنهان و غمی و امیای اعراض
از نشان نیست و بدانکه بعضی مردم باشند که در تن ایشان خلطی بد باشد لیکن تابیدار و نشسته ماند آن خلط آرامید و بود و هرگاه غضبه و قصد
خواهند حرارت غریزی از اندرون تن بهم فروزانند و اختلاط متوجع شود لیکن فوت حرارت بدان کار وفاته نماید جزا که خلط را چرباند و بخارا
بر انگیزد و آنرا مذکوره بر باغ برآیند و آدمی زود بیدار شود و هر چند قصد خواب کند در خواب نشود و از غنودن راحت نیابد و این هم نوعیست
سهراتی و کیفیت کو خوشگانه اجان بیشتر افتد بسیاریان علامات ردیه این دو مرض بر پشت افتاده مانند خوردن آب طعام فراوان کردن
سنگام مشروب لغزشدن بدن بهیمی که قدری آب در قعر بخشش آمده و شر آورده و باقی که در فضای خلق مانده باشد از راه بینی بر آید این علامت

[illegible]

[illegible][illegible]

فساد در ذرات یا فکری یا عقلی آن بر چند قسم است قسم اول در ذرات و کبریا و چنین باشد که هر چند با بساطت باشند هر چه بنید و دست بنید و هر چه
دست شوند لیکن هر چه در پیشین و در تر فراموش کند و این بود وجهی است که آنکه حفظ باطل شود و در حد و گرد و دوم آنکه حفظ نقصان پذیرد
و فساد و کساد و سبب یکی بر دو طوبی مستولی شود بر موخر و باغ و محل حفظ است پس هر چه در وی منقطع شود محفوظ نگردد و زیرا که حفظ و اساک
بجاست معتدل است و آن از استیلای طوبی بر حال مانده و نظایر آن نقصان بحسبیت و ضعف سبب و علامتش بسیاری خواب گران و غم
و روبرو و ابحاث و میلان طوبی و انما علاج از تنقیه و باغ استعمال کنند حقه حاده که در وی منظور یون متیق و مقل و تخم و خط و جاذبه و
باشد اگر حقه کفایت کند یا باغ فقیر و مطبوعات منقیه و باغ و هند و بطین خردن شود و عاقر و حاسب است آمیخته غرغره کردن و تر بد و جنبه و
بار یک سلفه در زبانی و میدان که عطف است به غایت مستقیم در تنقیه و باغ لیکن بعد از حقه و مشربات مسهل بکار باید پس از تنقیه تمام بر استیلای باغ
ببره و خردل و جنبه و سداب و باغ خردل با سر که غرض در غن سون یا کرده بود و موخر سر طرا کنند و روغن سون فوری چند بیت را ساید و اند
و معاجین را که در این بلاد و کوچ باشد تناول نمایند و این معجونین من مض بنایت معنی صفت آن بلاد و یک تیه صبر است مشق
عقار یقون است چهار اشغال سلخه و وچ و زراوند و صبر و زعفران و در چینی و مصطکی و زهر کشش مشقال فتمون یک تیه عمل بقدر احتیاج
سجریان و زنده یا خنجر است قانده سر که غرض لیکن که از سر که غرض است و عمل باخته باشد درین علت خیلی شود و دست دوم آنکه بر دو طوبی مفرط
مستولی بود و بر موخر و باغ همیشه که از شدت صلابت شمع مانده گرداند و از پس هیچ چیز منقطع نشود و روی و این نوع نسبت نوع اول قلیل القوس است
و علامتش خوابی و دام است احتباس صفای و خشکی و موخر و باغ و آنکه مریض بصورت سخن گوید و آنهم مریض و بی و پنی و باشد که حالتی عارض شود
که گویا گوی وی خف می کند یا سوری بطرف عقب است که علاج برای تربیت تخمین است فید باغ که اگر گوشت بکایان و چوزه های طپور و بر
ساخته باشد تناول کنند و مغز ساق ماده گاو و روغن بادام شیرین و روغن با بوم بر موخر سر طرا کنند و بطین روغن طنج با بوم و تخم کتان
نخسته تناول سازند و باشد که بر و ساق با عفت شود بر فساد و کساد و علامتش میان بر دو دفع مذکوره باشد و کذا علاجش قسم دوم در فساد و فکر
و آن آنست که هر چه بنگارد فساد باشد یا بر فکر اشتیاق قدرت بود و نشانی هر چه از مقدمات جزئی که از معلومات در ذکر حاصل میشود و حکایه که در
فحال مستحصل میگردد و از آن معلومات جزئی قوت مفکره این مقدمات ترتیب تواند داد و فساد و فکر چهار سبب یکی آنکه بر دو طوبی
مستولی شود بر او و باغ و محل فکر است پس سرد شود و کثیف و غلیظ گردد و روحی که در آن است و فکر فاسد شود زیرا که روح که از او باغ
بر موخر حرکت میکند و باز از موخر با و موخر راجع می شود و همین حرکت بفکر مسمی است و ظاهر است که حرکت طبیعی بجزارت طبیعی نمیشد
از این که مزاج این بطین نسبت به این مقدم و موخر نازل بجزارت است پس گاه جواری حرارت فاسد گردد و از این بطین بجزارت فکری است
و بطین و نقصان فکر به کثرت و خفت سبب دوم آنکه بر مریض است و بطین و مریض آنکه بر مفرط ساق غالب آید بر بطین
مذکور چهارم استیلای حرارت مفرط بر باغ که منجر شود به فساد فکر زیرا که حرکت روح انسانی در خلقت مشغول میگردد و علامت و علام
سبب سبب چه در فساد و کساد و چه در کبریا و احتیاج به تنقیه و باغ ذکر یافته است موافق آن بکار بر نند و پوشیده نیست که درین قسم وضع اطلیه موقوفات
تمام بر وضع علامت که با باغ است باید نمود و احساس بعضی آثار از این وضع توان فرمود مثلاً اگر غلبت بر دو طوبی باشد و ثقل در وسط
محسوس در کذا که بطین حرارت حال آنها بسیار و باغ و مریض در مادی و ساد جیت بار با فکری با فکری آن هر دو احد که بود بکار
فکری فساد و کساد و کثرت و خفت و تنقیه و باغ و مریض در مادی و ساد جیت بار با فکری با فکری آن هر دو احد که بود بکار

[illegible]

۱۰
 قول حق نیستین ای سکران
 بی عقلی من باب عالم کافران
 و این خداوند است که در کتب
 بر خود درشت ابروین و بر لبها
 آن مرخات و کبریا برین درین
 ایوانا نامکات و کبریا برین
 و گویا برین و کبریا برین
 آفت اسرار و کبریا برین
 عتب انقلب برین و کبریا برین
 گل رخ برین و کبریا برین
 مکن قول برین و کبریا برین
 نماندیک برین و کبریا برین
 مالیده صان خود و کبریا برین
 صفت و کبریا برین و کبریا برین
 کرد و کبریا برین و کبریا برین

۲۹
 و مستحق در قریب ادا شدن قاری را از تمام فرود
 نیست و دست خطی که باطلی در سبب بیاید که سیاه بر
 یک دهم دوم استغاث اخفیون که یک دهم دوم استغاث
 حفت دوم اصل السوس و غفرانی را از بیاید که یک دهم
 دوم از بیاید یا نه دانه و نه جاف است و نه بیاید که یک دهم
 را از بیاید یا نه دانه و نه جاف است و نه بیاید که یک دهم
 حصر جان را از بیاید یا نه دانه و نه جاف است و نه بیاید که یک دهم
 آرد و وصف سازد و نصف و طلی از این یک دهم فرود
 باشد و یا با یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک
 شغال دست و پا نشود و آن را از بیاید که یک دهم فرود
 باشد و یا با یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک

این قوت با طاعت عقل باشد با شش ام نفس تا طاعت این قوت را آنرا مفکره گویند و آنست که نفس با طاعت قوت مذکور را مقهور نمیشود مگر در انسان
 این مفکره نباشد مگر در انسان و معنی فکر در فضا گفته شد و موضع این قوت مابین موضع و هم و خیال است قوت چهارم و هم است و آن قوتی است که
 ادراک معانی جزئی کند که محسوسات متعلق است مثل صداقت صدق و عداوت عدا و از آنست که بر محجور دیدن گرگ میگزیرد و بمواضعات می آید
 و محمل او آخر لطف اوسط است قوت پنجم حافظه است و آن قوتیست که معانی که متوجه به یا متفکره آنرا ادراک کرده باشد نگذارد و آنرا متفکره نیز گویند
 باعتبار آنکه چیزهای فراموش شده یاد آرد و او خزانة تحلیله و ستود است و محمل و طین موخر و طین است و مذکور لطف و طین در ابتدا باب تشریح
 گفته شد و قسم دوم و در محله که آن نیز بر دو قسم است باعث دفعه و باعث است و غرضی شتوانی آنست که باعث شود تحریک جهت نافع
 غرضی آنست که باعث شود بر تحریک جهت دفع سفرتی و این منفعت و مضرت اعم است که فی الواقع بود یا بحسب ظن باشد اما فاعله
 قوتیست که در غصه نفوذ کند تا بواسطه او عضل منشیخ شترخی شود و قبض و بسط و آن اعضا را متحرک گرد و فاعله طبع و تابع باعث است
 فصل در مانیو لیا و آن آنست که طنون و افکار بر محرک طبیعی غایت و این علت نمی شود مگر در سوداوی مزاج و باید دانست که
 بعضی طبیبان نام این مرض مانیو لیا می گویند با ثبات فون بعد لام اول اما شهر بنیاست و یونانیان خداوند این علت را مانیو لیا میگویند
 و بدانکه سبب کلی این مرض آنست که آفت در دماغ لاحق میشود و بدان سبب فعال قوتهای دماغی باطل شود یا ناقص گردد یا مضطرب
 بحسب ضعف و قوت سبب اسباب جزئیة سودا است یا مریه سودا و آن سودا را طبیعی است که از احتراق هر خلط پیدا شود و آنرا با آنکه مانیو لیا
 بحسب محل سبب قسم میشود به قسمت کلی به قسم ششم اول آنکه از مریه سودا یا سودا را طبیعی تمام بدن مبتلی باشد مگر سر پس بخارات مظهره
 از بدن بسوی دماغ متصاعد میشوند و باعث مرض گردند و مراد از طبیعی آنست که محترق نباشد و الا باعتبار آنکه زائد بر آنست که میباید بود
 یا طبیعی گفت ظاهر آنست که تا زائد بر مقدار طبیعی نباشد هر خلطی که بود موجب مرض نمیشود و علامت این قسم کلیه کمال نجافت است
 و تقدم او مان اخذیه مولد سودا چون نمک شور و سکر کلح و باد و بخار و مانند آن و ایضا صلابت و اختلاف غرض و تقدم که در سبب از
 نشان آنست و باشد که لون بدن نیز مائل بسببهای کند و قار و رده صاف بر آید و صفائی قار و رده قبل از نفیج است اما پس نفیج لا یخلو عن السواد
 و این قسم اتم ترین قسام است اندم مخصوصه الما و بعضو احدا ما علامات جزئیة بحسب سبب مثل اختلاف ذهرن و خنده و فرج و سر
 چشمها و امتداد رگها و عظم و سرعت نبض و بودن رنگ بدن که مائل بحمره از نشان سودا و مویست و با وجود این اگر علیل چون
 باشد و در استفراغات فون مقیاد انقطاع افتد و تقدم تدبیر سخنة مرطبه گواهی دهد تا کید می کند بر احتراق خون و هم فکر و ترش فرج
 و گریه و تخیلات ریه و حب حره از نشان سودا است که از احتراق سودا طبیعی حاصل شود و قید احتراق بسودا طبیعی از آن نمود که احتراق
 سودا را طبیعی بخون می انجامد و حره شدید و سور خلق و بزیان و فوره با و اضطراب و بیداری و قلت سکون و کثرت غصه و حره
 طین و صفرت لون مگر سیتن مانند درندگان و دفعه جنون از نشان سودا است که از احتراق صفر حاصل شود و تقدم تدبیر جاره
 یا بسبب غیر از شواهد نیست قائده چون که درین محل واقع است عبارتست از اخلاط ریه مع التوثب لوثب جستن از پهلوی به پشتین را
 گویند کسل و کون و قلت حره طین نشان سودا است که از احتراق بلغم حاصل شود و مراد از احتراق اخلاط آنست که در ذات آن خلط سخت
 افتد پس بنحیط است تحلیل و در پی کثیف است باقی ماند سودا را غیر طبیعی است اگر چه خلط محترق سودا باشد کما قالوا کل خلط یحترق
 بصیر سودا را غیر طبیعی علاج در دوی فصد کسل و با سلیق کنند و اگر احتباس طین سبب مانیو لیا بود دوی باشد رنگ صافن نیز نه

فصل در مانیو لیا و آن آنست که طنون و افکار بر محرک طبیعی غایت و این علت نمی شود مگر در سوداوی مزاج و باید دانست که
 بعضی طبیبان نام این مرض مانیو لیا می گویند با ثبات فون بعد لام اول اما شهر بنیاست و یونانیان خداوند این علت را مانیو لیا میگویند
 و بدانکه سبب کلی این مرض آنست که آفت در دماغ لاحق میشود و بدان سبب فعال قوتهای دماغی باطل شود یا ناقص گردد یا مضطرب
 بحسب ضعف و قوت سبب اسباب جزئیة سودا است یا مریه سودا و آن سودا را طبیعی است که از احتراق هر خلط پیدا شود و آنرا با آنکه مانیو لیا
 بحسب محل سبب قسم میشود به قسمت کلی به قسم ششم اول آنکه از مریه سودا یا سودا را طبیعی تمام بدن مبتلی باشد مگر سر پس بخارات مظهره
 از بدن بسوی دماغ متصاعد میشوند و باعث مرض گردند و مراد از طبیعی آنست که محترق نباشد و الا باعتبار آنکه زائد بر آنست که میباید بود
 یا طبیعی گفت ظاهر آنست که تا زائد بر مقدار طبیعی نباشد هر خلطی که بود موجب مرض نمیشود و علامت این قسم کلیه کمال نجافت است
 و تقدم او مان اخذیه مولد سودا چون نمک شور و سکر کلح و باد و بخار و مانند آن و ایضا صلابت و اختلاف غرض و تقدم که در سبب از
 نشان آنست و باشد که لون بدن نیز مائل بسببهای کند و قار و رده صاف بر آید و صفائی قار و رده قبل از نفیج است اما پس نفیج لا یخلو عن السواد
 و این قسم اتم ترین قسام است اندم مخصوصه الما و بعضو احدا ما علامات جزئیة بحسب سبب مثل اختلاف ذهرن و خنده و فرج و سر
 چشمها و امتداد رگها و عظم و سرعت نبض و بودن رنگ بدن که مائل بحمره از نشان سودا و مویست و با وجود این اگر علیل چون
 باشد و در استفراغات فون مقیاد انقطاع افتد و تقدم تدبیر سخنة مرطبه گواهی دهد تا کید می کند بر احتراق خون و هم فکر و ترش فرج
 و گریه و تخیلات ریه و حب حره از نشان سودا است که از احتراق سودا طبیعی حاصل شود و قید احتراق بسودا طبیعی از آن نمود که احتراق
 سودا را طبیعی بخون می انجامد و حره شدید و سور خلق و بزیان و فوره با و اضطراب و بیداری و قلت سکون و کثرت غصه و حره
 طین و صفرت لون مگر سیتن مانند درندگان و دفعه جنون از نشان سودا است که از احتراق صفر حاصل شود و تقدم تدبیر جاره
 یا بسبب غیر از شواهد نیست قائده چون که درین محل واقع است عبارتست از اخلاط ریه مع التوثب لوثب جستن از پهلوی به پشتین را
 گویند کسل و کون و قلت حره طین نشان سودا است که از احتراق بلغم حاصل شود و مراد از احتراق اخلاط آنست که در ذات آن خلط سخت
 افتد پس بنحیط است تحلیل و در پی کثیف است باقی ماند سودا را غیر طبیعی است اگر چه خلط محترق سودا باشد کما قالوا کل خلط یحترق
 بصیر سودا را غیر طبیعی علاج در دوی فصد کسل و با سلیق کنند و اگر احتباس طین سبب مانیو لیا بود دوی باشد رنگ صافن نیز نه

و بر روز جلای از غش و نیلوفر و گاو زبان هر یک دم غلاب هفت دانه پستان سبب دانه نبات ده دم تناول کنند و پس از نفع و
 تطبیق غلاب مستغرق سازند ماده مطبوخ آفتیون پس از تنقیه تمام قوتش نماید و راغذیه اشرب و فواکه مطبوخه بر تمام طبش شیر بر سر و نشین
 و بطبخ غش و نیلوفر و برگ کاه و شیر نیم کوفته و پوست خشکاش و در و دانه بانه آبن ساختن در و غش غش و نیلوفر و گاو زبان و زنبی
 کشیدن و بریدن و لیدن سودمند است و غلابه را که از اغذیه گشت فرایج و ماکیان فریج غلابه و سفلناخ و در و غش بام و غش و می دانند آن همه مفید
 بحسب احتیاج بکار برده و بالجملة در تناول طعامهای چرب شیرین یا لافه و لذیذ را خبیه باشند و نان سیده که تازی خبر سمیه گویند مفید است و از اشرب
 فالود و قهقه بارد غش بام و فواکه آمیخته موافق است و کدنگ شخ گاو دانه و کاهات بطبخ بندی و خیار دراز و انگور شیرین و سیب شیرین و خربزه
 مناسب است و نیکوترین تدابیر ترک ریاضات و دعوت و سکون در زمین صفت مطبوخ آفتیون بلبله کابلی اسطوخودوس منقعی یعنی از
 دانه پاک کرده از هر یک ده درم شاهره بسفناخ سنا از هر یک پنج درم آنچه کوفتی است بگویند پس در سه رطل آب بجوشانند چون نیم
 آرد فرو آورند و بعد از آن ساعت که فرو آورند ده درم آفتیون بپزند و بگذارند تا سرد شود پس سیالانند و یک درم غار یقون و دو درم
 باریک ساخته و روی آمیزند و بشکر شیرین ساخته بنوشند و در صفراوی نخستین بهر تطبیق صعبه و اشرب بر طبع دهند و پس از حصول تطبیق
 مستغرق سازند ماده و باین مطبوخ که ذکر میاید و سایر تداویر مطبوعه که بارها ذکر یافته از اغذیه و رطل و استحکام و تنج
 بکار برند و بعد از تنقیه تمام تبدیل مزاج نمایند بچیزهای مبر و مطرب و ترک ریاضت گیرند و راحت و سکون و استماع غلاب لازم دارند
 صفت مطبوخ مذکور بلبله در و تر مندی شاهره از هر یک ده درم آلویست عدد پستان پنجاه عدد و گل سرخ تخم کاسنی از هر یک پنج درم
 آنچه کوفتی است بگویند و در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس و دارند و فی افورده درم آفتیون دروی آمیزند و بگذارند تا سرد شود
 پس سیالانند و یک دانگ سقونیای یک درم کفصول و یک درم تر بر تقویت داوه و شست درم ترنجبین یا شیر خشت یا نبات شیرین ساخته
 بنوشند بطریق شستن صبر گریه صبر سقوی یک رطل و بگویند و از غرابال بریزند پس شستین روی مثل الطیب قصبه ریه و دو چینی
 سلین و عود و بلسان و حب بلسان و از خر و اسار و ان و مصطکی از هر یک سه درم بپزند و در و رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس سیالانند
 و صبر را در دادن شگین باطبخ مذکور صلابه کنند تا باریک شود و در ظرفی نمایند که آب صافی شود و اجزاء در شست جدا سازند و بار دیگر بطبخ مذکور
 صلابه کنند و هر چند صلابه بیشتر کنند بهتر باشد زیرا که قوت طبع خوب ترکیب خواهد کرد و پس باز در ظرف نشاند که راسب و صبر یعنی ششین
 گردد و آب وی آهسته آهسته بیرون اندازند تا صبر بماند پس صبر را خشک سازند سه درم زعفران سائیده با وی آمیزند و بگذارند
 و عند الحاجة بقدر احتیاج در او وی آمیزند و محلول نسبت بغیر محلول الفتح سه و الا اگر غیر محلول بکار برند سهال بیشتر کنند و در و دار
 هر روز مارا اصول دهند یا جلای که از گاو زبان و نیلوفر و غش هر یک سه درم بالنگوهر درم گلشنده و شفقال ساخته باشند بنوشند تا که نفع
 پیدا آید و اگر غلغول زیادتی باشد و قدر مقدم دارد و پس از غلغول مستغرق سازند ماده را به مطبوخ آفتیون و
 ایاریات و بان حب که در استفراغ سودا مخصوص است و در صدام شرکی ضبط یافته اما درین مرض با جزا حب مذکوره ایاریات فیت
 و اسطوخودوس نیز آمیزند و باید که استفراغ بد فوات و بر فن کنند تا هم ماده متصل شود و هم قوت ضعیف نگردد و زیرا که ماده سودا
 بسبب ولت مدفع نمیکرد و کما هو ظاهر من ارضیتها و در استعمال ایاریات ابتدا به ضعف العمل کنند مثلاً نخستین
 ایاریج فقیر بکار برند و پس از آن بحسب احتیاج ایاریج جالینوس و ایاریج روفس و ایاریج لوغاز یا صفت مارا اصول که در اینجا

طب ابن جریر

بکار آید پنج راز یا پنج کاستی پنج نمک بسفنج کاز بان بادرنجوبه بایله کابل از هر یک بقدر احتیاج بگیرند و بچونانند چنانچه گفته شد پس
از هر بطریق مذکور آفتیون آمیزند و برنجبین شیرین ساخته بوشند و بعد از تنقیه در ترکیب بکوشند باغذیه و مطبوعه با تخم و ترنج و بیل اشرفیه
و دارالبیون بغایت مفیدست و بایله پس از تنقیه تقویت و بند دل و دماغ را بمفرعات موافقه تقویت دماغ بر آنست که قبول نکند بخارات مضره اگر
بخارات از ^{ماده} مابقی متصاعد بشوند تقویت دل بر آنست که مانع بویایی نشکست قلب بشود قال الشیخ لاجل آن چون سبأ المالیون لیسان
و امکان استحکام فی الدماغ فانه میکن ان لیسف فراج القلب لا فیتبعه الدماغ اولیسف فراج الدماغ اول فیتبعه القلب لیسف فراج روجه نفیسف
مانعند من الدماغ و این علی فساد لان الروح الدماغی منقل بالروح القلبی و من جوهره پس لازمست که در سایر اصناف خصوصاً درین در
قلب و دماغ کوشند تا خوف و غم زایل شود پس اگر فراج گرم بود بر تقویت هر چه در خفقان گرم گفته شود بکار برند و اگر فراج سرد باشد
انوش دارد و دوار المسک بهند صفت انوش دارد که رازی وضع کرده بمفرح مسلمی است گل سرخ شش درم سبذیخ درم قرقر
مصطکی سنبل الطیب رول زهریک درم قرقه زرنب عفران زهریک درم قاقله بسا بنه زبوا از هر یک یکم آمالیک طلال عله در هفت طلال حبش
نابسته طلال بدین بالا بنید و نصف رطل غسل دردی آمیزند و باز بچونانند تا غلیظ شود پس و آزند و ادویه باریک ساخته در آن بریزند و بچوبید نفیسف
زرنب تا محلول شود و بعد از دوا استمال نمایند و بذا دوار بفرج و کسین اللون و بچوبد لهنم و طبی بالشیب باید دادا که غسل برین کسین نیم رطل
ست و پس با بعضی اطباء قند و غسل بالمناصفه یا قند صرف یا غسل صرف بحسب تقاضا در رطل می آمیزند بر از دیا دلت لیکن سمرقند
در قرا بادین خود هم نصف رطل فرموده است صفت دوار المسک زرنب در دنج عقرنی مرورید ناسفته کربا از هر یک ده درم
ابرتیم نام بهمنین سنبل ساق قاقله از هر یک پنج درم اشنه و افضل زنجبیل زهریک چهار درم مشک دو درم کوفته حبه و شیره معجون کنند
صفت مار الجبین شیرین زطلی بچونانند و در حالت جوشانیدن فرگیرند و یک قویه سیکنجین ساده یا افتمیونی بزودی بریزند و برهم
پس صافی کنند و بنوشند و در دوار معضل مذکور شده طریق مار الجبین و در بلغمی پس از شربت منفضیات و ظهور نفیسف مستفرغ سازند ماده ایان
سبذیخ بایله کابل شاهره از هر یک ده درم سنا هفت درم بسفنج و بانگو از هر یک سه درم جله را بچونانند و بطریق معصوده درم
آفتیون دردی آمیزند و پس از سرد شدن بالا بنید و یک درم ترب و یک درم قاریقون باریک ساخته دردی آمیزند و بشکر شیرین سازند
و بقدر احتیاج و حسب مشاهد حسب اصطحیون بلع کنند و بالای وی مطبوخ مذکور بنوشند و بر استحمام مداومت نمایند و روغن نار دین زون
زنبق بر بدن بمالند و گوشت جوده مرغ و پیچ و پیچیش یکساده و تخم و آب باشیره لب لقرطم تناول فرمایند و پس از تنقیه تام این مسخ نافع
مسخ نافع **للمانیولیا** **بمعنی صفت آن** بالنگو پوست ترنج قرقر فضل مصطکی ترفه دارچینی جوز بوا
قاقله نار مشک بهمن سرخ بهمن سفید زرنب در دنج زعفران تخم باد روج زرنجبتک از هر یک دو درم مشک طالع الکلی مجموع
سخن کنند و بنید کابل خیل عدد و آله سی عدد و نیم کوفته در سه رطل آب جوشانند تا بر طلی آید پس صافی کنند و بیک رطل غسل بقوام
آزند و از آتش فرود آرند و ادویه مسحوقه آمیزند و گاه گاه موازنه یک شقال تناول نمایند و بعضی پوست بایله چاه درم و آله مقشرف
و پنج درم گفته اند و بجای غسل ترنجبین قسم دوم دره سودا در سه شملکن باشد فقط بدون آنکه در تمام بدن منتشر بود
لیکن می تواند که با وجود شملکن بودن و گاه دماغ چیزی ازان و بعضی بدن نیز تعلق گیرد و این قسم مانع بویا بدترین اصناف
و در اکثر مردم و قیون الفکر که سبیل و نمار در رطل مسائل غلیظه و پیا شد فاضل میشود و لهذا قال روش قد عرض به المرض لکثیر

[illegible]

من الغارسة كالافلاطون ولطرافه وقال البصري قد رایت جماعه الافاضل لقروا بالاسم وتركوا الاشتغال بغير العلم ولزموا جهة الان
فاحترقت اخلاطهم وحدث بهم المالبس ليا منهم الغاربي وغيره كثير من ابن اس علامت من قسم است که آدمی مفرط الفکر دائم الوسواس و دوستی بکفر
زین برش واحدی نگزشت باشد و سر روی لاغر بود و باقی جسد معتدل اللحم باشد و چشمها فرورانده باشد و فیض لطیفی صغیر صلب و مختلف
بود و قاروره رقیق و صاف و قبل از حدوث مرض بیداری و افراط کار و در افتاب گشتن عضو صا سر برهنه و اغذیه حاره ضاره و داغ چون سیر
پیازد کند تا بسیار خوردن اتفاق باشد علاج اگر در خون است که بسیار یا بند نخستین رگ قیقال زنند پس مگر نکه که خون سیاه صرف است یا
مائل به سرخی یا سبز صرف آنجا که سیاه باشد بند نکنند تا که رنگ خون متغیر نگردد و یا ترسند که ضعف خواهد افتاد و خون مذکور دلالت میکند بر کنگ
داده محرقه با وجود کنگ بودن در داغ منبسط شده است در بدن هم و آنجا که سیاه مائل به سرخی بود بقدر اعتدال سیردن آرند و افراط نکنند
و آنجا که خون سرخ و صاف برآید توان داشت که ماده دگر دوقی و داغ مختصر و چیزی از آن در بدن منبسط نگشته پس عرض قیقال رگ پیشانی زنند تا
ماده زلفش عضو برون اسهل دفع گردد و دفعه ثانی اول از دفعه قیقال است در آنجا که استفراغ مع الاامه مطلوب بود خاصه در نساء اگر احتباس طمث باشد
باشد باید که بعد از دفعه استغیغ کنند خطی غالب بمطبوخا و حبسا که در دوران خط بود و در قسم اول مفصل ذکر یافته لیکن تا ترتیب داغ و خط نکرده باشند
مسهل ندهند زیرا که ماده بیست و نخواست برآید اما بعد بر تربط است که اسفید با جات که از گوشت ماکیان نرب و بزغال و دیره و سبک رضا ضعی
ساخته باشند و فالو و جات که از نشاسته و شکر و خشتخاش و روغن بادام ترتیب داده باشند تناول کنند و تفریق سر نمایند بر وعدها و تربط
بیکرم و طریق و صداع گفته شد رعایت شد تربط است که در سوراخ بینی خا بر شود و الاغیا بطبیع شعیر متشعر و بنفشه و نیلوفر و برگ کاه و پوریت
و مغز تخم کدو و شعیر و تخم بطیخ وندی و زهر نیلوفر و بنفشه و شیر و خزان یا که ده بر سر خاد کنند و اثر بر تربط که بار بار ذکر یافته بنوشند و باب شیرین
در حمام معتدل غسل کنند و در مواضع سرد و تر بنشینند و ریاحین بار در تربط کلاب بسیار بوییند و خواب بیشتر نمایند و بهر حلیه نیک که مسهل آید
و هر چه مضر باشد چون ریاحنت و فکرو جماع و مانند آن ترک فرمایند و پس از تقویه باز در تربط کوشند تا زایل شود از داغ بیست که از
استفراغ لاحق گشته باشد قسم سوم در مالبس و امراقی و آن است که خط حاد و سوداوی جمع شود در معده یا در ماساریقا یا در مرق
یا در طحال پس متعاده شوند بخارات مغلطه از هر عضوی که محل ماده باشد و بدماغ رسند و محدث این مرض گردند و از آنکه ماده مذکور در
عضو از اعضا مذکور که ممکن میگردد نفخ در مرق واجب میکند بلفظ مرق منسوب ساختن و به جهت لزوم نفخ مالبس و نافع و نفخه مراقبه بنگونند
مراق به تشدید القان غشا مستطین را گویند که از خارج بروی احشاکشیده شده است و گاهی لفظ مرق بر پوست شکم اطلاق کنند چنانچه
در امراض صفای گفته آید و احتیاطا اعضا اندرون شکم را گویند چون معده و کبد و ماساریقا و طحال و امعاء و این قسم بحسب تعلق ماده
با اعضا متنوع میشود چنانچه نوع یکی آنکه ماده در معده باشد و ماده مذکور در اکثر پیدا میکنند و در قعر معده خضواریم بار دم خلتانی که در
اجتماع این ماده واقع است ما بین الالباب از خون الطاب بیان نکرده و دوم آنکه ماده در ماساریقا حاصل شود و موجب گردد و سوم آنکه در طحال حاصل
شود و پیدا کند در طحال ویم یاسده چهارم آنکه در مرق جمع شود و بواسطه حرارت باطن متراکم گردد و بسوزد و خود متورم سازد مرق را یا به تشدید
شوند از وی بخارات سیاه و بدماغ رسیده تار یک سازند روح انسانی را و بدین سبب فرغ و غم میفرمایند و بالا گفته شد که ماده در عضو و کبد ممکن
بخارات مغلطه از آنجا بسوزد و داغ مرقع میگردد و محدث مرض میشوند اکنون بدانکه علامت این قسم است که از داغ ترش و سوخته بسیار آید و
باشد که بسبب غلظتی با داغ نیاید و با وجود کثرت اکل بدن بهر کثر رسد و در معده و مرق و مع و حرقت و تند دغا بشود و سینه تلکی کنند

[illegible]

۱۰۰

گرم بودی پس خالی از پیوند و تشنگی است از پیوند اگر کلاس
حکما گفته اند که ما می اندازد ما سار ایضا پیوند از پیوند
اودان بخارا که سواد می بودی بر پیوند پیوند
رو د این رها پیوند که سواد می بودی بر پیوند پیوند
مفتحا الطب

مفتی محمد شفیع صاحب مدظلہ العالی

ترش رود و متأسف و زرد رنگ زبان خشک و مغرط الحار و دین باشد و باد که بر مردم حمله کنند و در صحرای مانده چار پایا بهر چار دست و پا بگردند و گاهی بر هر دو ساق اخیر فیض بسبب تشنگی تر صید میشود که اندام بگیرد و پایا بواسطه شب گردی تمام خراشیده میشوند از ملاقات غل و سنگ اکنون بدانکه در وجه تشنگی فیض طبارا اختلاقی است شیخ میفرماید که قطب نورست خرد همچون آتش که بر سر آب میرود و حرکت از وی کند راستا و چپا و پس پیش بی ترتیبی بی معنی و بهر ساعت غوطه میزند پس ظاهر میشود و چون که مبتلا باین علت بصین سان حرکات متحرک میباشد مرض مذکور بقطب مسمی شده و گفته اند قطب ذنب موطر را گویند یعنی گرگ ریزنده موی را و از آنکه صاحب این علت بر مردم حمله میکند و چار پایا بیا بیا میگردد و چون گرگان آواز میدهند بدین نام می گشت از آنست که ذنب عله الذنب نیز ترش گویند و در وجه تشنگی چیزی دیگر هم گفته اند و در غیا بصین قدر رسد افتاد علاج خون بر کنند اگر واجب باشد بعد از تمام نفع مستغرق سازند ماده را بطیوخ افقیون و مانند آن و پس از تنقیه تعدیل مزاج نمایند بنظرات او بان میرود و مرطب دیگر تره اسیر برود و رطوبت افزا ذکر یافته و باید که در ترطیب مبالغه نکنند و از اخذ هر چه لطیف و مناسب باشد تناول نمایند و بهر انقطاع فکر بکلفه خوابیدن و حیلها دافع الفکر بکار بستن واجب است و شیخ رحمه الله میگوید هرگاه هیچ علاج سودمند نباشد باید که بر سر و روی وی بزنند و در تارک سرداغ و شند که این عمل تشنگی بسیار از قوت نفس و بهوش می آرد علیل را قسم دوم در دنیا و دنیا داران در لغت یونانیان جنون سبی را گویند و آزادی میگوید که بعضی متاخرین ترجمه مانیا بجنون املج کرده اند و علامتش آنست که مانند دوگان باشد هر چه پخته تر و در وجه تشنگی قصد آن کنند که اندر مردم انداخته نظر و نظر آدمیان نمایند بلکه مشابه بنظر دوگان باشد قسم سوم در داء الکلب این نوع عیست از دنیا که چون خداوند دنیا گاهی بدخوی کند و گاهی صبر بانی نماید و چا پلوسی کند مانند سگان بدین نام خوانند و وجه تشنگی بدار الکلب بر آنست که چون مریض مذکور کسی را بگیرد و قتل میراند مانند سگ یواند و باید دانست که ماده علت دنیا بخار صفر سوخته باشد که اندر دماغ گرد آید یا بخار سودا سوخته انچه از اشراق سودا بود نشان وی آنست که صاحبش متفکر و خاموش باشد و حیانا اگر به سخن آید چندان بگوید که سامع را از وی خلاصی ممکن نبود و چون تشنگی آید و بر فرو نشیند و بدن لاغر شود و رنگ آن بسیاری گرد آید و انچه از اشراق صفر بود نشان وی آنست که مغرط الاضطراب باشد و بصیرت بضرارت آید و همچنان باز بصیرت شرارت زائل میگردد و غم و غم و ضجرت از نشان آنست و ضجرت خالق را گویند که از غم واقع می شود فرق درین مرض و در مردم دماغ آنست که در مردم دماغ لزوم می شرط است بخلاف آنیکه بی تشنگی باشد علاج بعد از نفع و ترطیب تنقیه بدن کنند بحسب سبب بعد از تنقیه نیز دست از مرطبات باز ندارند و اگر عذارد و پس از تنقیه لازم است که تقویت دهند با مفرطاناسیه اخذ و تنقیه چشم چهارم در صبار و این لفظ سریانی است یعنی جنون مغرط و بدان نمایند که گویا دنیا با قرا انطیس مرکب است و علامتش آنست که ابتدا کند بآبیداری مغرط و علیل مضطرب الحال و سرسیمه باشد و از خوف رسیده بیدار شود و نفس متواتر بود و جواب مطابق سوال گویند و فراموشکار باشد و در چشم سرخی و گران محسوس شود و چنان نماید که گویا چیزی در چشم افتاده است و اشک بی اراده بیرون آید و قاروره سپید و رفیق باشد و گاه باشد که بول باز گرفته شود و دست اندر نه باز نهد و بهالمانا بی عقلی تواند گفت که چه میباشد و گاه باشد که براند امسال رزه افتد علاج بجز جذب ماده از سر و بوا سطه منع نقاعه انجبره هر چه در سر سام صفر و وی مذکور است بکار بر نهند کن در ترطیب بخیر کوشند و بستن اطراف واجب دانند و نفع بستن اطراف بسیار است یکی آنکه از اضطراب که باعث از دیاد سبب محفوظ ماندن دم آنکه ماده از دماغ منع پذیر است و سوم آنکه خود را

[illegible]

[illegible][illegible]

در بدن دماغ و مجاری اعصاب و حرکت او در بدن و نفسانی بر مجاری نفسانی نافذ نشود و اعصاب تشنج گردند و پوشیده نیست که اگر تشنج نبودی و افعال متناسله من حرکت آفت نیامدی و تشنج نکردی و اگر سده تام بودی حس حرکت بکلی باطل شدی که ایشان مدعی تسکین تشنج یافتادی اکنون بدانکه اگر چه آفت صرع مخصوص بمقدم دماغ است لیکن بسبب مجاورت اجزاء دیگر فیو سالم نمی ماند و ظاهر آنست که اگر تشنج دیگر آفت متجاوز نمی شد افعال قوت تمیز و حفظ و غیر ذلک باطل نمیگشت و شدت و خفت صرع بحسب سبب اعصاب صاحب فیه میونسید که باشد که شخصی را صرع افتد و از آن بیرون آید تشنجی محسوس نباشد برای قوت و عدم ردارت قوت سبب پیدا نیست که اسباب تشنج مطلقا سه یکی است مثلا در دوم تشنجی صرع تشنجی محسوس نباشد زیرا که تشنج خفیف دفعه نمی افتد بلکه بتدریج واقع میشود و آنجا که تشنجی بدان حد رسد که دماغ را تشنج سازد و دیگر زود آن بچنین باشد پس متحقق شد که سبب تشنج صرعی یا امثلا است یا انقباض دماغ بسبب تشنج حس یا اگر نخست از بخاری یا کیفیتی تنبیه ناپسندیده و از آنکه گاه باشد که ماده در نفس دماغ متنگن باشد و سببی از اسباب بعضی آن متحرک و منقبض شود یا بخارات از وی منبعث گردند و موجب امثلا راجی از وی شوند پس بواسطه حدوث سده غیر تامه صرع پیدا آید و گاه باشد که تشنج ماده در عروق دیگر باشد پس بخارات متصاعده شوند و سببی دماغ بواسطه کیفیت ردیه خویش باعث سده گردند علی سبیل الانقباض بواسطه کثرت تشنج خود محدث سده شود علی سبیل الامثلا و گاه باشد که ماده هیچ نبود لیکن بواسطه آنکه حیوانی از هر ناک چون کژدم و زنبور و مانند آن از زخمی زنده عصبی بچمی که زنده اند و عصب آن عضو اثر کند و تا شیر زهر بشارکت عصب بدماغ رسد و دماغ متضرر شود و تشنج را فراهم آرد تا اثر تمام کمتر رسد با نظر بسبب انقباض دماغ تشنج صرعی پیدا آید یا آنکه ماده ضعیف بود اما حس دماغ قوی باشد از کیفیات ردیه زود متضرر شود و منقبض گردد و تا دم که این فعل ایسه قسم بیان کنم قسم اول در آنکه بسیار علت دماغ باشد فقط و این چهار نوع است یکی آنکه خلط قاعل بلغم بود و علما تشنج که دردت و کشندی حواس است و تشنج راس و تنگام صرع در دهن بسیار آمدن و کثرت بزاق و مخاط و ترش کردن و بیاض بول و بیروت مزاج و عسر حرکت نیز از مویات وجود بلغم است علل الج بعد از تشنج تنقیه بدن کنند مسهلات قویه که در اخراج بلغم مخصوص اند چون حبایره و غار لقیون و صطیمخیقون و صبر و معجون سیالیوس و این حب در تنقیه دماغ بخایت مسهل صبر ترید و غار لقیون و حب الفیل و تخم خنظل و سقمونیا بقدر حاجت بگیرند و در غسل حب زنده و بربند و پس از سه حال مسهلات و حقنجات فلفل و جندبید ستر بار یک سانسید در ربی و دست تا ماده مابقی مستاصل شود و هر صلیح ریافت متعادل فرمایند و بدن را با مالند بچمی که در مالیدن دست اعلی باطل آزند و ابتدا از اطراف کنند پس سر را نیز بچنین بالند و از امثلا تخمه و لبنیات و عجینیات و منجرات و فوکهات طبعی را بخورند چون سیب هر چه بطور المانی بود چون شلغم و ترب و مانند آن احتراز ورزند و سرما و گرما و جماع بسیار و نظردر آب و آن و نشستن و آفتاب و در جایگاه باند و کث و رجام و مشی و سواری خصوصا اسب و دانیدن و در چیزهای براق و در دوا که نگرستین ساس مصر و عیان را مضرت و نیکوترین غذا در بلغمی خود آب است که با گوشت و راج و تمبو و ماکیان و آب و بویچ پنجه باشد و در وقت صرع حلیت و مال غسل چوشانید و در طوق ریختن سودمند است صفت معجون سیالیوس عاقر قرحا اسطوخودوس سیالیوس از هر یک ده درم غار لقیون پنج درم قرومانا حلیت زراوند مدح عود بلسان و حب بلسان از هر یک دو نیم درم جله را بکوبند و بچینی حلیت بسترین بکوبند و باید که قرومانا تازه و تر باشد و حلیت طیب بود و در صرع بلغمی مزمن ایاج هر مس و بلادری صغیر کثیر النفع است دوم آنکه سودا بود و علامتش جفان و اختلاج قلب و ترشی طعم کف و دهن که از آن بگوشید و باشد که اگر کف بر زمین افتد از غایت حدت و ترشی آن

[illegible]

1

مجلس شورای اسلامی

دانشگاه محققین

10

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

و احتیاج شست مذکور است علاج این هر سه نوع بحسب سبب همچنان است موافق آن در تقویه و تقویت عضو مایون بکوشند و انچه از حیا
منی بود علاجش شستن و باریان چمد و صرع کبدی و علائمش از احوال جگر طلب کنند پس اگر آن حرارت مگر محسوس و علائمش آنست که بشتکین حرارت
در کشا رسیده و من و دو نما هر چه در باب وی مضبوط است استعمال نمایند و کنگر اعراض غلبه پیدا بود و سردی جگر با پیشروند با الاصل
باید کشند و به تبدیل هر چه در محل خود گفته شود استعمال باید نمود نوع ششم صرع معانی باید دانست که گاه باشد که در روده که همان متولد گردد و گاه
روخشیه خضیا و ان جایگاه بدین مرغ بر آید و صرع بر آرد و علائمش همان که در فصل بیان آید نوع هفتم صرع اطرائی یعنی آنکه ماده وی در بطن
یادست باشد پس بخار ریخی از انجا بسوی مایع متصاعد گردد و صرع آرد و احداث انقباض و انقباض در مایع و سبب تولد ریخ درین آنست که ماده معانی
در بعضی گاه این صرع پس ریخ حیوانی در ان جایگاه ۱۰ مایه شود و اندر شد و بواسطه کافز نامیدن ریخ از ماده مذکوره و فون که در ان جایگاه است پس ریخ
متولد شود و باشد که در و زنان سردی ماده بدان حد رسد که با فصل بر دشت و مانند ایدان منی پس وی کن ماده تجاوز کند از عطف و مایه و بواسطه صرع ریخ
از ریخ ریختن مایع است غلیظ و ساد و بدان سبب مجاری ریخ نشانی ضیق افتد و صرع واقع میشود و بدینگونه که موجب قطع شود و ماده و ریخ ریختن
شد که ایستگاه و منفرد کیفیت سمیت ماده منتقل و خوشتر شود و بدان سبب مجاری ریخ رسیده افتد و صرع حادث گردد پس آردی در صرع یا اندک از
حرارت و سردی و ریخ طبیعت برود و غلظت از طبیعت زائل شود و اثر کیفیت ریخ منتفی گردد و بکاید دانست که احاطت و یکی زمان صرع بحسب سبب
عند کثرت ماده و فون سبب گاه باشد که در اندک مدت صرع افتد و پیش از نیم ساعت ایستاد و صرع از ان حالت نباشد همچنانکه بکشاید باز طوطی نماید و
صرعی که در بین افراط باشد بجهت از وی محال است و عنایت ماده و منحصرا سبب باشد که با جهاد صحت باشد و علائمش صرع اطرائی آنست که
خداوند علت را غیر باشد که چون با و سردی ان موضع حرکت کرده بجا نماند مایع بری آید آهسته آهسته عضو و عضو و تکام نوبت چشم کشاده باشد و چنانکه
ناید و رنگ را سیاه شود و گشتان دست و پا منتقل گردد و در و ریخ عینا در و ریخ پیدا و ریخ از یک به نوبت نازد و ریخ از بسیار آید و اول زود زود
بر آید قال جالینوس ان صبا اصابت بذه لعله من وجع ساقه فاخبره بحسب سبب و ما باده بقصه امانی دماغه و ایضا قال ابی اسحق بن المصنفین من محس باقناع
نخی بار و من ابهام و جلد و یکی روش ان رجلا کانت به بذه الحلة من مشطیة و کان یقول کان یبکی مد فون فی الشیخ بالجملة و من یبکی من سبب
مشاهده افتاد علاج به حکم نوبت بر از ان موضع بصا بر بندند و بهی مستحکم تاریخ و کیفیت ردید را رقص شدن ندید و چون سبب عضو و عضو
و بر از انکه بر و قلی گرمی رسانند عضو مایون را با آتش یا ادویه که بالقوه سخن باشند چون عاقره فرح و شیطرح و غلیظت و قریب و خون بسا
ضما کنند و بدان جایگاه دو اگر گرم کرده ضما کنند بهتر باشد زیرا که اثر حرارت فعلی قوی ترست از آنچه تخمین بالقوه کند و ایضا باید که در آب گرم ریخ
یا بود آینه اندکان عضو را در وی غرق دارند و آب سرد شدن ندهند یا آنکه آتش در زیر وی دارند یا تجدید آب گرم کنند هر گاه به ریخ و مایه شود
اما در وقت غیر نوبت تدبیر آنست که تقویه بلیغ کنند بدفعات و بهر تخمین و تقویت دماغ بکفین منضلی و تراب اسطوخودوس بنوشند و سداب
مشک و عنبر جویند و ریخ فونج و مانند آن بماند پس از تقویه بدین و تقویت دماغ بهر تخمین عضو مذکور ضرر و چند بهر تر و فلفل عسل
که در طمک آن تدبیر ریخ و ریخ بلیغ و سداب فیری و سداب بالند پس اگر مقصود حال شود فموا المراد و گاه دماغ دهند بر ان عضو باحصل ملا در و خرور
حکم و شیر بخیر و یک ریخ ضما کنند تا که قرحا افتد و دماغ یا قرحه را غرض شدن ندهند ملاتی تا ماده فاسد علی سبیل الترشیح از نفس عضو
می شده باشد و ایضا قبل از آنکه دماغ یا وضع او و بهر قرحه کرده باشند بر عضو مستقر ماده حجامت کردن مع الشط لودیا بلا شرط
نفع تمام دارد و ضرر و آنکه نوبت و تدبیر آنکه قرحه یا دماغ منحل نشود و انکه سبب قرحه سبب سردی باشد دارند و جلد ایخی بجز نیز بسیار

و احتیاج شست مذکور است علاج این هر سه نوع بحسب سبب همچنان است موافق آن در تقویه و تقویت عضو مایون بکوشند و انچه از حیا
منی بود علاجش شستن و باریان چمد و صرع کبدی و علائمش از احوال جگر طلب کنند پس اگر آن حرارت مگر محسوس و علائمش آنست که بشتکین حرارت
در کشا رسیده و من و دو نما هر چه در باب وی مضبوط است استعمال نمایند و کنگر اعراض غلبه پیدا بود و سردی جگر با پیشروند با الاصل
باید کشند و به تبدیل هر چه در محل خود گفته شود استعمال باید نمود نوع ششم صرع معانی باید دانست که گاه باشد که در روده که همان متولد گردد و گاه
روخشیه خضیا و ان جایگاه بدین مرغ بر آید و صرع بر آرد و علائمش همان که در فصل بیان آید نوع هفتم صرع اطرائی یعنی آنکه ماده وی در بطن
یادست باشد پس بخار ریخی از انجا بسوی مایع متصاعد گردد و صرع آرد و احداث انقباض و انقباض در مایع و سبب تولد ریخ درین آنست که ماده معانی
در بعضی گاه این صرع پس ریخ حیوانی در ان جایگاه ۱۰ مایه شود و اندر شد و بواسطه کافز نامیدن ریخ از ماده مذکوره و فون که در ان جایگاه است پس ریخ
متولد شود و باشد که در و زنان سردی ماده بدان حد رسد که با فصل بر دشت و مانند ایدان منی پس وی کن ماده تجاوز کند از عطف و مایه و بواسطه صرع ریخ
از ریخ ریختن مایع است غلیظ و ساد و بدان سبب مجاری ریخ نشانی ضیق افتد و صرع واقع میشود و بدینگونه که موجب قطع شود و ماده و ریخ ریختن
شد که ایستگاه و منفرد کیفیت سمیت ماده منتقل و خوشتر شود و بدان سبب مجاری ریخ رسیده افتد و صرع حادث گردد پس آردی در صرع یا اندک از
حرارت و سردی و ریخ طبیعت برود و غلظت از طبیعت زائل شود و اثر کیفیت ریخ منتفی گردد و بکاید دانست که احاطت و یکی زمان صرع بحسب سبب
عند کثرت ماده و فون سبب گاه باشد که در اندک مدت صرع افتد و پیش از نیم ساعت ایستاد و صرع از ان حالت نباشد همچنانکه بکشاید باز طوطی نماید و
صرعی که در بین افراط باشد بجهت از وی محال است و عنایت ماده و منحصرا سبب باشد که با جهاد صحت باشد و علائمش صرع اطرائی آنست که
خداوند علت را غیر باشد که چون با و سردی ان موضع حرکت کرده بجا نماند مایع بری آید آهسته آهسته عضو و عضو و تکام نوبت چشم کشاده باشد و چنانکه
ناید و رنگ را سیاه شود و گشتان دست و پا منتقل گردد و در و ریخ عینا در و ریخ پیدا و ریخ از یک به نوبت نازد و ریخ از بسیار آید و اول زود زود
بر آید قال جالینوس ان صبا اصابت بذه لعله من وجع ساقه فاخبره بحسب سبب و ما باده بقصه امانی دماغه و ایضا قال ابی اسحق بن المصنفین من محس باقناع
نخی بار و من ابهام و جلد و یکی روش ان رجلا کانت به بذه الحلة من مشطیة و کان یقول کان یبکی مد فون فی الشیخ بالجملة و من یبکی من سبب
مشاهده افتاد علاج به حکم نوبت بر از ان موضع بصا بر بندند و بهی مستحکم تاریخ و کیفیت ردید را رقص شدن ندید و چون سبب عضو و عضو
و بر از انکه بر و قلی گرمی رسانند عضو مایون را با آتش یا ادویه که بالقوه سخن باشند چون عاقره فرح و شیطرح و غلیظت و قریب و خون بسا
ضما کنند و بدان جایگاه دو اگر گرم کرده ضما کنند بهتر باشد زیرا که اثر حرارت فعلی قوی ترست از آنچه تخمین بالقوه کند و ایضا باید که در آب گرم ریخ
یا بود آینه اندکان عضو را در وی غرق دارند و آب سرد شدن ندهند یا آنکه آتش در زیر وی دارند یا تجدید آب گرم کنند هر گاه به ریخ و مایه شود
اما در وقت غیر نوبت تدبیر آنست که تقویه بلیغ کنند بدفعات و بهر تخمین و تقویت دماغ بکفین منضلی و تراب اسطوخودوس بنوشند و سداب
مشک و عنبر جویند و ریخ فونج و مانند آن بماند پس از تقویه بدین و تقویت دماغ بهر تخمین عضو مذکور ضرر و چند بهر تر و فلفل عسل
که در طمک آن تدبیر ریخ و ریخ بلیغ و سداب فیری و سداب بالند پس اگر مقصود حال شود فموا المراد و گاه دماغ دهند بر ان عضو باحصل ملا در و خرور
حکم و شیر بخیر و یک ریخ ضما کنند تا که قرحا افتد و دماغ یا قرحه را غرض شدن ندهند ملاتی تا ماده فاسد علی سبیل الترشیح از نفس عضو
می شده باشد و ایضا قبل از آنکه دماغ یا وضع او و بهر قرحه کرده باشند بر عضو مستقر ماده حجامت کردن مع الشط لودیا بلا شرط
نفع تمام دارد و ضرر و آنکه نوبت و تدبیر آنکه قرحه یا دماغ منحل نشود و انکه سبب قرحه سبب سردی باشد دارند و جلد ایخی بجز نیز بسیار

در مرغی که ماده وی مضطرب و گریه باشد چون ندین و صلب باشد آن علامتش از آنکه گفته شد پوشیده نیست قسم سوم در مرغ که بیش از حد
 و زنجیر بود یا قوت جنس مانع باشد درین قسم بر دو نوع است نوع اول در مرغ لسی و علامتش حدوث مرع است عقب نوع لسی علاج
 هر چه در دفع مضرت حیوانات لاسه گفته شود بکار بندد و الاغ اگر دو روز تخم با دیان و دانه درم تکلفند بچه شانند و صافی نمایند و کثرتش را
 از بعد روی حل کرده بپزند و در جوشانده تریان از بعد جنطیانه روی حب لغار مرکبی را و اند طولی هر چهار مساوی بستانند و کوفته بخیل
 برشته نوع دوم در مرغ قوت جنس مانعی بآید و انت بسیار باشد که شخصی مانع قوی و تیز باشد بدان سبب کیفیتهای بد زود در یابد و سخت
 شود و فوشتن منقبض سازد پس تشنج و صرع پیدا یابد و علامتش از صداع قوت جنس مانعی توان یافتن علاج شراب غشاش و طعناهای لزج
 کنند چون کله پاچه و گوشت گوساله و ماهی تازه تناول کنند و اند طعناهای او تخم غشاش و تخم کاه پودر آگند اکنون بدانکه نوعی صرع
 که آنرا یونانیان اسلیپیا گویند در جمیع وی تشنج مانع حركت است و درین بدترین و قاتل ترین اصناف است و علامتش آنست که عارض
 تشنج جمیع اعضا بدان علامت باقی است اما در تشنج تنابع صرع علاج غلط فاعل این مرض یا بلفظم بود یا سودا کجاستی در از آنکه آن
 کوشند و بر از تشنج جنوعی که در بابی آید توجه نمایند و نوعیست از صرع که آنرا صبیانی نامیدند و صرع صبیانی ام الصبیان نامیده میشود
 الصبیان گویند بدانکه اهل بادیه تحقیق لفظ و تعریف ام الصبیان اختلاف است راوی میگوید صرع است که با تب هم محرقه یا بقیه تشنج عارض شود و
 در دبل پدید میآید و بعضی برینند که نوعیست از صرع که چون بکودکان لاحق شود بدین اسمی خوانند و حکیم ابو الفرج مفتاح میگوید که ام الصبیان
 مطلق صرع را گویند و از آنکه وقوع وی در صبیان بیشتر است بدین نام میگویند و سبب کثرت وقوع صرع صبیانی تا بالغ آگست که در مخرج
 ایشان رطوبت بسیار در اصل خلقت پس گاه باشد که هم در رحم پاک شود و گاه باشد که از دلادت بقروح راس او ادرام پاک گردد و پس اگر تشنج
 رطوبات فضلیه غلیظه در رحم اتفاق افتد و نرسد از دلادت بخرج او ادرام و قروح در مخرج و است که صرع واقع شود و همچنین صرع بسیار باشد که بی
 رسیدن وقت بلوغ خود بخود و زایل شود و بشرطیکه سورت بدیر زنده باشد از آنست که بعضی گفته اند که صرع شیر غرار را علاج نکنند اما اگر مادر
 در تشنج آن رطوبت جدید کند می شاید بجزیری که در خور وی بود و ظاهر است که با تشنج رطوبت بلوغ کودک را در مرض داشتن غلظان در است
 لیکن چندین توقف ضروریست زیرا که بسیار باشد که آن رطوبت واجب التشنج در رحم یا بعد از دلادت بسبب قروح و ادرام خلقت پذیرفته باشد
 و اندکی از آنکه باقی مانده باشد صرع آرد و در اندک مدت بکمال طوبت مانعی خود بخود منقضی شود و باید دانست که صاحب بسیار علامات تشنج
 است که ام الصبیان کودکان را عارض نمیشود مگر باجمعی و حرارت مزاج و زایل میشود باستعمال مبردات و اندک آنرا در صرع صفراوی شمرده و
 علاج واحد بیان کرده اکنون بجا که صرعی که بکودکان افتد بدین نام خوانند و لازم نیست که کودکان این صرع صفراوی دیگر تشنجند زیرا که بعضی
 جمال همین طبع که صرع که در بام الصبیان میسجی است و علاج این تشنجت بعلاج صفراست و آب ترید چسبید و دیگر استعمال نمیکند و بجا که
 بسیارند این معنی خطا محض است بلکه باید که استلال با عراض کنند و بحسب سبب در معالجه وی کوشند مثلاً اگر تشنج صفراوی بود
 در قرح اول در صرع صفراوی بکار برند و الاغیا چیزهای سرد و تر و نهی چکانند و شیر بز و دشتند و شیر مادر را نیت نیک و در جگاه
 شرب بارنده اگر علامات بلغم ظاهر شود و این بسیار افتد و بجز در صرع بلغمی است استعمال نمایند و هر چو که باشد و ایرادین و در معالجه تشنج سازند
 از سبب تشنج باختر باز دارند و هر چه مضرب بود چون آواز و دود و تفنگ مانند آن کودک را از استیلا آن محفوظ دارند و کند که چربا و دیگر که خوب
 غلیان صرع بوده باشد قیاد و ایرادلسا در مرض کاهنی نیز از اسما صرع است و صرع صبیانی که قاذون نیز گویند معنی قیاد بطلان

در مرغی که بیش از حد و زنجیر بود یا قوت جنس مانع باشد درین قسم بر دو نوع است نوع اول در مرغ لسی و علامتش حدوث مرع است عقب نوع لسی علاج هر چه در دفع مضرت حیوانات لاسه گفته شود بکار بندد و الاغ اگر دو روز تخم با دیان و دانه درم تکلفند بچه شانند و صافی نمایند و کثرتش را از بعد روی حل کرده بپزند و در جوشانده تریان از بعد جنطیانه روی حب لغار مرکبی را و اند طولی هر چهار مساوی بستانند و کوفته بخیل برشته نوع دوم در مرغ قوت جنس مانعی بآید و انت بسیار باشد که شخصی مانع قوی و تیز باشد بدان سبب کیفیتهای بد زود در یابد و سخت شود و فوشتن منقبض سازد پس تشنج و صرع پیدا یابد و علامتش از صداع قوت جنس مانعی توان یافتن علاج شراب غشاش و طعناهای لزج کنند چون کله پاچه و گوشت گوساله و ماهی تازه تناول کنند و اند طعناهای او تخم غشاش و تخم کاه پودر آگند اکنون بدانکه نوعی صرع که آنرا یونانیان اسلیپیا گویند در جمیع وی تشنج مانع حركت است و درین بدترین و قاتل ترین اصناف است و علامتش آنست که عارض تشنج جمیع اعضا بدان علامت باقی است اما در تشنج تنابع صرع علاج غلط فاعل این مرض یا بلفظم بود یا سودا کجاستی در از آنکه آن کوشند و بر از تشنج جنوعی که در بابی آید توجه نمایند و نوعیست از صرع که آنرا صبیانی نامیدند و صرع صبیانی ام الصبیان نامیده میشود الصبیان گویند بدانکه اهل بادیه تحقیق لفظ و تعریف ام الصبیان اختلاف است راوی میگوید صرع است که با تب هم محرقه یا بقیه تشنج عارض شود و در دبل پدید میآید و بعضی برینند که نوعیست از صرع که چون بکودکان لاحق شود بدین اسمی خوانند و حکیم ابو الفرج مفتاح میگوید که ام الصبیان مطلق صرع را گویند و از آنکه وقوع وی در صبیان بیشتر است بدین نام میگویند و سبب کثرت وقوع صرع صبیانی تا بالغ آگست که در مخرج ایشان رطوبت بسیار در اصل خلقت پس گاه باشد که هم در رحم پاک شود و گاه باشد که از دلادت بقروح راس او ادرام پاک گردد و پس اگر تشنج رطوبات فضلیه غلیظه در رحم اتفاق افتد و نرسد از دلادت بخرج او ادرام و قروح در مخرج و است که صرع واقع شود و همچنین صرع بسیار باشد که بی رسیدن وقت بلوغ خود بخود و زایل شود و بشرطیکه سورت بدیر زنده باشد از آنست که بعضی گفته اند که صرع شیر غرار را علاج نکنند اما اگر مادر در تشنج آن رطوبت جدید کند می شاید بجزیری که در خور وی بود و ظاهر است که با تشنج رطوبت بلوغ کودک را در مرض داشتن غلظان در است لیکن چندین توقف ضروریست زیرا که بسیار باشد که آن رطوبت واجب التشنج در رحم یا بعد از دلادت بسبب قروح و ادرام خلقت پذیرفته باشد و اندکی از آنکه باقی مانده باشد صرع آرد و در اندک مدت بکمال طوبت مانعی خود بخود منقضی شود و باید دانست که صاحب بسیار علامات تشنج است که ام الصبیان کودکان را عارض نمیشود مگر باجمعی و حرارت مزاج و زایل میشود باستعمال مبردات و اندک آنرا در صرع صفراوی شمرده و علاج واحد بیان کرده اکنون بجا که صرعی که بکودکان افتد بدین نام خوانند و لازم نیست که کودکان این صرع صفراوی دیگر تشنجند زیرا که بعضی جمال همین طبع که صرع که در بام الصبیان میسجی است و علاج این تشنجت بعلاج صفراست و آب ترید چسبید و دیگر استعمال نمیکند و بجا که بسیارند این معنی خطا محض است بلکه باید که استلال با عراض کنند و بحسب سبب در معالجه وی کوشند مثلاً اگر تشنج صفراوی بود در قرح اول در صرع صفراوی بکار برند و الاغیا چیزهای سرد و تر و نهی چکانند و شیر بز و دشتند و شیر مادر را نیت نیک و در جگاه شرب بارنده اگر علامات بلغم ظاهر شود و این بسیار افتد و بجز در صرع بلغمی است استعمال نمایند و هر چو که باشد و ایرادین و در معالجه تشنج سازند از سبب تشنج باختر باز دارند و هر چه مضرب بود چون آواز و دود و تفنگ مانند آن کودک را از استیلا آن محفوظ دارند و کند که چربا و دیگر که خوب غلیان صرع بوده باشد قیاد و ایرادلسا در مرض کاهنی نیز از اسما صرع است و صرع صبیانی که قاذون نیز گویند معنی قیاد بطلان

حسن حرکت است عیار اقلها مشتق است از اسم یرلس و معنایش ام الصبیان است و در وجه تسمیه صریح بکافی اخبار اختلاف است قال الطبرسی

والبواقي الفرج لان من المحرم وعين من يتكلم ويخبر بالكانات كاللهمان وقال القاضى العلامة انما سمى به لان الكنية كانوا يلقونها به بالكنية

[illegible]

و خایه نشود و دهاش کشاده ماند و ایضا انگوزه و چندید ترنم بایند و بیچین علی باشند در طلق او چکانند و ایضا گندش و غریق

پسیده و شمع قنصل و عصاره قنصل و طبل و شونیز و زنجبیل و مر و فرغیون و چند بیدستر هر چه از این دارد و به هم رسد بیا نیند و بسیارند و درختی

فانند و عود فاوانند مینی دود کنند و اگر بسایند در زنی و مسترد را باشد و این همه هر گشت که زد و در باقات آید و عود فاوانند که عود فصلیت الی

در مدح بار دگر یافته است تکریم کردن موجب یافتن است فائده بعضی طبعیان گفته اند که اگر عاقل قرصا بگویند و در معنی مصرع و مندا اگر

عطسه کنده اسید به شدن توان داشت و بعضی گفته اند که صرع که پس از رسیدن آدمی به سست پنج سال پدید آید و شخوذاً از آن شود فاسده اگر مزاج

و باغ بد باشد باجموع مرغی ست نرسن او سجد جمیع مسلمانان را در حفظ خود دارد و از جمیع نایابان چیزی را که در همه انواع مرغ مضرت

[illegible]

و دطعامهای غلیظ و گوشت جانوران بزرگ و شلغم و کرنب و گندم و توت سیر و پیاز و باقلی و عدس و حبّه تر با زبان دارد و جز بوی دهنه اما کرفس را

خاصیتی است که صرع را بچیناند و غسل کردن بآب گرم و باغ واسه است بکند و ماده را بچیناند آب سرد و اخلاط بپیشاند و دو کبه میوه ای تر و شیر

سهمه جانوران و هر چه از شیر سازند موافق است و هر چه بخار انگیزد چون پیش مرده این کارست و اعلی طبع را باغ برارد اما دارسی می دایسون دارد و در

سینه بزرگ - انبار باران و ماعوف آرد و زرد گاو را در سینه بزرگ و دوزی گوشت دو قطعه از روی سینه خورند این است بهترین و سخت تر باشد

خاصه اگر بسیار خفید و بر استملا خفیدین و بجوای نفط نیز مضرست و اگر بار زدن پیش مصروع درو کند صرع بجنباند و اگر گوشت نه بسیار خوردند

آن باشد که صرع تو کند و اگر پوست بز بخوشش اندر کشد و در آب شود صرع بچنانند و چیزهای خشم آور و غم آور خصوصاً اگر در آب باشد

ضرر دارد و بعضی اطباء در کار خود کشنیز رخصت داده اند اما هیچ میکوبید و انالا احمد با فصل و آن علمتی است که ناگاه نقد و بیکبار راه

سحر که از انواع بانه‌ها اید بجه سود و سائر بدن میرا سود و احسان می بجای باس رو در راه و راهات بر سر است دم دروس آید بر پا کرد و پیر
 رشت باز فناده لوده باشد که حرکت دم زدن نیز محسوس نشود و سکوت مشایب شود و در وقت در سکوت و دوتی با خراش فصل تفصیل گفته اند

و اما تا که سکوت لازم این مرض است بکینه کسی گشته و باید دانست که سبب کلی این علت آنست که یکبارگی در تنگی بطون شدنیۀ دماغ

سده افست تمام و کامل و مراد از بطون شریفه فضائی است که داخل مخ است و پوشیده همانند فضا عکیده داخل مخ است و فضا عکیده داخل مخ است

جانیست بر هر دو احد ازین اعضا لفظ الطیرین مطلق میباشند اما فضا را اصل حی که با این اسم شمس و قمر و کواکب و اجرام و غیره را
 میگویند و اما فضا را اصل حی که با این اسم شمس و قمر و کواکب و اجرام و غیره را میگویند و اما فضا را اصل حی که با این اسم شمس و قمر و کواکب و اجرام و غیره را میگویند

دوم آنکه دماغ منقبض گردد و از رسیدن سرمای شدید بر سر یا از الم و وجع سقط و ضرب غیر متورم یا از بخار فاسد یا از کیفیت رویه چنانچه در صورت دیگر

8

[illegible]

و انقباض طایف که مودی بکشد شود انقباض کامل است که از شدت فزونی شدن دماغ مجاری روح بتجسس و شدت شود و کند که استلزام از یکا که رسیده
انقباض بودی سکنه نیتادی و سولیت و اجتنابی و جفتی و قوت سبب بقراط میگوید آنست که اذکانت قوتی که تیرا اذکانت ضعیفه لم یسئل بحدوثها
نشان جسمی و سولیت آن و شوری و آسانی و دم زدن است اما پدید آمدن کف در دهن علامت عاجزی قوت باشد و از ارکلت صعب تر بود کف آن
تر خور کند و دم زدن و شوری که کلبق او بریزد از بینی بیرون شود و دماغ را که در دهن و جالینوس گفته که هر که بقتد و حسن حرکت او باطل شود اندر سکنه باشد
بگویند ممکن است که اندر سبات بود و فرق در سکنه و سبات و سکنه وجود در وجود و در لوط سست و انقباض تقدم آتش سکنه که در دهن و طین و خمرات
شاید حال و سیت دهر که در تمام بدن اختلاج افتد پس در سکنه زود و هلاک شود که این سکنه را بحسب سبب جنسیه که است بدو قسم بیان کنیم مستلماً
و انقباضی قسم اول در سکنه استلانی و این بر شوق است نوع اول آنکه آتاس دماغ نبکشد بخوابد و بود یا جاره علامت و علاج این از تفصل
سرسام باید جیست و باید دانست که در سکنه در می ناگاه می افتد نخستین اعراض سرسام غیری می آیند بعد سکنه می افتد مثلاً قرص طین و شیر غریبی
شود و سکنه باشد که سبب دم سقط یا ضرب باشد و با بچه سقطه در می بی بی بختی باشد و تقدم سرسام یا سقطه و ضرب مؤثر شایسته نسبت نوع دوم
و ناگاه و بسیار غلیظ اندر تجویف و منفذهای دماغ افتد و اگر چه آتاس کند اما راه فرو آمدن قوت حسن حرکت بیند و این را بنام کثرت استلزام و استلزام
نوع سوم آنکه خون در بدن غالب باشد و گمانه شربانیهای بهترین پر شوند و تجاویف و شریان دماغ محتلی گردند و نهیمی که راه بر آمدن قوت روح حیوانی
از دل سوئی دماغ و راه فرو آمدن قوت روح انسانی از دماغ سیمه اند اما سسته شود و حرکت شویانیها فرو آید و دم زدن باطل گردد و سیمه اندام
شود و سکنه افتد و بعضی این را خفان قلبی گویند و بدانکه اگر چه علامات و علاج بحسب سبب با ذکر یافته اما در اینجا نیز گفته می آید مثلاً اگر ماده غلیظ
علامتش تزلزل بدن و بیاض از کثرت بزاق اما بودن غلیظ یعنی خره نشان جسمی و بعضی این بر دو وجه یکی آنکه در انوقت که سینه
دوم آنکه بعد از افاقت بکار برند اما آنچه در انوقت کنند آنست که نخستین ماده را بشایات و حقیقه منجذ به از دل پس دماغ گرمی رسانند و
باشد که قبل از حقیقه بهتر لطیفه و حقیقه مطلوب شود و در سیر نخستین دماغ آنست که مشک سداب قرص بویند و گذارش و فلفل چند بیدستر
بار یکسانیده در مینی و منو و نطول مناسبه استعمال نمایند و کنگره یا سبب یا رطب بکار برند اگر موی سر سبزند و چند بیدستر و فلفل هر دو بسیارند و با سکه گرم کرده
حالا کنند دماغ را گرم کنند و سبب ترین نماید پس آنست که قطعه نمک گرم کرده یا خشت گرم کرده بر سرشند یا کلاه نمک بپوشانند و خنک آهنگ خوب گرم کرده
بالای کلاه گذارند و در نخستین غلیظ بیشتر که شعله و میجیات فی استعمال نمایند یعنی پر مرغ بروغن چرب کنند و در ایای ریح فیه که آلوده کلین اندر
تاقی آید اگر چه فی نیاید نیز خالی از الفتح نخواهد بود و تا که روغن سوسن بسیار آید پر مرغ بروغن و دیگر چرب که کنند که بغایت مضبوط و قوی و سکنه بلغمی شود و سینه
اشیاست خاصه اگر در فم معده استلزام بود و روغنهای حاره چون روغن سداب سوسن مانند آن که با بوم کم کپاشته باشند و اگر کم بر سره با گردن
دوره های پشت ببالند و تریاق کبر و مشرو و دیوس در حلق ریزند با مار لعل مزوج ساخته هر حیل که تواند و اگر تریاق و مشرو و دیوس
حاضر نباشد در بلخ را زایان و انیسون و کدو و تخم جنجبین حل کنند و در حلق ریزند و صفت حقه حاشا و شبت و برنجاسف و قنطور ریون سداب
یا بل بیدار خیر نیم کوفته و تخم کرفس حله را بپوشانند و صافی نمایند پس شکر سرخ و مری و روغن زیت بیا میزند و مثل و تر بد و بود و ارغنی
شحم خطل و تخم ناسردار و نموده حقه کنند اما در سیر پس نه افاقت آنست که ناز و زچارم یا سفوف یا چهار دم گذارند و بحسب قوت ماده
هرگز در زیتیه توجه نکنند لیکن بر نفع هر روز جلای از انیسون و ناز و زبانه و گاو زبان هر یک سدوم و کلکسین دم توان انداخته خود آب یا یک
یا تینو باید ساخت زیرا که در دهن چینی مانند آن یا کرده محمد زکریا میگوید باید ساخت را انداخته و فلفل و قنطور سخت سودمند یافتند با دود و

[illegible]

[illegible][illegible]

که سبب اعصاب نخاعی یک شش باشد درین حالت نیمه بدن در طول مسترخی میگردد اما اعضای سر بسیار است پیدا شود و باشد که پوست رو حذر شود
از بهر آنکه عصب حس روی از نخاع رسیده است و از مهره گردن بیرون آمده کما قال صاحب الذخیره و نزدیک بعض فالج آنست که استرخای در نصف
بدن افتد طولی است سلامتی اعضا و وجه کما ذکر آنرا که در نیمه سر نیز شریک باشد فالج مع لقوه می نامند و خلج می خوانند کما قال صاحب الکامل و
گاه باشد که سبب اعصاب نخاعی هر دو شش باشد و درین صورت تمام بدن منطوچ میشود و بجز اعضا بر و این نوع استرخای را بنیان البولیاگوئین
درین استرخای صافی تواند کرد پوست روی شش و کما ذکرنا انفا و پوشیده نیست که برگاه استرخای عام باشد سبب منابت همه اعصاب و باقی همه منابت
اعصاب نخاعی باشد سبب بود و اینها باید دانست که قدما در فالج و استرخای منفرق نکرده اند و علی سبیل الترادف استعمال نموده اند و سبب کلی
اندرین علت درست یکی آنکه قوت روح حساسه محرکه اندر اعصاب عضلات که آنکه وی است گذر نیاید سبب که در وی قناده باشد یا سبب
عصب دوم آنکه اگر چه سده مانع انفوذ نباشد یا مطلق سده نبوده باشد و قوت های مذکور که نمیکنند لیکن بعضی اعضا از اثر آن قوتها منفعل نگردد
بسبب قوع قضا و در مزاج آن اعضا موجب قنایه یا گرمی است یا سردی یا تری یا خشکی لیکن کمتر باشد که حرارت حس حرکت باز دارد و کما
میست چنانچه حال بد قوی گواهی میدهد که با وجود استیلا ی حرارت و پوست بر اعصاب حس حرکت بر جای باشد یا یک افراط حرارت و بیوچ
باشد که مانع حس حرکت تواند شد اما شری مندر مزاج روح است گوهر روح را زود کشف کند استرخای شش شری قوی بود بیشتر از یک عضو تجا و زنگنه
علی و علی آسان باشد بقضاد و روغنهای گرم نائل شود و تری است اما آغشته کند و یغما و عصبها را بر هم نشاند و گوهر روح را غلیظ و تیره سازد و قوتها را
فرو بردن عصبها و عضلهها باز دارد و مزاج را مستعد قبول سردی کند که مندر مزاج روح است پس معلوم شد که سبب استرخای اندر یک شش بدن یا اندر
اندر همه افتد سده است سبب بر یز شدن عصب با سده علی اعم هفت یکی آنکه عضوی را به بنده چنانچه جاری عصب که راه فرد آمدن قوت حساس
و محرکه است بسته شود و آن عضو بدین سبب بحسب حرکت گردد و این سده عارضی است چون بند کشا ایند نائل شود دوم آنکه دوطبق غلیظ از مزاج اندر عصبها
افتد پس قوتها بسته شود یا بیدار است که غلیظ قوام این طوبت بدان درجه نباشد که در جرم عصب فذ نتواند شد زیرا که اگر چنین بودی استرخای فساد ی
چنانچه فضل تشیع بقضیل گفته اند لیکن میز اندر آنجا ماده مختلف القوام بودیم استرخای پیدا کرد بعضی و هم تشیع در بعضی دیگر بهر آنکه هر چه قوی بود در جرم عصب
نافذ شود و هر چه غلیظ است در طول بجا برود و در عرض منفراید و در استرخای سوم آنکه اندر نخاع یا اندر اعصاب دیگر آس را بارید یا بدین آس
الغضای و منفذ قوتها بگیرد چهارم آنکه بر اصل عصبی یا فربه برسد و بدین سبب عصب رذ شود و منفذ قوتها بسته گردد و پنجم آنکه مهره از مهره های گردن
یا از مهره های پشت از جای بلغزد و بدین سبب منفذ قوتها بسته شود لیکن باید دانست که اگر مهره را بر آس یا چپا میل کند سبب بسته شدن منفذ انضغاط
زیر آنکه که منفذ عصب بر بیاوی مهره است و چون مهره بدان جانب نائل شود عصب که از نخاع رسیده است فساد میگرد و بالضروره منفذ بسته میشود
و اگر مهره را پیش یا پس میل کند سبب بسته شدن منفذ درین صورت نموده اعصاب است نه انضغاط آن ششم آنکه عصب منقبض شود و از یک کشف یا از فرط
غلظت جوهر عصب متفهم آنکه عضوی از جگانه متخلع شود بسبب رخی یا داخلی چون رطوبت از جبهه تر کند یا با آنرا که هر دو طرف عضو منفصل از وی مربوط
و بالضروره منفصل جدا شود و هر چه که باشد سبب انقباض عصب که منقبض شود علامتها باید دانست که از قوام استرخای انقباض عصب فترت پوشیده
تر میباشد اما اگر عصب از رون تر بود نشان منقبض عصب آنست که منقبض و قوع سقط یا فربه بکبارگی عضوی است شود اما انقباض پس از وقوع سقط
یا فربه حادث شود و در زمان طویل نشان تورم عصب و ایضا هیچ دو منفذ نداشتن از علل منقبض است و لا علاج که در استرخای درونی از مندر اعصاب
و جبهه و از منقبض آن دانست پس گرم گرم بود و وجه بیشتر شبیه گرم و در اگر در سرد سرد و در کمتر و گرم تر و کما که اگر اس صلیب و کما که توان دانست

فرد در وقت
نمونه در وقت سبب در وقت
نمونه در وقت سبب در وقت
نمونه در وقت سبب در وقت
نمونه در وقت سبب در وقت
نمونه در وقت سبب در وقت
نمونه در وقت سبب در وقت
نمونه در وقت سبب در وقت
نمونه در وقت سبب در وقت
نمونه در وقت سبب در وقت

فرد در وقت
نمونه در وقت سبب در وقت
نمونه در وقت سبب در وقت
نمونه در وقت سبب در وقت
نمونه در وقت سبب در وقت
نمونه در وقت سبب در وقت
نمونه در وقت سبب در وقت
نمونه در وقت سبب در وقت
نمونه در وقت سبب در وقت
نمونه در وقت سبب در وقت

نمونه

[illegible]

五

19

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

از عرش آرد این انگاه است که در پوست و پوست فطریه بود زیرا که هرگاه از حرارت عصب فوج آن طوبت بگردد و از آن جا بگاه ببرد آن کبد و عضله را بر
 عصب بدید و عصب که بعضی جوانان در هنگام تربیت جمیع اعضاء این قبیل است علاج آنچه از پس بیاورند پس از آنکه تبیت دل و دماغ مشغول شوند و آنچه از
 از پس جمیع اعضاء برش ترک جمیع است خاصه بر اعضاء پس از آن بر تقویت هر چه در باب قوت باهتدار که ضعف گفته شود بکار بر بند و آنچه از اعراض نفسیه
 در برش است که بر پوست کین ازان حاصل آید بخیال که در جوی و امید واری و تحقیر و مانند آن هر چه شایسته آن سبب باشد و آنچه هنگام قرب جمیع
 اعضاء برش تقویت خلاف فردنی است فوج دوم آنکه از ضعف آله حرکت آمد و این بر سه گونه است یکی آنکه سو مزاج بار و عارض شود بحدی که سبب عصب
 از روح متاثر نشود چنانچه باید و مسترخی گردد و عصب با شتر خا غیر تام زیرا که درین صورت قوت محرکه اعتدال را جذب می تواند کرد با علی ما یصعب کما دلت
 داشت پس آن عضو منجذب به شغل طبیعی میگردد و بالضرورت در حرکت جاذبه قوت محرکه و در حرکت متضاده حرکت متضاده نقشه بخلاف نایج که
 شتر خا تمام است و قوت محرکه بر جذب اعضاء قدرت ندارد و در عصبه پدید می آید تا که قوت بر جذب اعضاء قادر نباشد مع ضعف اعضاء از قبیل
 سو مزاج بار و دست عصبه که بران و مشامخان را افتد و در عصبه که از افراط نوشیدن آب بنایت سرد و از نوشیدن در غیر وقت واقع شود و نشین
 آب در غیر وقت است که در حالت باشد یا باضت یا بعد جام خامه اگر شکم می باشد اتفاق افتد و در عصبه که از بسیاری شرب شراب حادث گردد و قال
 الاسباب العلل بالاکثار منبل من جمیع الاعدیه حارة کانت اوبارة یبر المزاج باخفا و الحرارة الغریبه و اجاد و اغر با کما خطب الکثیر علی لانا العاکل
 فی ضعف العصب و الروح و القوة عن تحریک الاعضاء علی المجرى الطبیعی و يحدث الرعشة و الاسترخاء و غیرهما من لعل الباروة و در صدر
 این امراض از شرب شراب کثیر و جوهر دیگر نیز بیان کرده و خونی عن تطویل منبسط آن نه نموده آنکه از استلا و ناگواریدن طعام و ریاضت ناکردن اندر عصب
 افتد غیر تام از اخلاط غلیظه لزوجه و بد نسبت محرکه تا منافذ شود قدری که نفوذ کند عصب را ببالا کشد و از آنکه قلیل المقدار باشد نتواند حفظ نمود
 بالضرورت عصبه ثقیل طبیعی خود و ثقل خلط غلیظه که در آنجا ممکن است پیوسته مایل بفعل بود و ازین دو حرکت متضاده عصبه پدید آید و علائق سو مزاج
 بار و دست و اعصاب در فالج و کما یقته است علاج آنچه سبب خلط بود مستغرق سازند ماده را بتدریج و رفیق مثلاً نخستین بار الاصول و دهند بعد حب شرب
 و بعد ایا رجات و تدبیر فنی استقرغ در امراض سابق منجم مستقیم گفته شده است بهر تقدیر چه از ازاد و غیره قویه و استقرغ قویه ضروری است
 کما قالوا یجب الاخر فی الرعشة عن ملاد و تیه و الاستقرغ القوی لان کل هذه کلل القوة و یضعفها و یزید فی الرعشة و این حکم در سایر امراض
 عصبیهست چنانکه بالا بار باز ذکر یافته و مالمیدن روغن قسط و روغن زیت و در طنج ضیاع یعنی گفتار آن و اگر گلب یعنی خرگوشها شستن و در طنج بکار
 است نیز گویند خاک کردن و بمیاه حاج غسل نمودن و عفنور انچش کردن و مالمیدن همه مقید است فان هذه کما تجلب الموضع و اکثره او یخینه فیور
 الیه حرکت و معنی میاه حیات در ضیاع سا فوج گفته شد آنچه از سو مزاج بار و بود بهر تبدیل مزاج هر چه در مادی است بکار بند مگر متفید که این نوع محتاج بان
 نیست مخلوطه عن لاده اما آنچه از شراب بود تدبیرش است که یکبارگی دست از خوردن باز دارند و روغن گل یا مورو یا اندکی سرکه آمیخته بهر سر تندند
 اعتدیه بهر چه خون را غلیظه کنند تا اول کند چون که نب عده می مانند آن و مغز خرگوش بریان کرده اندرین علت سودا و دوسوم آنکه خشکی غلبه کند بر عصب
 و بد نسبت در حرکت فرمانبرداری نکند چنانچه باید و علامت این تقدم اسباب مختصه است و لا غری فی تفتش عضله دی شاد بودن و اینها از نشان این قسم
 است که بر روی خشک شود و باد جو آن دران عصبه که از ریشد اما توان دانست که خشکی بنایت در جو بود و موجب عصبه میگردد و بدلیل ان المدقوق مع غلبه
 بنفان عالی یقش الا فی الاثنا علاج در طبیب کوشد بدینچه در تشنج یا پس کوشد فوج سوم آنکه از ضعف قوت و از ضعف آلت افتد و این
 چنان باشد که عصب متاثری شود از اسباب خارجی یا داخلی خارجی چون بر دشتید و افتادن زخم یاگزیدن حیوان زهر دار و در عصبه و عضله

و عصبه که بعضی جوانان در هنگام تربیت جمیع اعضاء این قبیل است علاج آنچه از پس بیاورند پس از آنکه تبیت دل و دماغ مشغول شوند و آنچه از
 از پس جمیع اعضاء برش ترک جمیع است خاصه بر اعضاء پس از آن بر تقویت هر چه در باب قوت باهتدار که ضعف گفته شود بکار بر بند و آنچه از اعراض نفسیه
 در برش است که بر پوست کین ازان حاصل آید بخیال که در جوی و امید واری و تحقیر و مانند آن هر چه شایسته آن سبب باشد و آنچه هنگام قرب جمیع
 اعضاء برش تقویت خلاف فردنی است فوج دوم آنکه از ضعف آله حرکت آمد و این بر سه گونه است یکی آنکه سو مزاج بار و عارض شود بحدی که سبب عصب
 از روح متاثر نشود چنانچه باید و مسترخی گردد و عصب با شتر خا غیر تام زیرا که درین صورت قوت محرکه اعتدال را جذب می تواند کرد با علی ما یصعب کما دلت
 داشت پس آن عضو منجذب به شغل طبیعی میگردد و بالضرورت در حرکت جاذبه قوت محرکه و در حرکت متضاده حرکت متضاده نقشه بخلاف نایج که
 شتر خا تمام است و قوت محرکه بر جذب اعضاء قدرت ندارد و در عصبه پدید می آید تا که قوت بر جذب اعضاء قادر نباشد مع ضعف اعضاء از قبیل
 سو مزاج بار و دست عصبه که بران و مشامخان را افتد و در عصبه که از افراط نوشیدن آب بنایت سرد و از نوشیدن در غیر وقت واقع شود و نشین
 آب در غیر وقت است که در حالت باشد یا باضت یا بعد جام خامه اگر شکم می باشد اتفاق افتد و در عصبه که از بسیاری شرب شراب حادث گردد و قال
 الاسباب العلل بالاکثار منبل من جمیع الاعدیه حارة کانت اوبارة یبر المزاج باخفا و الحرارة الغریبه و اجاد و اغر با کما خطب الکثیر علی لانا العاکل
 فی ضعف العصب و الروح و القوة عن تحریک الاعضاء علی المجرى الطبیعی و يحدث الرعشة و الاسترخاء و غیرهما من لعل الباروة و در صدر
 این امراض از شرب شراب کثیر و جوهر دیگر نیز بیان کرده و خونی عن تطویل منبسط آن نه نموده آنکه از استلا و ناگواریدن طعام و ریاضت ناکردن اندر عصب
 افتد غیر تام از اخلاط غلیظه لزوجه و بد نسبت محرکه تا منافذ شود قدری که نفوذ کند عصب را ببالا کشد و از آنکه قلیل المقدار باشد نتواند حفظ نمود
 بالضرورت عصبه ثقیل طبیعی خود و ثقل خلط غلیظه که در آنجا ممکن است پیوسته مایل بفعل بود و ازین دو حرکت متضاده عصبه پدید آید و علائق سو مزاج
 بار و دست و اعصاب در فالج و کما یقته است علاج آنچه سبب خلط بود مستغرق سازند ماده را بتدریج و رفیق مثلاً نخستین بار الاصول و دهند بعد حب شرب
 و بعد ایا رجات و تدبیر فنی استقرغ در امراض سابق منجم مستقیم گفته شده است بهر تقدیر چه از ازاد و غیره قویه و استقرغ قویه ضروری است
 کما قالوا یجب الاخر فی الرعشة عن ملاد و تیه و الاستقرغ القوی لان کل هذه کلل القوة و یضعفها و یزید فی الرعشة و این حکم در سایر امراض
 عصبیهست چنانکه بالا بار باز ذکر یافته و مالمیدن روغن قسط و روغن زیت و در طنج ضیاع یعنی گفتار آن و اگر گلب یعنی خرگوشها شستن و در طنج بکار
 است نیز گویند خاک کردن و بمیاه حاج غسل نمودن و عفنور انچش کردن و مالمیدن همه مقید است فان هذه کما تجلب الموضع و اکثره او یخینه فیور
 الیه حرکت و معنی میاه حیات در ضیاع سا فوج گفته شد آنچه از سو مزاج بار و بود بهر تبدیل مزاج هر چه در مادی است بکار بند مگر متفید که این نوع محتاج بان
 نیست مخلوطه عن لاده اما آنچه از شراب بود تدبیرش است که یکبارگی دست از خوردن باز دارند و روغن گل یا مورو یا اندکی سرکه آمیخته بهر سر تندند
 اعتدیه بهر چه خون را غلیظه کنند تا اول کند چون که نب عده می مانند آن و مغز خرگوش بریان کرده اندرین علت سودا و دوسوم آنکه خشکی غلبه کند بر عصب
 و بد نسبت در حرکت فرمانبرداری نکند چنانچه باید و علامت این تقدم اسباب مختصه است و لا غری فی تفتش عضله دی شاد بودن و اینها از نشان این قسم
 است که بر روی خشک شود و باد جو آن دران عصبه که از ریشد اما توان دانست که خشکی بنایت در جو بود و موجب عصبه میگردد و بدلیل ان المدقوق مع غلبه
 بنفان عالی یقش الا فی الاثنا علاج در طبیب کوشد بدینچه در تشنج یا پس کوشد فوج سوم آنکه از ضعف قوت و از ضعف آلت افتد و این
 چنان باشد که عصب متاثری شود از اسباب خارجی یا داخلی خارجی چون بر دشتید و افتادن زخم یاگزیدن حیوان زهر دار و در عصبه و عضله

[illegible]

و این خبر می رسد که
 در دوازدهم اسباب جنگی
 باشد در یک روز تمام بین
 و شی که خبر من باشد پس
 است و ظاهر من باشد و این باشد
 که خبری که غالب در تمام است
 باشد خبر می رسد که
 و شی که خبر می رسد که
 و شی که خبر می رسد که
 و شی که خبر می رسد که

این در این ظاهر است اما در امتلا بر آنکه ماده غلیظه و خام است هیچ چیز متجرب نمیتواند در بران خلمان ماده استرخاک زمین است بحدی که در بران
 بزاق علاج انچه در تشنج یا اسهال یا استسکالی است تدبیر این نوع لقوه بسبب همین است و ایضا در لقوه تشنجی خواکیش بپوشیده خواهد استلا تمکید که با دست
 مرغی چون خرده باب گرم تر کرده و شانات بر غنما پر کرده و تدبیر بر غنما تمکیم بغایت مفید است و باقی علاج لقوه تشنجی که پیش استلا بود بدین بیان
 که در لقوه سرخالی آید شط و انداختن لاسان لم تمیز بیند ما فان العلق تشنجی و آید است که تا چهار روز یا هفت روز نگذرد و بیمار را به علاج نمیدانند لیکن اگر
 طبع خشک بود و روز دوم بحقنه نرم طبع را روان کشود و اگر با لقوه علی است که قدیمه مسکه بودی چندین بار شستافت و بحقنه تیز یا مسهل قوی استفراغ باید کرد
 بی قیاس و این ضابطه گویا شتر خانیه را باید داشت و فوائد دیگر در قسم استرخاک آید در لقوه تشنجی و استسکالی نیز ملحوظ دارند و امر متوقف علاج باقی
 تا چهار روز در اجاست که علت منعیف بود و توقف تا هفت روز در آن موضع که علت قوی باشد و با لقوه نقل سرودن که در حواس را بود و نیز وقت
 استفراغ بر آنکه ماده لقوه بهیچ تشنج بود یا استرخافی حد ذاته باج و مساکست لهذا دفعه واقع میشود و با وجود آن در هنگام تهدا بواسطه عدم دفعی که غیر مستعد میباشد
 مانع و دارا اگر ماده حرکت دهند بتواند که ماده نه بر یک و بسوکل ریزد و خجالتا که ساز و نسوی تشنجی از علاج ریزد و بفالج انجام دیا بسوکل چون شریفه و مانع توجه کنند
 مسکه آرد یا تمکید اجناس اسباب علیا که مسکه است اللقوه کثیرا میزند و بعد از این ای مسکه و افلاج غنیفی ان سید ابیطیف الخلط و اعدا و اس
 چنانچه آید در اینجا که اسهال کردن سبب شود هر چه مناسب است اس بود بکار بر برد قسم دوم در لقوه استرخالی و این چنان باشد که عصبها و عضلهها بجا
 بسبب تشنجی قوی که از دماغ فرواید تر و غشیه است شود و مجاری ح سده گردد و به انصبج است که ان انما صاست شود و اندامها فرو آورده و غشیه گردد لکن لقوه
 تشنجی بیشتر باشد و استرخالی کمتر و علامت این است که کوزه دبان مسترخ و جعیت الحركات گردد و پوست جبهه وی و عضلای آن طرف ترنجیده نباشد بلکه
 نرم بود و بکار برین چشم آن سمت فرد آمده تر باشد چنانکه با یکا با وی نرم شد مشک از ان چشم سائل بود و حواس کند و کند باشد خصوص لقوه و اگر چه فرق تشنجی و
 استرخالی ظاهر من الشمس لکن هر زیادتی تحقیق فرق دیگر نوشته می آید و ان است که جالینوس میگوید و رزی است که بر بیان کام گذرد و جدائی هر چه استخوانهای
 رو که بستان و از اندرون دبان غشا تنگ پوشیده و این در زبان غشا بیکدیگر پیوسته است پس که لقوه استرخالی پدید آید در تشنجی که استرخا بود غشا کام همان
 طرف مسترخ و آورده و متغیر اللون و ذی رطوبه بینماید و دیگر مسلمات بر حال خویش نیاشد و طریقه دیدن آنست که طبیب بنگشت بر زبان را منهد تا
 زبان را تر نشیند پس کام او نظر کند اگر در غشا جانی استرخا و بچگفته شد پیدا باشد کام که لقوه استرخالی است و اگر غشا جال خویش بود و دیگر عرض تشنجی گفته شد
 از ترنجیدگی پوست پیشانی و من منا ظاهر باشد کام نماید که لقوه تشنجی است و ایضا در استرخالی یک قطعه حرکت نمیکند و در تشنجی حرکت میکنند لکن با یکا
 و وی منطبق نمیتواند شد علاج تا روز چهارم یا هفتم در گذرد از او و بچر ما الاصول که بچنین بروری یا عضلی یا عصبی است یا عصبی باشد هیچ نمهند و از اغذیه
 هر چه لطیف و معتدل و دتری و خشکی بود چون خود آب و عنایت نمایند آن اختیار کنند و هر چند که از آب طعام خود را بازدارد و بهتر باشد و ایضا از انچه طوبه را گرم
 چون آبین و کبوتر و بچه و مانند آن دست کشیده دارند خصوص در تشنجی اما مارا جسل باک نیست هم از اول روز میتوان و ادلان حرارتی یکسیر ناما لیکن
 مارا جسل که تا چهار روز میزند ساده باشد یعنی با دویه حار مخرج نباید کرد و از غرغره و عطسه کردن نیز تا انقضای آن ایام قبل از تمقیه اجتناب
 واجب اند زیرا که غرغره و عطسه ماده دیگر را موضع علت کشف ماده را که انجا باشد و خام بود و دفع نمواند کرد و کذا که بهر دار و غیر از این است و انچه در کتاب
 بهر که هر لطیف تر باشد از ماده تحلیل کند و باقی را علیا و سر ساد پس و تر است که صبر کنند تا ماده که موضع علت میل کرده است ممکن پذیرد و درین اثنا
 خبر بدان شغل نباید بود که ماده مدد دنیا بر وقت بر جانم و لاجلان که ایام محموده در گذرد و ماده نهج یافته باشد ترنجید بدن استعمال نماید صوب و
 دیار جات که در فالج ذکر یافته است و این همه تدبیر فنی گفته چنانچه در ابواب گذشته بکرات ذکر یافته و پس از آنکه از تمقیه بدن خاطر جمع شود ترنجید

قد علاج لقوه تشنجی و استرخالی
 انچه در تشنج یا اسهال یا استسکالی است تدبیر این نوع لقوه بسبب همین است و ایضا در لقوه تشنجی خواکیش بپوشیده خواهد استلا تمکید که با دست
 مرغی چون خرده باب گرم تر کرده و شانات بر غنما پر کرده و تدبیر بر غنما تمکیم بغایت مفید است و باقی علاج لقوه تشنجی که پیش استلا بود بدین بیان
 که در لقوه سرخالی آید شط و انداختن لاسان لم تمیز بیند ما فان العلق تشنجی و آید است که تا چهار روز یا هفت روز نگذرد و بیمار را به علاج نمیدانند لیکن اگر
 طبع خشک بود و روز دوم بحقنه نرم طبع را روان کشود و اگر با لقوه علی است که قدیمه مسکه بودی چندین بار شستافت و بحقنه تیز یا مسهل قوی استفراغ باید کرد
 بی قیاس و این ضابطه گویا شتر خانیه را باید داشت و فوائد دیگر در قسم استرخاک آید در لقوه تشنجی و استسکالی نیز ملحوظ دارند و امر متوقف علاج باقی
 تا چهار روز در اجاست که علت منعیف بود و توقف تا هفت روز در آن موضع که علت قوی باشد و با لقوه نقل سرودن که در حواس را بود و نیز وقت
 استفراغ بر آنکه ماده لقوه بهیچ تشنج بود یا استرخافی حد ذاته باج و مساکست لهذا دفعه واقع میشود و با وجود آن در هنگام تهدا بواسطه عدم دفعی که غیر مستعد میباشد
 مانع و دارا اگر ماده حرکت دهند بتواند که ماده نه بر یک و بسوکل ریزد و خجالتا که ساز و نسوی تشنجی از علاج ریزد و بفالج انجام دیا بسوکل چون شریفه و مانع توجه کنند
 مسکه آرد یا تمکید اجناس اسباب علیا که مسکه است اللقوه کثیرا میزند و بعد از این ای مسکه و افلاج غنیفی ان سید ابیطیف الخلط و اعدا و اس
 چنانچه آید در اینجا که اسهال کردن سبب شود هر چه مناسب است اس بود بکار بر برد قسم دوم در لقوه استرخالی و این چنان باشد که عصبها و عضلهها بجا
 بسبب تشنجی قوی که از دماغ فرواید تر و غشیه است شود و مجاری ح سده گردد و به انصبج است که ان انما صاست شود و اندامها فرو آورده و غشیه گردد لکن لقوه
 تشنجی بیشتر باشد و استرخالی کمتر و علامت این است که کوزه دبان مسترخ و جعیت الحركات گردد و پوست جبهه وی و عضلای آن طرف ترنجیده نباشد بلکه
 نرم بود و بکار برین چشم آن سمت فرد آمده تر باشد چنانکه با یکا با وی نرم شد مشک از ان چشم سائل بود و حواس کند و کند باشد خصوص لقوه و اگر چه فرق تشنجی و
 استرخالی ظاهر من الشمس لکن هر زیادتی تحقیق فرق دیگر نوشته می آید و ان است که جالینوس میگوید و رزی است که بر بیان کام گذرد و جدائی هر چه استخوانهای
 رو که بستان و از اندرون دبان غشا تنگ پوشیده و این در زبان غشا بیکدیگر پیوسته است پس که لقوه استرخالی پدید آید در تشنجی که استرخا بود غشا کام همان
 طرف مسترخ و آورده و متغیر اللون و ذی رطوبه بینماید و دیگر مسلمات بر حال خویش نیاشد و طریقه دیدن آنست که طبیب بنگشت بر زبان را منهد تا
 زبان را تر نشیند پس کام او نظر کند اگر در غشا جانی استرخا و بچگفته شد پیدا باشد کام که لقوه استرخالی است و اگر غشا جال خویش بود و دیگر عرض تشنجی گفته شد
 از ترنجیدگی پوست پیشانی و من منا ظاهر باشد کام نماید که لقوه تشنجی است و ایضا در استرخالی یک قطعه حرکت نمیکند و در تشنجی حرکت میکنند لکن با یکا
 و وی منطبق نمیتواند شد علاج تا روز چهارم یا هفتم در گذرد از او و بچر ما الاصول که بچنین بروری یا عضلی یا عصبی است یا عصبی باشد هیچ نمهند و از اغذیه
 هر چه لطیف و معتدل و دتری و خشکی بود چون خود آب و عنایت نمایند آن اختیار کنند و هر چند که از آب طعام خود را بازدارد و بهتر باشد و ایضا از انچه طوبه را گرم
 چون آبین و کبوتر و بچه و مانند آن دست کشیده دارند خصوص در تشنجی اما مارا جسل باک نیست هم از اول روز میتوان و ادلان حرارتی یکسیر ناما لیکن
 مارا جسل که تا چهار روز میزند ساده باشد یعنی با دویه حار مخرج نباید کرد و از غرغره و عطسه کردن نیز تا انقضای آن ایام قبل از تمقیه اجتناب
 واجب اند زیرا که غرغره و عطسه ماده دیگر را موضع علت کشف ماده را که انجا باشد و خام بود و دفع نمواند کرد و کذا که بهر دار و غیر از این است و انچه در کتاب
 بهر که هر لطیف تر باشد از ماده تحلیل کند و باقی را علیا و سر ساد پس و تر است که صبر کنند تا ماده که موضع علت میل کرده است ممکن پذیرد و درین اثنا
 خبر بدان شغل نباید بود که ماده مدد دنیا بر وقت بر جانم و لاجلان که ایام محموده در گذرد و ماده نهج یافته باشد ترنجید بدن استعمال نماید صوب و
 دیار جات که در فالج ذکر یافته است و این همه تدبیر فنی گفته چنانچه در ابواب گذشته بکرات ذکر یافته و پس از آنکه از تمقیه بدن خاطر جمع شود ترنجید

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

5

[illegible][illegible]

فصل دیگر بیان نماید از چهار جنس کی سود نراج مانع است دوم باد و سوم تفرق الاتصال چون حمایت در شیا و اما سها چارم چایر یا که ترکیب خوا چشم از جنس
اول چون نوزاد چشم مانند آن علاج نیز بر چهار جنس است کی تبدیل مزاج ساده و دوم تنقیه سوم تدبیر تفرق الاتصال چارم صلاح جنس چشم و اکل کردن آنست
که در ترکیب جزا چشم انتقال تبدیل مزاج مانع بدار و کفنه که مندرج غریب و غلظا اگر گرم بود آب غلبه الشلب آب کاسنی آب کاهود و گلاب سپیده که تخم مرغ و نان
آن استعمال نمایند و اگر سرد بود مشک و امیران و صج و فلفل مانند آن بکار برند و اگر تر بود عسل و دی بوی تیا و قلیما و مانند آن کنند و اگر خشک و دندروی بشیر مغز باد
سوده و سپیده تخم مرغ و آب بنول و مانند آن نمایند و در اخذ اشیر بنیز حبس بپسین رعایت مرغی دارند **فصل** در باد که استفرغ داده چشم بر صفت
و جود آن کردی که طعام و شراب کمتر و ستر و ستر و سرد و نازا شیار و بر گوشت خارا انگیز بر پهنیز و دوم آنکه اگر تن محتلی باشد نخست تن را از خلط باد
سوم آنکه دماغ را با دویه منقیه پاک نمایند و حجامت کردن و رگ تیفال و دیگرها که اندر سرست کشادن اندرین باب مفید است چارم آنکه ماده را از رگ
فرگشت بعد از آن تا از چشم باز گردد و بهر آنکه نزدیک ترین راه نیست و بدانکه اگر چه استعمال عکوسات در تنقیه چشم اثر تمام دارد اما تا آنست تن پاک
نکند و تا ماده فرا نگیرد این علاج منقبول نباشد که نصرت پنجم آنکه رگ گوشه چشم بکشاید ششم آنکه بجزریای مرغ یعنی اشک و ماده را از چشم فرو مالانند و در
استعمال سعات و اندک چشم نیز تقدیم تنقیه شش است تا از ضرر این باشد اما آنجا که بدن پاک باشد هیچ ضرر ندارد و پنجم آنکه اگر ماده از عضو چشم بی آید آن عضو را
از آن ماده پاک کنند و بهر آن عضو ششول گردند **علاج** تفرق الاتصال بدار و پاک کنند که تری کشند و خشکی صعب بغیر آید و سوزاننده باشد چون سوز
از عفران و قوتیا و اسفیداج و شادنج حدی و صبر و مانند آن و بهر آنکه سرد و آنکه نراج او به نراج چشم سخت مانند است چشم را زیان دارد و هر چند کی مخالف
و سست ازین نوع است که یاد کرده آید سود دارد و زیرا که نراج چشم گرم تر است بدین سبب بیشتر حال دارد و ی نری فرا چشم را زیان دارد و داروی که لغوی تری تری
از سوزاننده نباشد چشم را قوت دهد و بهر جنوی که قوت یابد ماده بیماری را مقبول کند و سست اند این مایه گسست اکثر علل اجامی چشم بکار یابد و است
و بعد از صلاح آوردن جنس چشم و زایل کردن آنست که اندر ترکیب جزا چشم اند بعضی استفرغ بود بعضی با نوع حیلها که هر یک در جایگاه خویش یاد کرد
آید **فصل** در قانون علاج چشم آنست که نخستین نظر کنند تا فساد چشم هیچ آتاسی یا صدامی هست یا نه اگر آتاس یا صدام باشد نگاه کنند تا ماده وی
کدام است و علامتهای کدام خلط ظاهر است و ایضا بنگرند تا ماده اندر تمام بدن است یا در سرست فقط پس اگر اندر عین باشد نخست استفرغ عام کنند
بجسب طریس استفرغ خاص که تنقیه دماغ است متوجه شوند بعد از تنقیه عین خاص آنخاص که چشم است مشغول شوند و هیچ وجه بیش از استفرغ کلی
و است چشم نیز در دوا و محلل بر چشم استعمال نکنند و آنجا که آتاس یا صدام صعب یار بود و باد و چشم و اگر چنین نکند پنج زیادت شود و حلاقی نیز رگ حلا
آید و تدبیر حسب هر یک به تفصیل گفته خواهد شد لیکن در اینجا نیز اجالا گفته می آید مثلاً آنجا که ماده در چشم رطوبتی غلیظ یا ماده بلاناک باشد نخستین تنقیه
عام کنند بمسکات مناسب آن بحب یا صج و صبر و صج و قوتیا و دماغ را پاک سازند بعد باقی از بالا فروکشند و چشم را با حبس بشیر تازه بشیرند و چون
ببیند که تن پاک شد ماده نخستین آغازید و در وی سوا فقه در چشم کنند و اگر بار بار ببارند و آنجا که ماده رطوبتی قوی با خون یا به صغرا آمیخته بود نخست نهند بهر رگ
که مشابه واجب کنند بعد از آن پس نان ماده را از سر فروکشند و آنجا که ماده ریج بود و گریه و چیزی می محلل سود دارد و آنجا که ماده خونی بود و فساد کفایت کند باشد و چون
علیه تر بود و در گداز چشم از وی مستی گردند و اگر چنانچه کرد و ششما پری رگ که به حال خود باشد و در چنین محل استخوان نمودن و عقب کن طعام لطیف خوردن و در
و یا به فقر و حب توقای نمودن سودمند و شیان اگر کشید و فساد محلل نماند خون غلیظ را رقیق کند و کسی که بر شرب ماعون و غلبه باد آنکه اگر مقدار
شراب زیاده باشد و عقب حمام و دماغ را گرم کند و سدها بکنند و خون را لطیف کند اما روح را غلیظ سازد و نورانیت وی ظلمانیته مبدل گرداند و
باید دانست که گاه باشد که در چشم آتاس ظاهر باشد لیکن در ششما پیوسته در چشم می آید و نخست علاج ظاهر شود و درین صورت واجب آنست که فساد ماده از سر

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

一、**總論**

و چنان چنان که چشم منصف میگرداند و داخل بسوی قیاح و برآمدن و بزرگ شدن چشم که بدین وجه باشد معمولی است بخور و دود و سبب آن آنکه گاهی که کرمی را
برین جهت و سبب فراخ گردد و بدین غلبه بشیر از مقدار طوبیت مذکور میل ترشند و از جای خود بالضرور خارج میشوند و از قبل جوی طبع است و سبب آن که کرمی را
اجتناب و غضب و صیقل و طلق و جز آن که حضرت کند عارض شود و علامت وی آمدن شکستگی است که اندک از رجهت داشته باشد و در آنکه طبعی که در
این طوبیت بواسطه کثرت غذا فریز گردد چنانچه در زنان بد بدنی آید عند احتیاج صحن که سبب حمل باشد با بدون آن و این تمام خرا از اعراض شیر نیست
و انداد این نوع از اعراض را جابیه و رجهت است لکن عام جمیع طبقات همین علاج جهت تنقیه رجهت جاست فواید و مشروبات و حقیقت سبب طبع را بکنایه تنقیه
برای تنقیه خاص چشم چیزی که کند و سوزنده ماده چشم و فرآورنده اشک باشد در چشم کشند چون بلبله و دار فلفل آب پیاز و آب دیان آب گشنیز و شنبلیله
ساق و بیدارند که فلفل غذا انفع المعالجات است لقطع مدد الماده و ایضا جوی طبع را در اعراض چشم بفصل جدامع فواید کثیر گفته خواهد شد ان شاء الله
فصل در اعلال طوبیت جلیدیه درین طوبیت اشرف اجزا چشم است زیرا که تعلق تنقیه بصارت بدوست و باقی اجزا چشم دوم است لکن انداد و واقع شده
نادر نپناه باشد و از آنکه اوجاد و صافی است چون برف جلیدیه نماند و چون گرد و شکل است بر دیه خوانند جلیدیه سیرق و در ذراته و باید است که مقدم جلیدیه
و کثرت و دوزخ و طویل و در واقع تفریط قد امش آنکه وقوع اشک و عصبه مجوفه موعیه بزرگ باشد و درنی خود را نیز انقباضی افزون و فائده طول و درفش است که اشک
عصبه مجوفه بنده اندر گردد و پویشیده نماند اعراضی که درین طوبیت بمشارکت افتد بسیار است لیکن مخصوص بدان یک ضل است پس فصل نیز بدو قسم تحریر نمایم
قسم اول بیماریانی که در جلیدیه افتد بمشارکت و این بر چهار نوع است **نوع اول** آنکه تغیر در وضع طوبیت افتد و وی شورش هفت حسب میلان طوبیت
بجانبی از جهات سه صنف اول آنکه طوبیت بخلف میل کند یعنی در غور و در سبب یا نقصان طوبیت جابیه یا نرسیده غذا بجلیدیه بواسطه وقوع سوزش شکلیه
و یا از ریه یا مجرای خود که در شرف و دم آنکه طوبیت بقدام میل شود و نیز گریز ازین محیط و گردان زد و جابیه نیست یا آنکه زجاجیه پستل شود و برین میل کند چنانچه در
جابیه که یافت یا آنکه عدها که حافظه علانی و بنده مستحی شوند بالضرور چشم بر دزدانید و خاصه وی آنست که عظم و بزرگی هیچ ندارد و بخلاف محیط که از استمال جابیه
فقد عظم لازم است **علاج** جوی طبع را از آنچه در اشرف مطلق است تدارک توان کرد و اصناف اربعه باقیه که اول آن دال جلیدیه است برین ثانی آن بسیار
نالت و لغوق در اربع سفل بر دو طریق است آنچه باک برین بسیار روی هر چیز عارض نمی نماید از آن که هست آنچه با علی سفل میل کند یعنی طوبیت یک چشم
بفوق گریز و از آن ثانی تحت یکی ببال خود باشد و دیگر لغوق یا تحت میل کند درین صورت هر چیز را بدو چشم بگرداند و آنچه در نماید و از اجول گویند و عارض
اول این جدا بیان خواهد یافت **نوع دوم** واقع بود تغیر در کیفیت این طوبیت این نوع بر سه صنف یکی آنکه لئون طوبیت جلیدیه تنقیه شود و حسب خلط غالب
متلون گردد و برخی یا بزرگی یا بسپید یا سیاهی و بر غیرض مری متلون بود همان رنگ که طوبیت بدان رنگین گشته دوم آنکه مستولی شود یا پیوست برین رنگ
باشد از جابیه این که کرده شد سوم آنکه حادث شود خشونت و جلیدیه باید آنست که این طوبیت خشن میگرداند تا که خشین عصبه مجوفه خشونت نیفتد زیرا که عصبه مذکور
مستوی بر جلیدیه متصل علی النصف منما و خشین است عدها نیست که خلط ازاع قباض حریف یا بس از بطون مرغ بسوی عصبه شش شود و به لنوع و حرقت خشین
شکله در دوده بواسطه نقصان طوبیت و عصبه خشونت پیدا یابد و خشونت عصبه خشونت جلیدیه بگریز با آنکه این عصبه اصل خلقت نرم و صاف مخلوق شده است
و در سبب آنکه اشکاف انوار و الوان البتو منطبع شوند و آنکه نور که ازین عصبه سی جلیدیه آید بی تغیر و تقسیر می برآید متصلا و مستقار علامت خشونت
جلیدیه آنست که در بصارت منصف پیدا یابد و چون حد را بگذراند رطوبت در حد و خشونت و در شتی می یابد بواسطه صطکاک وی بچنگوبتیه و گفته اند گاه با
چنگوبتیه متفرق شود و بشکاف بسبب ماده درین را تدارک نتوان کرد **علاج** تنقیه کنند بجز بای متوسطه لبرارت چون آتین در دو مصطلکی و صبر
هر تدریل خارج و از آنکه خشونت اعزیه مواضعه اختیار کنند و در غن بغشه و شیر و خرمسپیده بصفیه مرغ و بنی ریزند و فائده بر غن کل ما در در تذکره

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

له
 قول کسرتی دیلجاست
 بایکلم خشتا وایج سولیت
 تیغیزمین بکلم اکر صوفت قانانی
 یوشقیزمین یون است لایان است
 رانجاری یوشقیزمین بیکند بیکندیک
 میوب دیک حواس است وآن عشو
 خدای خادراغ است وآن عشو
 رتین است خا خد شایلی شود
 ووشو بیک کراوشی وایسب بیک
 کراوشی وایسب بیک کراوشی
 سلی قول کسرتی دیلجاست
 زشتا شایلی وایسب بیک
 کراوشی وایسب بیک کراوشی
 ووشو بیک کراوشی وایسب بیک
 کراوشی وایسب بیک کراوشی
 سلی قول کسرتی دیلجاست
 زشتا شایلی وایسب بیک
 کراوشی وایسب بیک کراوشی
 ووشو بیک کراوشی وایسب بیک
 کراوشی وایسب بیک کراوشی

[illegible]

1377

[illegible][illegible]

WAL

[illegible]

گاه باشد که این علت مفروضه و سپید کند بیاض در حدقه و دیگر اعضاء نیز چون سنان و مانند آن گاه باشد که در شاکل اثر اهراب در دهن منور
و قسمی که آنکه مادر زاد دوم آنکه عارضی باشد مادر زاد را علاج با عارضی پذیرست مگر آنکه پیش قطع گوشت چشم بود بجايت که این نیز مادر زاد است
باقسام تنوع میان کفر قسم اول در دهن که سبب غشای کاری پدید آید که اندر بر دهن ظفر کرده باشد از گوشت گوشت چشم یعنی با ظفر نیز بریده و این
علاج پذیرد که گوشت چشم اندک بریده باشد و بیشتر ماند اما گوشت گوشت تمام بریده و یا بیشتر بزرگ و دانی پذیرد علاج چشم کشند زود و صغیر و شایع
و همین حکم است صبر کند و مانند و جز آن هر چه بر داند گوشت را و منقبض سازد و جفرا و خشک گرداند طوبت صفت شفاف و عطران سنان
از هر یک دو درم و دار فلفل یک درم و فلفل رانی نیم و شاد نیم درم و زرد درم و کافور نیم دانگ جلیقه فیت دار است کوفته بخیه با گلک شیان سواد و نیم درم
و کوفته پیش استلا سر و چشم بود از ماده و حال آنکه قوت ماکه و یا صمغ و منقبض صفت باشد علاج بترقیه و باغ مسهل دهند و اگر حد من کجاست فصد نماید پس از تنقیه
قوتیای هندی منسول و دیگر کلمه که صالح این کار بود در چشم کشند صفت کلمی که در دست تملانی را سود و بر دهن صحت چشم قوتیای هندی که ماکه یا
مسادی بنامند و باب خوره یا آب سماق بسیار و خشک نماید قسم سوم در دهن که پیش گرمی چشم و باغ باشد و علامت وی آنست که حرکت چشم بیک سو و از دو
شد و خشک گرم قوی بود پس اگر مادی بود و این از قبیل متدلی است دوم آنکه سافج بود و طریق جدوت و سه از مودی بی ماده چنان که شری از خارج بر سر
و بسیار چشم افشرد شوند و بر بافتن بخش و دوا شک بیرون آید چنانچه در ایام سهای شده مشاهده شود و نقل بطری عن بی مایه از قاع سنان
المرحی فی الما و البار و اما بوجوه مزاج العین لان الما و البار و الحنفیه از اصا ب العیون الحاره و یخیل مفرغ یعنی این کیون علامت بکسین الحاره و فوری
العضا از قبیل و در تصدیر چشمی آنچه از غده مفروضه اندر یکا عند خشک غیر از غده و منقبض متشع میشوند و اعصاب غیا متدیر و یکا عند بران لظفر و طباق چشم
میشوند و با شوره میگردد و زردی آن با شک می آید علاج آنچه از قبیل متدلی است حار بود و یا بار و تنقیه باید نمود و باقی راز دال سبب کانی است
صفت متحرکه و سه گرم و مسود و دیگر بنام منسول قوتیای منسول با قشیا از هر یک درم و زرد نیم درم شیان و مایه و صبر یک دانگ
و نیم جلیقه فیت دار و کوفته و در بر خیمه استمال از صفت متحرکه و سه گرم و اگر با شری مزاج بود و فیت میل یک درم مله هندی یک درم فلفل و درم کافور نیم
بر چشم بپزند و با جلیقه دار و کوفته بر بر خیمه استمال نمایند و با سلیقون ششانی خلوه مزاج حار و مسود صفت در دهن که ضیفه اعضا
چشم را مسود و دیگر بنام استخوان بلید و مسود و شک هندی ماز و پر سادی لوزن بکوبند و بزرگ و بکار بند فصل اسب و البتین این حتی است و در هر یک که
قطرات شک قطره شوند و منقبض گردند قال بطری الاصل شک سی بالبو این پیش است که یک بال قدری غلظت پذیرد و در باطن یک کوزه و فوری
پد یکا پس گاه کان متوجه یا یکا برین رسد و صمغ یکا که نتواند واجب میکند اشک بیرون آید و حال این مرض بحسب تعیرات بدنی مختلف میباشد
مثلا عند استلا بر بدن از مواد پری حاره از مواد و شراب بیداری کشیدن غلظت از دیا پذیرد و نکایت و افزون میگردد و شکام هم می تواند
خفقی دران حاصل میشود و اما هر گاه غلظت غن اخایت خفیف بود و متور باطن نهایت اندک باشد چنانچه موجب ملکان تواند شد و ریخالت چشم
و هر چه مرض مذکور باعتبار سبب جلا از اعضاء فخلان است اما اگر وی بعد و معینا سستی که دهنه را بالبو این در بر دهن شک انسب بود علاج تنقیه بدن کنند
و از اغذیه غلیظ بخار انگیز پذیرد و در قوت غذا و تجوید چشم کشند و او و یه حمله چون مایه و زرد عطران بر یک خما و کشند و کمید نمایند و پس از تنقیه
نم سحات و محالات رطوبات چون با سلیقون و شیان و حرد چشم کشند فصل در مکنه باید دانست که این لفظ در موضع مختلف المعانی باشد از انقباض
انقباضی اطلاقی یافته است یکی آنکه در یکا گرافی پیدا آید سبب غلظت و صا حبش چون بیدار شود که در چشم وی یکا یا خاک افتاده است و این از

قول در مفرغ و در حدقه و دیگر اعضاء نیز چون سنان و مانند آن گاه باشد که در شاکل اثر اهراب در دهن منور
و قسمی که آنکه مادر زاد دوم آنکه عارضی باشد مادر زاد را علاج با عارضی پذیرست مگر آنکه پیش قطع گوشت چشم بود بجايت که این نیز مادر زاد است
باقسام تنوع میان کفر قسم اول در دهن که سبب غشای کاری پدید آید که اندر بر دهن ظفر کرده باشد از گوشت گوشت چشم یعنی با ظفر نیز بریده و این
علاج پذیرد که گوشت چشم اندک بریده باشد و بیشتر ماند اما گوشت گوشت تمام بریده و یا بیشتر بزرگ و دانی پذیرد علاج چشم کشند زود و صغیر و شایع
و همین حکم است صبر کند و مانند و جز آن هر چه بر داند گوشت را و منقبض سازد و جفرا و خشک گرداند طوبت صفت شفاف و عطران سنان
از هر یک دو درم و دار فلفل یک درم و فلفل رانی نیم و شاد نیم درم و زرد درم و کافور نیم دانگ جلیقه فیت دار است کوفته بخیه با گلک شیان سواد و نیم درم
و کوفته پیش استلا سر و چشم بود از ماده و حال آنکه قوت ماکه و یا صمغ و منقبض صفت باشد علاج بترقیه و باغ مسهل دهند و اگر حد من کجاست فصد نماید پس از تنقیه
قوتیای هندی منسول و دیگر کلمه که صالح این کار بود در چشم کشند صفت کلمی که در دست تملانی را سود و بر دهن صحت چشم قوتیای هندی که ماکه یا
مسادی بنامند و باب خوره یا آب سماق بسیار و خشک نماید قسم سوم در دهن که پیش گرمی چشم و باغ باشد و علامت وی آنست که حرکت چشم بیک سو و از دو
شد و خشک گرم قوی بود پس اگر مادی بود و این از قبیل متدلی است دوم آنکه سافج بود و طریق جدوت و سه از مودی بی ماده چنان که شری از خارج بر سر
و بسیار چشم افشرد شوند و بر بافتن بخش و دوا شک بیرون آید چنانچه در ایام سهای شده مشاهده شود و نقل بطری عن بی مایه از قاع سنان
المرحی فی الما و البار و اما بوجوه مزاج العین لان الما و البار و الحنفیه از اصا ب العیون الحاره و یخیل مفرغ یعنی این کیون علامت بکسین الحاره و فوری
العضا از قبیل و در تصدیر چشمی آنچه از غده مفروضه اندر یکا عند خشک غیر از غده و منقبض متشع میشوند و اعصاب غیا متدیر و یکا عند بران لظفر و طباق چشم
میشوند و با شوره میگردد و زردی آن با شک می آید علاج آنچه از قبیل متدلی است حار بود و یا بار و تنقیه باید نمود و باقی راز دال سبب کانی است
صفت متحرکه و سه گرم و مسود و دیگر بنام منسول قوتیای منسول با قشیا از هر یک درم و زرد نیم درم شیان و مایه و صبر یک دانگ
و نیم جلیقه فیت دار و کوفته و در بر خیمه استمال از صفت متحرکه و سه گرم و اگر با شری مزاج بود و فیت میل یک درم مله هندی یک درم فلفل و درم کافور نیم
بر چشم بپزند و با جلیقه دار و کوفته بر بر خیمه استمال نمایند و با سلیقون ششانی خلوه مزاج حار و مسود صفت در دهن که ضیفه اعضا
چشم را مسود و دیگر بنام استخوان بلید و مسود و شک هندی ماز و پر سادی لوزن بکوبند و بزرگ و بکار بند فصل اسب و البتین این حتی است و در هر یک که
قطرات شک قطره شوند و منقبض گردند قال بطری الاصل شک سی بالبو این پیش است که یک بال قدری غلظت پذیرد و در باطن یک کوزه و فوری
پد یکا پس گاه کان متوجه یا یکا برین رسد و صمغ یکا که نتواند واجب میکند اشک بیرون آید و حال این مرض بحسب تعیرات بدنی مختلف میباشد
مثلا عند استلا بر بدن از مواد پری حاره از مواد و شراب بیداری کشیدن غلظت از دیا پذیرد و نکایت و افزون میگردد و شکام هم می تواند
خفقی دران حاصل میشود و اما هر گاه غلظت غن اخایت خفیف بود و متور باطن نهایت اندک باشد چنانچه موجب ملکان تواند شد و ریخالت چشم
و هر چه مرض مذکور باعتبار سبب جلا از اعضاء فخلان است اما اگر وی بعد و معینا سستی که دهنه را بالبو این در بر دهن شک انسب بود علاج تنقیه بدن کنند
و از اغذیه غلیظ بخار انگیز پذیرد و در قوت غذا و تجوید چشم کشند و او و یه حمله چون مایه و زرد عطران بر یک خما و کشند و کمید نمایند و پس از تنقیه
نم سحات و محالات رطوبات چون با سلیقون و شیان و حرد چشم کشند فصل در مکنه باید دانست که این لفظ در موضع مختلف المعانی باشد از انقباض
انقباضی اطلاقی یافته است یکی آنکه در یکا گرافی پیدا آید سبب غلظت و صا حبش چون بیدار شود که در چشم وی یکا یا خاک افتاده است و این از

در این یک است و با آنکه گفته اند که دوم آنکه یک پس طبقه قریب جمع آید و این در امراض قریب گفته شد اما معنی سوم که در اینجا درست است این امراض قریب می رند
 که این شد و چشم را حلی شیه بر خشک بود و بعد از قطع بخارات سوداوی با صفت صفت گرد و صفت چنان نمایند که گو یا در میان برود و در اندام لازم نه می رند
 رنگ طبقات تغییر پذیرد و حرکت و در حرکت چشم ثقل و بلور پیدا یابد و در این چنان در یاد که گو یا چشمهای او از موضع اصلی بر گشته است و غلبه چشم گشته و
 خارش چشم لازم باشد و هرگاه با گرم بشود خارش تشکین باید و صفت چنان است که بخارات سوداوی ناسد الکلیفیت که شد و حرارت بنا
 شد و کم شود و در طبقات چشم گردانند و بنده بنده علاج بهر استنداع ماد و ایا رجات و طبخ فستقون و غره کنند و در و کشته و در چشم اندازند و طبخ حلیه و کلل
 و با بون و مانند آن بر حلیط بود چشم آنگه بنده بنده صفت فرو رکنند و در غفل و ما بران از هر یک دو دریاگ صبر سقوی و انگلی و نیم بلبله روزی
 مرخص از هر یک یک درم حلیه صفت ادویه کوفته و بجز بنده بنده استمال نمایند و نگاه باشند که با بانیان باشند و عند الحاجة بکار برند **فصل قذی**
 افتادن چیزی چون که فاشاک در چشم و بیان افتادن حیوان در چشم و این فصل بر دو قسم گفته شد اول در قذی و طریق شناختن و آنست که هرگاه در
 ملاقات بنابر و با وضوح چشم افتد و اشک بر روی می آید حال آنکه پیش ازین هیچ آشوبی در چشم نبوده باشد و آنست که غمی در چشم افتاد و علاج
 چشم با آب گرم بشویند و از مالیدن چشم را از راه اجتناب دهند و شیر زنان نیز بکارند پس اگر در و در غبار است به همین تدبیر اکتفا شود و الا کمک بر و اندود
 غمی چشم و در چشم بر و در یک نقطه کشته اگر محسوس در سیرل بر و در یک نقطه از پنبه بر روی گذارند و ساعتی همچنان بدارند تا قذی بدین پنبه بر و در پس بکسار گه
 بر و آن آرند و آنچه بالا تر بود و در ملحقه یا در باطن یک شربت نکرده باشد یا چکان یا از سر یا چکه موجب باشد به سولت می بر گردید یا آنچه غایب بود و تو یا بر گرد
 نه بر گردید یا یک نشانه اباریک لبانید و در چشم نیند و زمانی بدارند تا که قذی در نشانه است و نیز در موضع خود جدا گرد پس پنبه بر و در و در لبانید یا که قذی معلوم بود
 در چون پارچکستان بر انگشت بچین و اندودن یک یک بچیند بر و آن آید و آنچه چیزی در شرت چون باره از سر خسته کنند و در و یا گویا سر از شسته و اندودن قذی
 و شربت که آنرا با نخی که مخصوص باین کارست بر گیرند و در حلیه که بر آمدن ممکن باشد یا بر گرد و در و اثر آن شیر زنان یا سپید بیهضه تخم مشابیه بکارند
 تا از حضرت امین با قوسم در افتادن جانور در چشم باید دانست که حیوانی است آتشسانند بلکه خرد تر از آن که ده بازوی باریک دارد و هرگاه در چشم
 افتد بر جد قذی آید و شربت میکند و می کند و در انبساط میگرد و الم شد و لنوع و چشم سرخ میگردد و طریق بر آوردن وی برود و جهت یکی آنکه
 ملین فاری باریک ساخته و چشم بر کنند و یک ساعت بماند و از آن حیوان باطن بیاورد پس از آن غرقه یا پنبه بر و آن از قوسم آنکه شستین
 چشم را با آب گرم کم کنند تا متسرخ شود پس بگردیل سودا خد که قوی اضلاع بود و متوسط چشم بدین بقوت تا که آن جانور از آن مکان رها شود
 پس نفس سودا با اضلاع مل نمی ماند می خازند تا که آن جانور بر و آن آید فائده ملین فاری گلی است که بدان سر می شونید و فاری گلی سر شوی می گویند
 و این سر نوع میباشد پس یا کل پسری پسری را آنچه نالی پسری است بهترین است اما **فصل** در فربه که چشم افتد و به سبب آن حرمت یا درم پدید آید
 علاج ضرب فصد کنند و بقوات خفیه و اما الفواکه طبع را ملاک کنند و اگر احتیاج باشد حجامت نیز کار فرمایند و پس از تنقیه بر تشکین الم پسینه به
 مع ندوی و در سخن گل آینه چشم نیند و بعد از آن که ماده روع یا بدور و ساکن شود و سرخی زایل گردد و اما کبودی در چشم یا قیامند با یک کشنده روع
 و سنگ پیل در رنج طلا سازند تا که کبودی رو شود و سنگ نفل عبارت است از سنگی که در نفل یا بند و باید دانست که نفل الا اتصال که بر نفل افتد از تنج
 از سنگ یا غیر آن تدبیرش نیز فصد است و حال تاماده بدو می پیوندد و آنرا که خون آنکه باشد خون از وی پاک کنند تا هیچ منول نماند کی کا نور بر وی
 بر کنند و بخت بر نیند و آنرا که خون بر آنده نباشد توتیای بر و دره بکنند و زده تخم مشابیه بر پشت چشم نیند و در هر اندک است فصد و مل کنند تا که دره
 گسسته شود و گوش دارند تا که طوبیای چشم از وی نماند و علاج قروح و و بیکه چشم جمع بیاورید و **فصل** در قروح معین باید دانست که قروح در سائر طبقات

در این یک است و با آنکه گفته اند که دوم آنکه یک پس طبقه قریب جمع آید و این در امراض قریب گفته شد اما معنی سوم که در اینجا درست است این امراض قریب می رند
 که این شد و چشم را حلی شیه بر خشک بود و بعد از قطع بخارات سوداوی با صفت صفت گرد و صفت چنان نمایند که گو یا در میان برود و در اندام لازم نه می رند
 رنگ طبقات تغییر پذیرد و حرکت و در حرکت چشم ثقل و بلور پیدا یابد و در این چنان در یاد که گو یا چشمهای او از موضع اصلی بر گشته است و غلبه چشم گشته و
 خارش چشم لازم باشد و هرگاه با گرم بشود خارش تشکین باید و صفت چنان است که بخارات سوداوی ناسد الکلیفیت که شد و حرارت بنا
 شد و کم شود و در طبقات چشم گردانند و بنده بنده علاج بهر استنداع ماد و ایا رجات و طبخ فستقون و غره کنند و در و کشته و در چشم اندازند و طبخ حلیه و کلل
 و با بون و مانند آن بر حلیط بود چشم آنگه بنده بنده صفت فرو رکنند و در غفل و ما بران از هر یک دو دریاگ صبر سقوی و انگلی و نیم بلبله روزی
 مرخص از هر یک یک درم حلیه صفت ادویه کوفته و بجز بنده بنده استمال نمایند و نگاه باشند که با بانیان باشند و عند الحاجة بکار برند **فصل قذی**
 افتادن چیزی چون که فاشاک در چشم و بیان افتادن حیوان در چشم و این فصل بر دو قسم گفته شد اول در قذی و طریق شناختن و آنست که هرگاه در
 ملاقات بنابر و با وضوح چشم افتد و اشک بر روی می آید حال آنکه پیش ازین هیچ آشوبی در چشم نبوده باشد و آنست که غمی در چشم افتاد و علاج
 چشم با آب گرم بشویند و از مالیدن چشم را از راه اجتناب دهند و شیر زنان نیز بکارند پس اگر در و در غبار است به همین تدبیر اکتفا شود و الا کمک بر و اندود
 غمی چشم و در چشم بر و در یک نقطه کشته اگر محسوس در سیرل بر و در یک نقطه از پنبه بر روی گذارند و ساعتی همچنان بدارند تا قذی بدین پنبه بر و در پس بکسار گه
 بر و آن آرند و آنچه بالا تر بود و در ملحقه یا در باطن یک شربت نکرده باشد یا چکان یا از سر یا چکه موجب باشد به سولت می بر گردید یا آنچه غایب بود و تو یا بر گرد
 نه بر گردید یا یک نشانه اباریک لبانید و در چشم نیند و زمانی بدارند تا که قذی در نشانه است و نیز در موضع خود جدا گرد پس پنبه بر و در و در لبانید یا که قذی معلوم بود
 در چون پارچکستان بر انگشت بچین و اندودن یک یک بچیند بر و آن آید و آنچه چیزی در شرت چون باره از سر خسته کنند و در و یا گویا سر از شسته و اندودن قذی
 و شربت که آنرا با نخی که مخصوص باین کارست بر گیرند و در حلیه که بر آمدن ممکن باشد یا بر گرد و در و اثر آن شیر زنان یا سپید بیهضه تخم مشابیه بکارند
 تا از حضرت امین با قوسم در افتادن جانور در چشم باید دانست که حیوانی است آتشسانند بلکه خرد تر از آن که ده بازوی باریک دارد و هرگاه در چشم
 افتد بر جد قذی آید و شربت میکند و می کند و در انبساط میگرد و الم شد و لنوع و چشم سرخ میگردد و طریق بر آوردن وی برود و جهت یکی آنکه
 ملین فاری باریک ساخته و چشم بر کنند و یک ساعت بماند و از آن حیوان باطن بیاورد پس از آن غرقه یا پنبه بر و آن از قوسم آنکه شستین
 چشم را با آب گرم کم کنند تا متسرخ شود پس بگردیل سودا خد که قوی اضلاع بود و متوسط چشم بدین بقوت تا که آن جانور از آن مکان رها شود
 پس نفس سودا با اضلاع مل نمی ماند می خازند تا که آن جانور بر و آن آید فائده ملین فاری گلی است که بدان سر می شونید و فاری گلی سر شوی می گویند
 و این سر نوع میباشد پس یا کل پسری پسری را آنچه نالی پسری است بهترین است اما **فصل** در فربه که چشم افتد و به سبب آن حرمت یا درم پدید آید
 علاج ضرب فصد کنند و بقوات خفیه و اما الفواکه طبع را ملاک کنند و اگر احتیاج باشد حجامت نیز کار فرمایند و پس از تنقیه بر تشکین الم پسینه به
 مع ندوی و در سخن گل آینه چشم نیند و بعد از آن که ماده روع یا بدور و ساکن شود و سرخی زایل گردد و اما کبودی در چشم یا قیامند با یک کشنده روع
 و سنگ پیل در رنج طلا سازند تا که کبودی رو شود و سنگ نفل عبارت است از سنگی که در نفل یا بند و باید دانست که نفل الا اتصال که بر نفل افتد از تنج
 از سنگ یا غیر آن تدبیرش نیز فصد است و حال تاماده بدو می پیوندد و آنرا که خون آنکه باشد خون از وی پاک کنند تا هیچ منول نماند کی کا نور بر وی
 بر کنند و بخت بر نیند و آنرا که خون بر آنده نباشد توتیای بر و دره بکنند و زده تخم مشابیه بر پشت چشم نیند و در هر اندک است فصد و مل کنند تا که دره
 گسسته شود و گوش دارند تا که طوبیای چشم از وی نماند و علاج قروح و و بیکه چشم جمع بیاورید و **فصل** در قروح معین باید دانست که قروح در سائر طبقات

در این یک است و با آنکه گفته اند که دوم آنکه یک پس طبقه قریب جمع آید و این در امراض قریب گفته شد اما معنی سوم که در اینجا درست است این امراض قریب می رند
 که این شد و چشم را حلی شیه بر خشک بود و بعد از قطع بخارات سوداوی با صفت صفت گرد و صفت چنان نمایند که گو یا در میان برود و در اندام لازم نه می رند
 رنگ طبقات تغییر پذیرد و حرکت و در حرکت چشم ثقل و بلور پیدا یابد و در این چنان در یاد که گو یا چشمهای او از موضع اصلی بر گشته است و غلبه چشم گشته و
 خارش چشم لازم باشد و هرگاه با گرم بشود خارش تشکین باید و صفت چنان است که بخارات سوداوی ناسد الکلیفیت که شد و حرارت بنا
 شد و کم شود و در طبقات چشم گردانند و بنده بنده علاج بهر استنداع ماد و ایا رجات و طبخ فستقون و غره کنند و در و کشته و در چشم اندازند و طبخ حلیه و کلل
 و با بون و مانند آن بر حلیط بود چشم آنگه بنده بنده صفت فرو رکنند و در غفل و ما بران از هر یک دو دریاگ صبر سقوی و انگلی و نیم بلبله روزی
 مرخص از هر یک یک درم حلیه صفت ادویه کوفته و بجز بنده بنده استمال نمایند و نگاه باشند که با بانیان باشند و عند الحاجة بکار برند **فصل قذی**
 افتادن چیزی چون که فاشاک در چشم و بیان افتادن حیوان در چشم و این فصل بر دو قسم گفته شد اول در قذی و طریق شناختن و آنست که هرگاه در
 ملاقات بنابر و با وضوح چشم افتد و اشک بر روی می آید حال آنکه پیش ازین هیچ آشوبی در چشم نبوده باشد و آنست که غمی در چشم افتاد و علاج
 چشم با آب گرم بشویند و از مالیدن چشم را از راه اجتناب دهند و شیر زنان نیز بکارند پس اگر در و در غبار است به همین تدبیر اکتفا شود و الا کمک بر و اندود
 غمی چشم و در چشم بر و در یک نقطه کشته اگر محسوس در سیرل بر و در یک نقطه از پنبه بر روی گذارند و ساعتی همچنان بدارند تا قذی بدین پنبه بر و در پس بکسار گه
 بر و آن آرند و آنچه بالا تر بود و در ملحقه یا در باطن یک شربت نکرده باشد یا چکان یا از سر یا چکه موجب باشد به سولت می بر گردید یا آنچه غایب بود و تو یا بر گرد
 نه بر گردید یا یک نشانه اباریک لبانید و در چشم نیند و زمانی بدارند تا که قذی در نشانه است و نیز در موضع خود جدا گرد پس پنبه بر و در و در لبانید یا که قذی معلوم بود
 در چون پارچکستان بر انگشت بچین و اندودن یک یک بچیند بر و آن آید و آنچه چیزی در شرت چون باره از سر خسته کنند و در و یا گویا سر از شسته و اندودن قذی
 و شربت که آنرا با نخی که مخصوص باین کارست بر گیرند و در حلیه که بر آمدن ممکن باشد یا بر گرد و در و اثر آن شیر زنان یا سپید بیهضه تخم مشابیه بکارند
 تا از حضرت امین با قوسم در افتادن جانور در چشم باید دانست که حیوانی است آتشسانند بلکه خرد تر از آن که ده بازوی باریک دارد و هرگاه در چشم
 افتد بر جد قذی آید و شربت میکند و می کند و در انبساط میگرد و الم شد و لنوع و چشم سرخ میگردد و طریق بر آوردن وی برود و جهت یکی آنکه
 ملین فاری باریک ساخته و چشم بر کنند و یک ساعت بماند و از آن حیوان باطن بیاورد پس از آن غرقه یا پنبه بر و آن از قوسم آنکه شستین
 چشم را با آب گرم کم کنند تا متسرخ شود پس بگردیل سودا خد که قوی اضلاع بود و متوسط چشم بدین بقوت تا که آن جانور از آن مکان رها شود
 پس نفس سودا با اضلاع مل نمی ماند می خازند تا که آن جانور بر و آن آید فائده ملین فاری گلی است که بدان سر می شونید و فاری گلی سر شوی می گویند
 و این سر نوع میباشد پس یا کل پسری پسری را آنچه نالی پسری است بهترین است اما **فصل** در فربه که چشم افتد و به سبب آن حرمت یا درم پدید آید
 علاج ضرب فصد کنند و بقوات خفیه و اما الفواکه طبع را ملاک کنند و اگر احتیاج باشد حجامت نیز کار فرمایند و پس از تنقیه بر تشکین الم پسینه به
 مع ندوی و در سخن گل آینه چشم نیند و بعد از آن که ماده روع یا بدور و ساکن شود و سرخی زایل گردد و اما کبودی در چشم یا قیامند با یک کشنده روع
 و سنگ پیل در رنج طلا سازند تا که کبودی رو شود و سنگ نفل عبارت است از سنگی که در نفل یا بند و باید دانست که نفل الا اتصال که بر نفل افتد از تنج
 از سنگ یا غیر آن تدبیرش نیز فصد است و حال تاماده بدو می پیوندد و آنرا که خون آنکه باشد خون از وی پاک کنند تا هیچ منول نماند کی کا نور بر وی
 بر کنند و بخت بر نیند و آنرا که خون بر آنده نباشد توتیای بر و دره بکنند و زده تخم مشابیه بر پشت چشم نیند و در هر اندک است فصد و مل کنند تا که دره
 گسسته شود و گوش دارند تا که طوبیای چشم از وی نماند و علاج قروح و و بیکه چشم جمع بیاورید و **فصل** در قروح معین باید دانست که قروح در سائر طبقات

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

بوده باشد و در خشونت بر تریه پدید نیاید و با وجود این بودن خیالی ثابت باشد آنکه از یاد و نقصان پذیرد یا بصری عظیم مودی شود و از عمل علل این نوع است و در جنبه
است که اگر خارجی باعث تحلیلات شود و این برد و گوشت است یکی آنکه ممکن باشد و چون حاصل گردد و بر عت تحلیلات بعد حاصله اگر سبب کور لطیف و سبب از دل باشد و این در جنبه
بیماری است که متصاعد شود از شش به بدن یا از معده یا از طبع و باعث قصور انداخته یا ندادن تغذیه منجوق است یا بحران یا قی یا غضب و مانند آن هر چه متصاعد شود و در عمل این
تکلیف است که سبب جگر یا کبد در خیال مخصوص بیک چشم نباشد و بر یک حال ثابت نباشد بلکه سبب غیر سبب یکی باشد و شود و گاهی نقص گردد و در آن آنکه ممکن است و این متصاعد از دل است
و در عمل متشنج است و بیکر میدان باشد که در رت ضعیف و بصارت بتدریج می نرزد تا که اگر تدارک کرده نتواند و در دیگر حالات و فرق کخیالات مندرج در این امر از آن
فرق توان کرد و در فصل نزول الما تفصیل گفته آمد مع فوائد جدیدیه انشا الله تعالی پوشیده نماند اگر چه سبب این مرض حسب درج احوال طبقات و طبقات گفته شد و در دیگر
مندرج در اول است و در نزول گفته خواهد شد اما جهت کسانی درین فصل نیز سبب است و در مع علاج در عرض بیان آوردن شش است سبب است سبب بسیار یکی آنکه
خلط سوداوی در شش من جمیع مرقع گردد و از وی بخار بسوی دماغ و پارس کشید و نفی گشته منشعب گردد و در عمل متشنج است که آدمی تحمل کند که سبب منافی در پیش او
می آید و چون بلند تر میشود منشعب میگردد و علاج نخستین این از خلط مذکور بدینچه سبب است پاک کنند به تدریج تا وقتی که در عرض سوداوی ضعیف یا ضعیف پس اگر بلند شود و شش پارس
صدغین یا شریان پس گوش بر بند پس دماغ کنند و دماغ وادون بدن آنکه بر نیز منقبض شود سبب چنانچه در مقدمه نزول گفته آمد پس از قطع دماغ نیز از تنقیه سودا و غافل باشد
زیرا بعضی شش من جمیع مرقع اند که قطع و دماغ آنرا ممکن نیست پس اگر احیاناً ماده بوده باشد می تواند که ازین شش من جمیع متصاعد شود و طریق دماغ شش من جمیع
منافع و فشار در تنقیه نکرد است دوم آنکه شش من از خون گرم ممتلی شوند پس هم منقبض گردند و بخارات سیخ از وی بر نیز و با مرقع آید و در عمل متشنج است که ضعیف بود
و گاه گاه چون زبانهای آتش متحمل شود و علاج فصل کنند و خون کثیر المقدار بر آید پس از فصل طبع را بر چیزهای سطحی خون نرم سازند و از آنچه خون از آنچه چون کد
و شش من و بسیار خوردن بر پیر میزند و در علاج این قسم صحت رواندارند و بهر گاه گاه باشد که خون مذکور در بر و تجویف قلب فند و غشی آرد پس خنای و موت و گاه باشد
که خون مذکور در تجویف دماغ افتد و سکنه آرد پس واجب آمد که در معالجه عیانت کنند و الا ایضا قبل از فصل مسهل نهند و خون کمتر نبرد آند تا تحریک ماده و یا
مستغرق شدن و به چنانچه باید بدین آفات نه انجاء مرقوم آنکه در طبع بلغمی که شش من و صافی باشد در معده حاصل شود پس مقدم دماغ یا در حوالی شش
گرد آید و بهر گاه آدمی علیل زند یا چشم مال در ماده یا کوه مذکور حرکت افتد و بخارات مجسب من ماده از وی جدا گردد پس متحمل شود که چیزهای سفید و سیاه که در
می آید و بالا و دند که از غش من فراموش است این خیال می نماید علاج قی کنند و معده و دماغ را با یار جات و غرغره پاک سازند و بهر اصلاح غذا گوشت
مالکیات یا نخود نخسته و باریجینی خوشبو ساخته تناول کنند چهارم آنکه سبب از اسباب که در اسباب کلیه خیالات در همین فصل ضبط یافته بعضی اجزاء را رطوبت سبب دیگر
شود و اما از جانب دیگر که از وسط و در عمل متشنج است که بخار بجا نماند است یا چه سبب دیگر اجزاء را رطوبت متحمل کند آدمی که شش من است و یا باشد که بکمان که در شش
الاستر یا غش من جانب شود و پوشیده نیست که این خیال لازم میباشد تا که در وقت رطوبت زایل شود علاج استقراغ ماده کنند و اصلاح غذا نمایند و چیزهای که رطوبت را
جاء هر چون کلمه های مذکور و در میان مرارات در چشم کنند و آنچه مادی بود محتاج با استفراغ نیست تعدیل کفایت میکند چنانکه خلطی از اخلاط در دماغ حاصل شود و
بسیب بینی از مرقع آن خلط یا بخار او در طبقات بریزد و وقت پس در وقت ریش آن خلط یا بخار تحمل کند انسان آنرا که چیزی در خارج از محل بند پیش رود
وی می افتد و باشد که ازین خیال ناگمانی ترسد و اسد لال هر خلط موجب زنگ خیال توان کرد علاج نخستینیه ماده کنند و از فصل اسهال و قی بدینچه سبب
حال مرضی بود و بعد از تنقیه شربت خشکاش دهند تا ماده را تخلیه کنند و از ریشین بر چشم باز دارد و آنجا که در تخلیه و قبض ماده دماغ ترسد که نفی دیگر خواهد شد
باب که ماده از طریق بینی فرو آرد و بهر سبب مدتی برین سان ماده از طریق بینی بر آید و دهند تا که ماده از راه چشم باز آید بی صفت و نفی است از خیالات
که شش و احد از صفت بلعیده یا کثیر نماید و چشم که ششهای رطوبت مابین بصر و بصیر حاصل شود و بهر طریق سبب بر طریقی از مرقع مبرور و پوشیده سبب فرق

[illegible]



21

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

(Faint handwritten Persian text, likely bleed-through from the reverse side of the page.)

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

درمان بسیار گند و چون از آن ناریدان انچه در وی غشال باشد نه در وی بخار است که در تحصیل ریح گردد و در گوش ساکن شود و علامتش آنست که در مردم در گوش و در مردم
چشم در وی سبب حرارت و یا بدیدار و در ریح بینی خشک شود و کریمه بقراری و عطش پیدا باشد و چون آب به معده نرسد و در معده خفت پیدا کند بخلاف آنکه سبب
بودن آب سرد و نرسیدن معده حال نشود و تخفیف از معده درین نوع تبر است که حرارت در اعصاب سرخ شود و نقطه ایضا تقدم ساهم شاهد و لیست علاج
روغن گل در سه چند سکه بخند چکانند و در غده ها سوزانده بر گوش گذارند و در تطبیق تبر و دماغ کو کنند باطله و نظرات و در روعات و غیر آن چنانچه در صلاح و تحلی
تصدیقا باشد و سوزان آنکه ملاقات آب گرم یا آب شنبلیله ای گرم بر گوش مسبب حرارت ریح حادث شود و وجود ریح از انضاب آبهای مذکور بر گوش یا از غوطه زدن آن آبها
همانست که در ملاقات ساهم گفته شد خصوصاً آب شنبلیله ای گرم که سیه حاده گویند چون کبریتی و نظراتی و دلی بنایت سرگرم میکنند و عوارض فعلیه و دیرا را حداثت
معاذت فی دیند و علامتش آنست که تقدم سبب گواهی دهد و در سبب باشد و در گوشهای سرگرم باشد بود و در ضرر ساهم آنرا نکند فایده سبکی علامتیست
شکر سراز اسام ریا به علاج سراز را در او اگر واجب دانند فصد کنند و ساهم نمایند کاف با مالند و بر ریح انچه و کین حرارت روغنهای سرد چون روغن بنفشه
و نیلوفر و بید و تخم کدو و گوش دینی چکانند با جله و تطبیق دماغ کو کنند و شراب طاهر و چارم آنکه ضعیف اودی و حار و محض ریح شود و انوارا انما الاطلاط و الرطوبات علامتش
تقدم سبب علاج فصد کنند و طبع نرم دارند و چیز اگر ضد آن اودی و ضعیف بود بطا نمایند قسم دوم آنکه آب بار دغلیه در صماخ منکسر شود و برای برآمدن مخلص
نیاید و وجع پیدا کند و باز در کوه سبب فتلان سرفه سبب برنج گریه است کی آنکه از سده بسوی گوش مرتقی شود و داده و مدهه قائم باشد و علامتش آنست که غشال
پیدا آید و در کین پرا باشد و صلاح نسبت به غشال ریح حار و کتر بود و چون آب گرم بر سر نرسد سزا است حال به علاج تنقیه معده کنند پس ان روغنهای گرم چون روغن ساسا
و دیگر بر گوش چکانند اگر روغنهای مذکور در آب پیاز و سداب و بر سرازند یعنی بر سراز عمل بیشتر و اگر تخمین تحلیل ریح زیاد تر مطلوب است و چندید سرفه و نفوس نیز در روغن
بیا نیند و چکانند و دوم آنکه فضول بارده در سراز حرارت ضعیف در وی اثر کند و بالانسب ریح بارده از ان فضول جدا شود و بسوی گوش آمده ساهم گیرد و در کند
و علامتش آنست که روی و نفوس پیدا شود و سرگران باشد و صلاح و ریح دارد علاج تنقیه دماغ کنند یا ریح و زعفران و سبب چیزی که بقطره و سبب گفته
در اینجا نیز چکانند و در گوش سوم آنکه علقا قات سر ما و با دهای سرد و ساهم سرتنگ شوند و علقه کشیف گردد و بالانسب بخور متخلل مدلی در اینجا محقق شود و سرگرم و در غشال
و عجایب دماغ بر دوت کسب و اجزاء ناریه تا ناریه متعارف شود پس آن انچه مستعمل ریح بارده شوند و خاصه اگر انچه مذکور بنفسا بارده بوده باشد چون انچه مبرودین
مطوبین و از انجا بجا بگوش نرسد و محدث اگر گند و علامتش آنست که تقدم ملاقات ساهم بارده گواهی دهد و ایضا در گوش دریا بدیار چیز سبب
بحرکت باد و متعین درین قسم بصورت مدونی باشد که بشکست عضوا باطراف به عین چنانچه واجب می کند ریح حار و لطیفه که مقدار وی زیاد تر از تجویف عضوا
بکود و درین صورت بدان میباشد که گویا چیزی را سخنی در گوش در می آورند و بسبب تداخل و وجع مددی واجب کند علاج بر تخفین روغنهای گرم
همانند روغن بنفشه و طبعه و بالونه و ورق غار و مرزنجوش و تمام و تقصیم و اکلیل الملک انطیل سازند و در حمام بر طالع گرم گوش بارند و بخار لطیف
خلط گرم گوش رسانند و فردل بکوبند و روغنهای گرم بپوشند و فنیله سافه در گوش نبند و به طبع اودی و بطول یا نپه کرد زیت شیرین
تر کرده باشند تکمیل کنند و چهارم آنکه رختین آب سرد بر سر با غوطه زدن در وی بطریق که در ملاقات ساهم بارده گفته شد با وجود ریح
بارد شود و بدان سبب در گوش پیدا آید و علامتش تقدم سبب و در موخر سرد و پیدا بودن به سببی که حرکت سر متعسر است علاج روغنهای
گرم بر سر مانند فاصه بر سوز و ایضا در گوش چکانند و تخم آنکه از ضعیف اودی بارد و گوش باعث لوله ریح شود و علامتش تقدم سبب
علاج به چه غذا و آن اودی بود استعمال نمایند قسم سوم در وجع الاذن که سببش سوز فراخ حار سافج یا صندوی باشد و علامتش آنست
که روی و سرگرم باشد و صداع پیدا آید و بواسطه بارد استراحت استراحت شود پس اگر سافج مست گرانی هیچ باشد و اگر لوی مست گرانی باشد و اخفیت

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

و اما بشر سقین که باند انبیا جلیل و کرامت محقق بالمعجزات و ولایت که محمول المراسم و العرفا طویان سده خلقیه در آخر این فصل گفته شود مع شرح و توضیح که مستحیل العالی نیست

[illegible]

مستراح داده کنند بطریق جدیدی مانند آن که در هر چوکه باشد و در آن باطل فرو کنند پس آنست که بر تریه و مع عضو و در آن و نگارش بچکانند و است طوطا که در شش و داده گردیدند این
داده شدن در صفت و در آن زمان از ترش بپاشند و در آن دشمنان ی سر و آن کنند و ترش عالی در آن پس و اندامی وی سفید شود و آب جو بپزند و در آن ترش غلیظ آنرا در آن

[illegible]

چشم بکشف توأم آلت سمع را کشف میسازد و روح را از نفوذ بر مجرای طبعی باز میدارد و ملک تمام عصبانیت گشود و بدستبختی اجزای روحی بر نفسی می افتد و سگ
روح را میسازد و میسازد و روان و بالسر خفا می نماید مانند خار و مانع نفوذ روح سمع میگردد و عصبانیت گشود و بدستبختی اجزای روحی بر نفسی می افتد و سگ

[illegible]

دوای دهم در چشم دردی غمزه را غری پیدا نماید در طبیبی و در دستپوشه خرد ساند و اگر طبیب در مجربان تنادی شود و بجنفان متعفن فایده سود مزاج منافع و بک سبب گری ابو جیحان
درست انداختن و گری سرگردان و با تان سبب علل از ترس و دست شیخ غمزه علامت تبدیل مزاج کند که سبب باشد از اغذیه و لعلات و فکورات و سحران سبب شکر

ملک علیخان سامی صوبی عسکری کہ ان اکت جمع سمت ریز و بد استبداد روح نفسانی نافذ نشود دوری و بالضرورت حسن انامل خود و علایق است که چیزهای گرم سود و بد و غیره

سیداب گوش چکانند نگیم / ایلمنج خند قوتی در برگ خار و درنگوش و نام در نیاسف و مقدر بلا و تکیه نمایند بر پس گردان / درین گوش و سدا و مقدر و فستقین

فغان این بایک گرفتار تویش داده و خاکند در سرچ اندکوش چکانند نیکوگر ایامی که گم نشاید قبل از تنقید هیچ دارنگوش اندر نباید بچکانید و این فاعله

در پارسا جید می در آید اگر گوش مرطوب و متاعل چشمه آفتاب زنده نگاهداریش آید که آبانی که غنوص این کاس است بر آن چرخ آید و تبرکاتین و سلام خشنود وقت خواب

تخلیص استخراج سیسوات نماید و اگر چه هم پنهان دایره و کجاست سیر کسب ترشند و فقیه سازند و گویش اندازند و دود و باران پس بر آن در چک بسیار و بر آن باند و بر آن

پنهان باشد که در وقت درگوش بکشد تا به سبب رخا و لمبیین در آنندان حجری در دست گیرند پس عصبه آورند بجهت سید شروعه عند العطاس درین و بینی بگیرند و سر

چنانچه آن کس داخل دارنده تاقوت عظمیه باشد و چون قصد و حکمتی برآید طریق و نیک است که پیر را که مفسر یا زاهد را که استیلاست عظیمی که در جوی و

۱۰۰

سازماندهای مردمی و اجتماعی
نیاز به همکاری بیشتر با بخش دولتی و خصوصی
نیاز به ایجاد یک سیستم جامع و یکپارچه
نیاز به ایجاد یک سیستم جامع و یکپارچه

مجلس شورای اسلامی
کمیسیون تخصصی امور محرومان و معلولین
گروه تخصصی امور معلولان

و این کتاب در دسترس عموم قرار گیرد

مجلس شورای اسلامی
گنجینه اسناد و کتابخانه ملی
کتابخانه ملی

مجلس در ختم قافله حصار کربلا
نظاره و با جمعی از اعیان آن محبت استقامت
که از آنجا رسیدن آن محبت استقامت
حسرت از رخ سلفه و بخت
دستی از آنجا رسیدن آن محبت استقامت

وہابیہ کی مذہبی عقائد

مجلسه اول

خبر و در شغل زحمت از خط قلم صاحب

وقت حاجت در هر که باشد

Handwritten signature: *Handwritten signature*

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

(Faint handwritten text in Persian script, likely bleed-through from the reverse side of the page.)

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

• *Chlorophyll*

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

141

[illegible][illegible]

[illegible]

10

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

(The following text is written vertically along the right margin of the manuscript page, likely serving as commentary or a separate entry related to the main text.)

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰
 ۵۰۱
 ۵۰۲
 ۵۰۳
 ۵۰۴
 ۵۰۵
 ۵۰۶
 ۵۰۷
 ۵۰۸
 ۵۰۹
 ۵۱۰
 ۵۱۱
 ۵۱۲
 ۵۱۳
 ۵۱۴
 ۵۱۵
 ۵۱۶
 ۵۱۷
 ۵۱۸
 ۵۱۹
 ۵۲۰
 ۵۲۱
 ۵۲۲
 ۵۲۳
 ۵۲۴
 ۵۲۵
 ۵۲۶
 ۵۲۷
 ۵۲۸
 ۵۲۹
 ۵۳۰

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

19.

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۹۹
 کاشی علی محمد
 ده اکبر است
 آرد در پیش
 بکسر آنکه در کمال
 درم آن توین شادی
 در کمال کمال
 از نو که آنکه
 کند و سینه
 سینه کمال
 حسن یا غفر
 من گلا بیاید
 منم که ده با
 ۱۲ پست

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

جلد دوم

طائر افغانی

بقلم کاظم

در بیان تاریخ و جغرافیای
و تمدن و صنایع و معادن
و احوال و عادات و رسوم
و کلیات و جزئیات

[illegible][illegible]

بیاورد که اگر احساس نقل مذکور از اشتباه کیوس است در جگر و چون ماسکه ضعیف باشد کیوس را تمام نفع نتواند بگذارد و دردی است
 میشود و اگر هم نقل نمی تواند بماند و در جگر محسوس میشود مگر اندک مدت و نقصان سهم بقدر تحمل ماسکه است و آنچه در ضعف
 اکثر آن در ضعف ماسکه یافته میشود و نشان ضعف و افتد آنست که بول در باز کم رنگ و قلیل المقدار برآید و بدن متریل بود و رنگ چنان
 نماید که گویا زردی و سیاهی مخلوط است پسیدی و نسکم قبض باشد و خون که در فصد برآید سودا و صفرا و اسهت در وی نمایان بود و اشتها
 بر او نشود و جبهت عدم توجه سودا و اسهت و ضعف و افتد در اکثر مودی میشود با مقتضایا و تفریح یا بر قان و باشد که جرب مکه و قوبا و اشتال آن حد
 نماید و بر وزن آن ضعیف در هر وقت بسبب ضعف و قوت پوشیده نیست و علامت امراض آنیه که در جگر افتد و در جایگاه خود مذکور است و کنگه کنگه بشتار
 واقع شود و هم آفت در آن عهده و در جگر و در آن شام و است مثلاً آنچه بشارت است سینه و آلات تنفس باشد سرفه خشک و سوزش سینه و بود و آنچه
 بشارت است هراره یا سپر باشد و تان زرد یا سیاه پدید آید و آنچه بشارت است رحم باشد احتباس حقیض یا ادرار آن با فراطه گواهی دهد و ضعف
 ضعیف و کنگه و در کنگه خویش بقیض مذکور است و آنچه از اسهت مزاج باشد به جمیع اقسام مزاج و مادی مذکور شد و فصلش تطبیق وی بکلی
 و آنچه از سده یا اضرانی لیه یا ورم یا شق باشد هر واحد از این مفصول ملاحظه گردد آید انتشار ابر و تالی آنچه از اشتال است عفتوی باشد تخمین بکلی
 بل آنچه مخصوص بولیت و مراعات بکلی لازم دانند و از آنکه ضعف جگر در اکثر از سردی و رطوبت می افتد اتمام کرد و دانند که علاج ضعف جگر هرگز
 که خوشبختی بعضی باشند چون دارچینی و قنقار او فرو مرز عفران و اشتال آن باید کرد و کلاً و کلاً و حباب لیمان همراه سوز دانه کوفته و بلورینی
 اشتال آن خوشبو ساخته تنادل کردن مفید است و آنچه جالینوس کسی را مکتوب میگویی که در اشتال جگر و ضعف پدید آید به هم مکرورم یا سپر
 اکنون بیان کنم هر آنچه بضعف هر قوت مخصوص است بدانکه قوت باضمه را از میان اربعه و ششمین خوردن و مبرگانا و پوست نار و لاد و در کوفته و
 بنجیه و کنگه بکینه بر جگر ملا نمودن قوت دهد و قوت جاذبه بکلی را فستین و صمغ گل سرخ یا ب زشته ضما کردن قوت دهد و در بنجا ادویه قالیقه
 نتوان داد و مگر جهت قوت جگر و هیچ گونه غافل از تفتیح سده نباید بود و گوشت کبک مرغ و سیاه بخره غذا باید نمود و قوت ماسکه جگر با جوشن
 بر سبب یا سینه قوت دهد و ادویه قالیقین صلیب مفید است و غوره زیره باب سبب ضما و کرفس و دانه رانار و کجین و کنگه پیر و رده قوت دهد و در
 فصد اسلیم مفید است و گوشت سبک صغره البیض همیشه خورون و دارچینی و زنجبیل و فلفل و طعام کردن سردمند و فصل سده کسر
 و این را چند سبب یکی آنکه رگها رگها در اصل خلقت با یک رنگ باشند پس اندک سبب سردی شود و دم آنکه ورم در جگر افتد و سوم آنکه غلظت
 لزج متولد شود و سده آرد و این کثیر الوقوع است بدانکه حرکت بعد طعام خاصه که غلظت و لزج و شیرین بود و تمام خوردن شراب غلیظ از مویجات
 سده کبک است و کنگه کبک بهای بدوشیدن و اشیا فاسده چون گل و گچ و چیزهای قالیقین و نبات چون زعفران مانند آن خوردن اکنون بدانکه
 سده را چند علامت است یکی آنکه در موضع جگر گرانی محسوس شود خاصه اگر سده در مجرای بود و وقوع سده در مجرای جگر نسبت به جگر و کثیر
 زیرا که هر چه بحد برسد صفائی است و با وجود آن رگها به حد سبب و فراخ است و دم آنکه تب نباشد و این در ابتدا از بر کسب سوزن و بسیار گریه و غوغا
 می پذیرد و تپه احداث می نماید و کنگه کنگه آنکه ماسه سبب با وسوم آنکه ورنه نباشد و این نیز عذرت است و نابودن و دم چهارم آنکه سعال غسالی بدین
 آنکه بزرگسایا کثیر رطوبت برآید و این وقتی است که سده در مقعر بود زیرا که چون سده در مقعر باشد کیوس سبب جگر نتواند رفت و همچنان آید که کنگه کنگه
 باشد که سده عدلی هم باز هم از سده ششم آنکه بول رقیق و قلیل المقدار باشد و این آنگاه است که سده در مجرای بود و شدت رقت و قلت بول بحسب کثرت
 سده آید و آنکه از لوازم سده کبک است که خون در بدن عا حبش کم بود و رنگ مائل بر زردی باشد مثل بر تانی و بسیار که فصد و نفوذ می آید

بیاورد که اگر احساس نقل مذکور از اشتباه کیوس است در جگر و چون ماسکه ضعیف باشد کیوس را تمام نفع نتواند بگذارد و دردی است
 میشود و اگر هم نقل نمی تواند بماند و در جگر محسوس میشود مگر اندک مدت و نقصان سهم بقدر تحمل ماسکه است و آنچه در ضعف
 اکثر آن در ضعف ماسکه یافته میشود و نشان ضعف و افتد آنست که بول در باز کم رنگ و قلیل المقدار برآید و بدن متریل بود و رنگ چنان
 نماید که گویا زردی و سیاهی مخلوط است پسیدی و نسکم قبض باشد و خون که در فصد برآید سودا و صفرا و اسهت در وی نمایان بود و اشتها
 بر او نشود و جبهت عدم توجه سودا و اسهت و ضعف و افتد در اکثر مودی میشود با مقتضایا و تفریح یا بر قان و باشد که جرب مکه و قوبا و اشتال آن حد
 نماید و بر وزن آن ضعیف در هر وقت بسبب ضعف و قوت پوشیده نیست و علامت امراض آنیه که در جگر افتد و در جایگاه خود مذکور است و کنگه کنگه بشتار
 واقع شود و هم آفت در آن عهده و در جگر و در آن شام و است مثلاً آنچه بشارت است سینه و آلات تنفس باشد سرفه خشک و سوزش سینه و بود و آنچه
 بشارت است هراره یا سپر باشد و تان زرد یا سیاه پدید آید و آنچه بشارت است رحم باشد احتباس حقیض یا ادرار آن با فراطه گواهی دهد و ضعف
 ضعیف و کنگه و در کنگه خویش بقیض مذکور است و آنچه از اسهت مزاج باشد به جمیع اقسام مزاج و مادی مذکور شد و فصلش تطبیق وی بکلی
 و آنچه از سده یا اضرانی لیه یا ورم یا شق باشد هر واحد از این مفصول ملاحظه گردد آید انتشار ابر و تالی آنچه از اشتال است عفتوی باشد تخمین بکلی
 بل آنچه مخصوص بولیت و مراعات بکلی لازم دانند و از آنکه ضعف جگر در اکثر از سردی و رطوبت می افتد اتمام کرد و دانند که علاج ضعف جگر هرگز
 که خوشبختی بعضی باشند چون دارچینی و قنقار او فرو مرز عفران و اشتال آن باید کرد و کلاً و کلاً و حباب لیمان همراه سوز دانه کوفته و بلورینی
 اشتال آن خوشبو ساخته تنادل کردن مفید است و آنچه جالینوس کسی را مکتوب میگویی که در اشتال جگر و ضعف پدید آید به هم مکرورم یا سپر
 اکنون بیان کنم هر آنچه بضعف هر قوت مخصوص است بدانکه قوت باضمه را از میان اربعه و ششمین خوردن و مبرگانا و پوست نار و لاد و در کوفته و
 بنجیه و کنگه بکینه بر جگر ملا نمودن قوت دهد و قوت جاذبه بکلی را فستین و صمغ گل سرخ یا ب زشته ضما کردن قوت دهد و در بنجا ادویه قالیقه
 نتوان داد و مگر جهت قوت جگر و هیچ گونه غافل از تفتیح سده نباید بود و گوشت کبک مرغ و سیاه بخره غذا باید نمود و قوت ماسکه جگر با جوشن
 بر سبب یا سینه قوت دهد و ادویه قالیقین صلیب مفید است و غوره زیره باب سبب ضما و کرفس و دانه رانار و کجین و کنگه پیر و رده قوت دهد و در
 فصد اسلیم مفید است و گوشت سبک صغره البیض همیشه خورون و دارچینی و زنجبیل و فلفل و طعام کردن سردمند و فصل سده کسر
 و این را چند سبب یکی آنکه رگها رگها در اصل خلقت با یک رنگ باشند پس اندک سبب سردی شود و دم آنکه ورم در جگر افتد و سوم آنکه غلظت
 لزج متولد شود و سده آرد و این کثیر الوقوع است بدانکه حرکت بعد طعام خاصه که غلظت و لزج و شیرین بود و تمام خوردن شراب غلیظ از مویجات
 سده کبک است و کنگه کبک بهای بدوشیدن و اشیا فاسده چون گل و گچ و چیزهای قالیقین و نبات چون زعفران مانند آن خوردن اکنون بدانکه
 سده را چند علامت است یکی آنکه در موضع جگر گرانی محسوس شود خاصه اگر سده در مجرای بود و وقوع سده در مجرای جگر نسبت به جگر و کثیر
 زیرا که هر چه بحد برسد صفائی است و با وجود آن رگها به حد سبب و فراخ است و دم آنکه تب نباشد و این در ابتدا از بر کسب سوزن و بسیار گریه و غوغا
 می پذیرد و تپه احداث می نماید و کنگه کنگه آنکه ماسه سبب با وسوم آنکه ورنه نباشد و این نیز عذرت است و نابودن و دم چهارم آنکه سعال غسالی بدین
 آنکه بزرگسایا کثیر رطوبت برآید و این وقتی است که سده در مقعر بود زیرا که چون سده در مقعر باشد کیوس سبب جگر نتواند رفت و همچنان آید که کنگه کنگه
 باشد که سده عدلی هم باز هم از سده ششم آنکه بول رقیق و قلیل المقدار باشد و این آنگاه است که سده در مجرای بود و شدت رقت و قلت بول بحسب کثرت
 سده آید و آنکه از لوازم سده کبک است که خون در بدن عا حبش کم بود و رنگ مائل بر زردی باشد مثل بر تانی و بسیار که فصد و نفوذ می آید

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

[illegible]

از بین او میانک می سازد و در طباطبائی
اصطلاح را نگاه میدارند و پس عقبتان قبض
میشود و باینکه سده و دیگران گرم دارند و نمید
نمایند بدارد اما لطیف چون سلیخه
سنبلی و در صحنی در زنده مرغ و از پیوسته و ناز
شیرین و نازیب است علاج الاراضی و ناز
مشروبات فستقون صفتها آن
افستقون و عصاره فستقون هر یک جدا جدا
حاشا صبرند و در کوفتن می دارند هر یک جدا جدا
مصلک او فرود می زنند از آن گرمی که در کوفتن
سنبلی الطیب اسامان سازد و کوفتن
مشقال و غیره مشقال و اصل اسسوس هر یک
سه مشقال و یکبارده شست و طی بکوشند و
ناب و نصف و سه و باینکه در طی و نیم غسل
بقوام آرند و از بادین نادره

[illegible][illegible]

هرگاه در وضع خویش مذکور است آخرین فصل از این کتاب است که در بیان باب در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 و نافع ترین است که بویژه در این باب که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 نیم دوم این سبب در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 اگر این سبب در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 شربت شریف که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 خوردن آن از این نافع ترین است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 بهر حال که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 بار و عن با بویژه در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 بار و عن سوسن که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 و بر تمام بدن که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 تشنگی که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 خاکستر چوب که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 و در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 استعمال آب مفید است و عرف که بر این پایه که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 چشمه با چوب که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 گذارند قائم مقام آب در یای شرب است که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 با ماء الاصول یا کرده و اگر تر یاق فاروق یافته نشود تر یاق اربعه دهند مقدار تنقاعی که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 واجب است و اگر صبر نتواند که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 و بدانکه استقار لاهی نزد اهل با محقق است که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 باین صفاتی و شرب و خواه ما بین شرب و اما انا ما بین شرب و اما اکثر جمع شود و سبب و اصله این است که شرب و استیت است در بدن که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 و در این موضع اما اسباب سابقه بسیار است که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 مانند آن که در وضع هر یک مذکور است پس ما سبب از خون جدا نشود و متمیز نگردد و بدن آنرا قبول نماید و ناچار که بیشتر المقدار که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 میل بدین جایگاه نماید و در اینجا مختلش شود و دوم آنکه آب بسیار نوشیده شود و سوم آنکه در رطوبات بدن گنداشد و حال آنکه مجاری معتاد و در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 باشند از آماس و جز آن بدن سبب این رطوبت و ذراتی روی بدن محال آید و این رطوبت با ترین اقسام سفت و عالی الازی و علامت است استقار
 زنی گزنی و بزرگی شکم است و ثقالت و ترنجیدگی پوست شکم و احساس شکم عند المس گویا خفیک پر آب است و خفیک شکم را گویند
 و بعضا چون دست بر شکم زنند یا بجا از پهلوی به پا شود حرکت و جنبش آب مسموع گردد همچون آواز موج آب و باشد که در اطراف
 نیست چشم و در خفید و قفسب آماس پدید آید و چون شکم شود سرفه و تکی نفس رو نماید پس اگر غیر حذرت بود عدم تشنگی و بویژه

این کتاب در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 و نافع ترین است که بویژه در این باب که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 نیم دوم این سبب در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 اگر این سبب در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 شربت شریف که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 خوردن آن از این نافع ترین است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 بهر حال که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 بار و عن با بویژه در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 بار و عن سوسن که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 و بر تمام بدن که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 تشنگی که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 خاکستر چوب که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 و در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 استعمال آب مفید است و عرف که بر این پایه که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 چشمه با چوب که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 گذارند قائم مقام آب در یای شرب است که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 با ماء الاصول یا کرده و اگر تر یاق فاروق یافته نشود تر یاق اربعه دهند مقدار تنقاعی که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 واجب است و اگر صبر نتواند که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 و بدانکه استقار لاهی نزد اهل با محقق است که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 باین صفاتی و شرب و خواه ما بین شرب و اما انا ما بین شرب و اما اکثر جمع شود و سبب و اصله این است که شرب و استیت است در بدن که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 و در این موضع اما اسباب سابقه بسیار است که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 مانند آن که در وضع هر یک مذکور است پس ما سبب از خون جدا نشود و متمیز نگردد و بدن آنرا قبول نماید و ناچار که بیشتر المقدار که در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 میل بدین جایگاه نماید و در اینجا مختلش شود و دوم آنکه آب بسیار نوشیده شود و سوم آنکه در رطوبات بدن گنداشد و حال آنکه مجاری معتاد و در این صورت است که در بیان سبب است که در هر مخرج شرعی که در
 باشند از آماس و جز آن بدن سبب این رطوبت و ذراتی روی بدن محال آید و این رطوبت با ترین اقسام سفت و عالی الازی و علامت است استقار
 زنی گزنی و بزرگی شکم است و ثقالت و ترنجیدگی پوست شکم و احساس شکم عند المس گویا خفیک پر آب است و خفیک شکم را گویند
 و بعضا چون دست بر شکم زنند یا بجا از پهلوی به پا شود حرکت و جنبش آب مسموع گردد همچون آواز موج آب و باشد که در اطراف
 نیست چشم و در خفید و قفسب آماس پدید آید و چون شکم شود سرفه و تکی نفس رو نماید پس اگر غیر حذرت بود عدم تشنگی و بویژه

رنگ لعل احساس سرگشته است حرارت درونشان حرارت گدازد و سینه درون ششکی رنگ بدن بول جز آن که سرطانی که در بدن سینه
 چربی غیر مستقیم می شود و باعث که ناپخته بود پس در این محله و درین استسما چرا غنوت بیکدیگر جواب تعفن و طبع با طبع است که در یک سر و تن
 از بیماری که در وی در گذرند چون آب که در وضع بایست دفع نشود و آب گریز وی نیاید و به السبب بر بود اشیا روی در آن تو لود و برینجا چنین نیست
 بلکه آب حرکت میکند و از دیار و نقصان دیگر میگذرد و تعفن نمی گردد و علاج اگر اسهال باشد سبب باشد خواه درم حار بود خواه صلب گشته شد و در پاره
 محاش کسب از یک کسند و اگر سبب دیگر باشد در تبدیل مزاج بگردند بر دنی حرارت و برودت و در استعراغ و جز آن نیز همین شش سرعی دارند مثلاً اگر
 با حرارت بود جهت تبدیل سبب تعفن و آب کاسنی و مانند آن و بنده و بهر سال کل کلانج بار و در آب حرارت بود برای تعفن بر روی شرب یا در آب
 اصل بنده و جهت تعفی کل کلانج حار و در هر دو سال برای دفع قبض مغز فلوس بجای آب غن بلازم مناسب و بعضی اوقات در آب کسب استسما در آن گشته
 به بخور بلیله زرد و تمرندی و آب شنبلیله و مرغ میاید و با آنکه بلیله زرد و در دفع استسما رقی که از گرمی باشد دفع کلی دارد و چنانچه سبب تعفن
 مستحکم است و در استسما که از برودت بود و بنده از استعراغ جهت تقویت جگر قریش انبر بار پس و قریص گل و شرباب نار و شربت سیب و مانند آن بنده
 جهت انبر قریص از یون و مانند آن چون صوبه طبع و خات که از اسهال درون و با دیان و ناخواه و تخم کرفس و سنبل و ج و انجلیان و دیو دینه و یون و کاکج
 ساخته باشند بکار برند و دفع نبات است که مایه سینه می شود و سبب در دفع و شکم جمع نمائند گشت لیکن باید که برده و ادرار و قهقاره نمایند
 بلکه با شیا و در و تخم بدیسی کنند تا طبع یک چیز افتد بگوید زیرا که چون طبیعت بخیری الفت پذیرد بران چیز منفعلی بگوید و صفت حسن از یون
 ماز یون در پوست بایله اصفه و آرد جواز هر یک مساوی بگیرند و بطرز اقراض سازند و یک مثقال با حلاب بدین نوع دیگر تخم کاسنی ده و در تخم ماز یون
 با برگ او و غار یون و عصا ز غاف از هر یک یک درم و چهار دانگ و گل سرخ و مغز تخم خیار از هر یک دو درم و تخم کوفته و بنجیه از مجموع و در قریص سازند
 روز یک قریص بدین قاعده ماز یون تا در بنگند بکار برند و را و دینه خوردنی که از جمله محوم است و طریق بد بر گردان وی است که دو شبانه روز
 در سر که کندن چنانچه سر که بالای او باشد بعد سه بار آب شیرین نشویند و در سایه خشک کنند و اگر ضرورتی باشد در آفتاب نهند تا زود خشک شود و
 بهتر است که ماز یون تازه و بزرگ باشد و بعضی تا هفت روز در سر که میارند و بعضی بر یک روز قناعت می کنند و در سو و در آفتاب خشک یا
 و در گرما در سایه صفت کل کلانج بار و بگ ماز یون که صفت روز و سر که تر کرده باشند پس ساخته و پوست بلیله زرد از هر یک پنج درم
 عصا ز غاف و فستقین سه درم ابر ساگل سرخ تخم کاسنی مغز تخم خیار رب السوس از هر یک دو درم و تخمین مغز فلوس خیار شنبلیله و از هر یک پانزده
 درم جله یازداده دارد و در تعفن و مغز فلوس و در زرد و آب گرم مل نمایند و صاف کرده و بچوشانند تا که غلیظ شود پس آن و به دیگر نیم کوفته و
 در وی بر شش صفت کل کلانج حار بلیله بلیله آند و نخلوت برنگ تخم کرفس شیطانی هندی نخل لسان المعضا فر زرد که مانی را یونند چینی
 نمک اندالی نمک عین نمک هندی نمک سرخ ناخواه از هر یک سه درم و بر یک رطل آند و شقی سه رطل جله شانزده دارد و در دست آن را و پوست آن را و پوست آن را
 آب بزنند تا هشت رطل بماند پس آن نمایند و در آن آب معانی کرده چهار رطل فانیانند از د و باز بچوشانند تا بقوام عسل آید پس یک رطل و غن
 ماز در آن آمیزند و حرکت دهند تا بار شود باقی کوفته و بنجیه در وی بر شش همین دارد و جهت اخراج آب استسما و ادرار که کم و چون یک مغز کبیر
 بایله است بر دالی که در استسما بکار برند باید که در تخم او سبب نهند تا قوت او و بر سرعت بغیر آنکه سبب بگردد بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید
 قریب است و نیز باج و تیو با با زیر گرم چینه اگر حرارت نباشد و آنجا که سر و زرد و زرد شکم سر که تنق کنند و بدانکه سر که ششکی مستقیم را سنگین میدم
 و سده در لیکشاید و استسما گرم را دفع دارد تا مادمه مشکم نشو و شیر شرب بد و آب نار و آب برگ ترب شربت بکنجین و آستینه فوسفیدین

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

۱۳۸۵

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

و عنب الثعلب الکلیل للکک و شستن بر خشت گرم بود و اگر در دم حب را نشاند بریان نموده ناکه بکوبد بآب گرم بنهد و بعد دفع کلی بشود قسم ششم
مناوی شود مقده و معار مستقیم از بر شدن فضل طوط یا لوسط شستن بر چیزی سخت زمان طویل چنانچه در سوزای پس جبت حکایت مقده معار
گرد و زهر عسل و لوسط سبب علاج برای اخلاصی قوی که از نوم و روغن بابونه و نقل ساخته باشند باند و بر روغن کجد و زیت حقه کنند و نندی بخیل
گل حلو که حلو سازند قسم هفتم آنکه در غلظت معده و معار ششی خورده شود و بدان سبب میرانده علاج جلا بخلایم در زوده تخم مرغ نیم برشته و صمغ عربی و
گل ارغنی و هند در قویج الارواح گفته و نشاید نافی الالسهالات التي کان معاز میر شیده قد فرج ششی کلما و مقدار شرب من القندینقی ناشه ایام هم بود
مغلقه و قد برار منه الشحم ان و یک مئه نشه اشخاص و اربعة و غلبه الطن انه الطبقة الدخلة من المعاد و المستقیم و قال فی الیادی الکفر کفر دوم
مع الیابیر اصابع و صج شدید و خربت منهم بعقب لک جارات من المقتده فصل در منحص یعنی در معادوی برای تمام قسم اول آنکه با غلیظ
معاد محقق شود و بر سطر شد و در و در و معاد است و دفع و قرا ترست و تمد و بی فضل در شکم و بخروج با و تضاع یا لسن علاج جبت غلیظه معار غلظت نام که
ماده با و حب یار و حب کبک و همچون شهر یار و بن مانند آن و برای تحلیل با و تخم کرفس و بادیان و ناسخ و در زنان هر چه با و شکم بود استعمال نمایند
و اگر قوله مزاج از صفت معده باشد همچون کونی و همچون حب الفار بجا بر بند و از آب سرد و اشیا بر باد انگیز بر بنزند قسم دوم آنکه صفا بر معاد آید از کیفیت
الزاع الم احدث نماید و عسل او در و با سوزش و تشنگی در و می باز و سوزش مقده و قلت گران در روده علاج تخمهای سرد عالی چون اسنبل و ریحان
اسمان و کحل و مانند آن بر روغن گل چرب کنند و آب سرد و بز و باید که تخمها غیر بر طمان استعمال نمایند پس اگر معین تدبیر صحت نماید و الا صحت غلیظه غلظت
و شیر خشت مانند آن خورند و آب کاسنی یا عنب الثعلب حلو که قسم سوم آنکه سرد مزاج گرم سوده و در معاد اند و کیفیت غلظت فصل رو عسل او شدت و دفع
و التاب و تشنگی است و گران و زردی در بر و ناپودن زیر اگر فضل و لیمین بر زالی ماده غلیظه علاج برای تبدیل مزاج هر چه بر و مطلق باشد و در معادوی
شد استعمال نمایند و درین دو دفع تمام دارد اسنبل در کلاب است کنند و روغن گل در و می آنجه آب انار بنفش در و روغینه بنوشند و اگر آب انار بنفش
نباشد آب انار بن کفایت کند قسم چهارم آنکه بلغم بودی شور بر معاد آید و یک مئه پور قیه اصدا ت مقصود و علامت او بر آمدن غلظت در بر و گریز
نهنگام خروج و بدون تشنگی کمتر نسبت بعضی و بدون ثقل بیشتر از آن علاج بر است تقیه اما حقه کنند که نه آید و روغن گل بکوالی نافع
صفت حقه که در اینجا مناسب است حاشا پنج درم غلظت بسفنج نشتی با و یان تخم کاسنی عنب الثعلب هر یک به درم غلظت و اند پستان است و
تر به دوام آب نیار شنبه پزده درم تر بلجین و درم شکر سرخ نه درم بلغمی که معروف است مطبوخ سازند و حقه نمایند و دیگر دندانم نیز مزاج
اما آنجا که استعمال حقه میسر نباشد مطبوخی که برای حقه گفته شد بخورند قسم پنجم آنکه خلط غلیظه مطلق در با و سبب غلظت و صفت و تشنگی
منشود و معض و علامت او کثرت ثقل لزوم و صج در یکجا بر آنکه بلغم مزاج در با و اجاناسه و ملوس وضع الم علاج اگر غلظت در معاد علیا بودی نماید بلغم
و حسن مزاج آن که مطلق باشد اگر غلظت در معاد غلیظه بود حقه نمایند و شرب او به سهول بلغم در و صورت سوده و در و از تقیه جبت تحلیل مطلق و تبدیل مزاج و تقویت
جوش گرم و هند چون کونی و فلافلی و مانند آن که در ریجی گفته شد و این حب در بلغمی ریجی سوده و در صفت آن ناسخ و یک درم حب لبان نه درم بر و زهر
آب گرم یا عرق بادیان گرم بخورند و درم صج و نیم درم شام و نیکوترین غذا در ریجی و بلغمی شور بای مرغ پیوست و شور بای عصافیر با فضل و تر فضل از بر و در صفت
گوشت خارشپش بریان کرده کونی حج مطلق در ریجی است قسم ششم آنکه زبل خشک در روده بند شود و به تر بر نیاید و علامت آن علاج او در قویج الارواح است که بر گردد
قسم هفتم آنکه در معاد غلظت شود و منحص از و این نیز از تر بلج و در می روشن شود قسم هشتم آنکه خیات و حب الفرج باعث مغض شوند و غلظت در
غلظت گفته شود و قسم نهم اندر منحص که بود شرب او به سهول پدید آید علاج آب گرم بنوشند تا در و در و اگر بر نیاید با سهال و در و شدت

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

حال بر این نیست یا بهتر از آنکه یا معطل است یا در حال حیات است یا در حال مرگ است یا در حال...

و گفته اند باین جهت این دم ابتدا کشته اند علاج را بجا نیاوردند پس کشته اند که باطنی نبوده و اگر باطنی نباشد...

برده است حال را باینکه اگر کسی بخواهد بر این عمل را ببرد باید که باطنی یا اسهال را ببرد و در تمام دارد و آنجا که در روده است...

بفرمایند تا در روزه و نیشاند و جهت تعدیل مزاج شرابهای سرد که در روزه و تخم ریختن و اسهال بود و وقوع خنایه...

نورند و باینکه کتی بجایست سوزان و در هرگاه داده بر دعات و تنقیه دفع نشود و روی کجج آورد و اجتناب که آنرا بر روی لبها گذارد و انتفاخ دفع هرگز نکند...

اگر در دهان گذارد و عاقلانه و در دهان گذارد و اگر در دهان ساکن نشود اما در دهانی بود و مقعد بیرون آمده باشد این فساد و در دهان بگذارد و اگر در دهان بگذارد...

بار و غن بچینه دارد طبعی است و بکار برنده صفت خنایه که در دم سخت و اسهال است و کلیل الکلی فلهی سپید مدس مقدس بزرگ عنب الثعلب نبشته از هر کس که بار...

بگیرند و در غن گل و بنفشه و زرد تخم مرغ آب کاسنی و آب حی الحالم بپوشند و استعمال نمایند صفت طلایی که در دم نرم و اسود و در هوس و...

گل سنج برابر گیرند و کوفته بچینه آب عنب الثعلب و غن گل طلا نمایند و اگر نان سیده را با آب بچوشانند و باز ده تخم مرغ در غن گل فساد نمایند...

سود و در تخم و دم در دم مرد مقعد و اگر این طبعی بود دستی در دم و دفعه آن آثار گرمی شاهد است علاج فی فرمایند و باشد که فصد حاجت آید...

غلل استعمال نمایند هرگاه بچینه باشد نشکافند و آنجا که در دم صلب بود جهت تلبیس و تحلیل و در پی بطور مرغ زرد تخم مرغ در غن گل در رفت...

طلا نمایند و اگر در دم صیرانده باشد مقل افسانه فرمایند و در بطنج ادریه شکسته و در دم و طهران با در غن گل با در هم بپاشند و باز ده تخم مرغ فاکه دارد...

فصل اندر شقاق مقعد و این خشکی است که در هر صفره افتد همچون شقاقی که در دست و پا عارض شود و دی نوع است یکی آنکه حرارت و سبب

سبب پیدا شود و شقاق از این بیشتر افتد و علامت او غلبه و زردی و سبب است علاج مرهم بخیض طلا کنند و این قریب سود و اگر دیگر در غن گل...

اسپیچ و در او ننگ و دیلمیای نقره و نشاسته و غبار مارچی و کتیر و لعاب خلی و اسهال و بیدانه و سپید و در هم بپاشند و مرهم سازند چنانکه در تار است...

و شور بای چرب دهند و اگر موجب این حرارت ماده صفر یا خون سوخته باشد سوزش و گرمی مقعد و دیگر آثار را اینها گواهی دهد علاج جهت تنقیه بطنج...

بلبله و بطنج خیانت و شقاق و شربت بنفشه و نیلوفر و گلاب با تخم اسهال و قند و شیر و خره سود دارد و استعمال را هم نکند و مقید است و دم که در دم گرم مقعد...

سبب شقاق شود و علامت او وجود ورم و سبب باد و بشیرید علاج ترسیر ارم المقعد نکند و در سبب و بکار برند و بدانند که فصد با سلیق و ضامن...

و با فیض و حجامت فطن در بنجاح تمام و در سوم آنکه ثقل غلیظ خشک هنگام بر آمدن احداث شقاق نماید چهارم آنکه بواسیر باعث شقاق بشود...

و علامت هر یک ظاهر است از تقدم و بعد سبب پنجم آنکه اشتداد و گرمای مقعد از خون و کثرت شکم رفتن باعث شقاق گردد و علامت او متلاهی رگهای...

خون است از شقاق باز اطراف علاج نخستین قطع سبب کنند چنانچه بارها ذکر یافته و بعد جهت از آنکه کثرت مرهم سازند از در غن گل و اسپیچ و...

در رفت و در فی و بعد مغز ساق گانالند و آنجا که خون از شقاق جاری باشد و فصد کرده باشد و تبغض غان حاجت یار قریب فصد و در بطنج...

عقصر و اس کلان و پوست از ارگل سنج و جوز السرد و ثمره الطرفا باشد و در فصد سوخته و قشار کند و غبار ارمی و سرهم با نیک ساقه بپوشانند...

فایده صاحب قی را احتراز از آب بشد و ببرد و فیضی ای قوی حرقت و تبغض لازم است که در کتب قبض شکم فرار دهند گفته اند که فیض نکند که در هر صبح شربت...

بالعاب بیدانه نباشد و از اغذیه بریزد پس بود و نادل که **فصل اندر شقاق شرح** و از اشتقاق المقعد نیز گویند شرح بشین مجده و راه مصلحه و جبر نام بی...

ما بین خمیه و حلقه مقعد واقع است و علامت اشتقاق او بر آمدن ثقل و باوست بی اراده و این مرض بحسب اسباب بر چند گونه است یکی آنکه...

عصبی که بر عضله مطیف و مسک مقعد فرو آمده است منفتح و منقبض شود و بر قوع ضربه یا سقطه و بدان سبب عضله مذکورانه ایاب شد شرح شد...

[illegible]

درم الکلی قطع بواسیر باعث ایلائی عضله استرطاف می شود و علامات این بر دو قسم است که یکبارگی پدید آید و متعاقباً جمع شود یا بسط و شست و شوی بواسیر
قسم اول علاج اگر گفته اند سوم آنکه در کوهی باطنیه یا خارجی به موجب این علت شود و علامت آنست که اندک عارض شود و بواسیر بر دو طایفه پیش اتفاق افتاده
چون استرس بر سنگ یا در کاب یا به جای سرد و تر یا خروار آب سرد با فرط و مانند آن از ظاهر بر دو باطنیه و از عارض ترین علامت این قسم که در طبیعت ظهور نزل
در وقت و این قسم شیرازند نسبت باقسام علاج جهت شتافتن مایه مزاجیه تبدیل مزاج آنچه در خارج مذکور شد استعمال نمایند و در عن قسط یا چند شبیه و در
آنچه به مقتضای امر آن زیرین ضابط اند و بطریق ادویه عاده یا بعضی در پیش الطیب قسط تلخ بود و سرد و مانند آن از آن زند چهارم اگر درم مقتضی حدت
و علامتی در دست و ظهور آنچه لازم و درم است و علاج و درم مقتضی گفته شد فصل اندر خروج المقتضی و این بر دو گونه است یکی آنکه بواسیر بواس عارض شود و علامت
درم گفته شد نسبت به آنکه گفته شد حمله از حال مقتضی برسد آنست که چیزهای مرغی درم و مسکن جمع چون بهفته و خطمی و بابونه و بگای کره شانه و تخم کنان
بجوشانند و در بطریق او بپا زبانشیند و قیر طری که از روغن شیت و بابونه و موم ساخته باشند بمالند بر مقتضی آن درم شده اند و در پس از آنکه داخل شود بواسیر
تا این چنین چون شاه بلوط و دیگر مورد و مار و گداز و تخم گل آفتابا نمایند و نفل این ادویه بطریق نرم گفته نام چون مرهم شود و نهاده نمایند بر بند یا زخ
که کند و آنجا که مزاج سرد بود باید که در چینی و شاه بلوط و مرزنجوش و باز در زیره آهن و شتر لکته تر کنند یک شب بمالد و نمود و بیا که در آن بهشت اند و در
نفسه زرد آلوده تا لو مالیدن فرمایند بر مقتضی دوم آنکه عضله که محسوس مقتضی است مستخرج شود از اسفیلای رطوبت و حفظ او خوانند و در علامت آنست
که گفته شد تا با لای اندر رود با و خال و همچنان بر آمدن او نیز مسلسل باشد بخلاف درمی که بر جوع او و خروج او و سیر باشند بهیست علاج روغن کنار
بر مقتضی بالائی و سیمیه از زیره گداز و مار و شنبه سر و پوست انار و صدف سوخته و اقاقیا و کعبه النیس بکوشل خن یا ساینده باشند پیاده نماید
و آنچه به محکم بنشیند و جهت آنکه باز به بر یکدیگر بیفتند یا چنان که در روی مذکور شد بعضی بنشینند و روغن قسط و بابونه که در و فرنیون و چند شبیه تر مل کرد و آب
مالیدن بر مقتضی و حقیقت کردن قطع تمام دارد و عصبیه را قوت میدهد و هرگاه جراحت پدید آید در مقتضی مستخرج بگینه تخم نفل و در اسفیلای و ساق و در مار یک
بر مقتضی باشند پس اندر پدید آمدن روغن شتالو لازم دارند بر مقتضی فصل اندر قروح المقتضی علاج آنچه نوی التحقیق باشد استعمال نمایند
چون سرب سوخته شسته و درو اطراف و پشت ساق و اطراف آهن باریک ساخته و جراحت باشند درین مرهم بسازد و نفع تمام دارد و تنبیه
اگر در ج شدت بود لازم است که جهت تخدیر حس را نیون مالیدن فرمایند فصل اندر ککله المقتضی و این چند نوع است یکی آنکه گرم خرد در روده
افتد و بدان موجب خارش شود و باشد که در القریح سبب باشد و علامت او در علاج و بدان گفته شد دوم آنکه غران سوداوی تا و نفع بر قاعه ریزد
این مقتضی بواسیر بواسیر باشد و علامت او سوزش مقتضی احساس بر سر مقتضی آثار و این مالیدن علاج نصیب است که گفته یاب این اگر کین چنان
گفته و جهت به حال مطبوع آفتابان و بند و با علاج غذا کوشند با استعمال غذا او دریه که با رطب قفس باشد و نفل روغن و اندر زرد الوطی که در این
بر مقتضی سودا و در سیم آنکه غلظت را بریه یا بود قیسمی غذا و در این علامت آنست که بواسیر در بران مع از خارج علاج فکر کنند که مایه در
مقتضی یا از غرض می آید اگر از غرض می آید باشد به قیسمی آن عفن کوشند و اگر در نفس بود به قیسمی کفلس و کوشند خیار
در زیر بیان یافته و قی نفع تمام دارد و شایان است و باشد که کجای امت قلان حاجت آید و باید دانست که در علاج تمام بر عصص مجبیه خوان
خون کشیدن در سر که در روغن گل بر مقتضی بالایی این نفع کلی دارد و که کس حساب بران بار و روغن شفتالو یا صبر شیب آفتابا و در روغن گل یا در روغن
زرد آلوده و در تنبیه اراض مقتضی بواسیر است جهت آنکه عرقی و منصب و علامات باطریق بواسیر نفل مکان و ایضا کثیر لال عصاب
نوی آنست که با بزرگ زید استام بگیرد و و کثرت المقتضی پس بجز بواسیر است و عصبه نفل آنست که گاه ناگه و از اعظم موجب نیز باشد

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

در دیک اندام و در وقت بادام بر باد آب که نفس بر تپید که کشید و از چینی و قویان آید و در بدن این دو اسهال فیه فایده کلی دارد و صفت کستر عرق
شربت سبزه در گل حکمت گیرند و در دهم دان کنند و در تیز که یک شب یا کمتر گذارند و باد را بر اند بکار برند و باد کشیده و انگینه بهتر از ظرف سفالی است جهت
عرق بپای که سفال نمی خورد نشسته میکند و از قوت دی می نماید و باین سبب عمل فاکتور ضعیف میگردد و طریق دیگر آنست که عرق را در یک بن سر پوشیده و در روز متدل
شش ساعت بگذارد و باین مرض که مخصوص بنشانه است امراضیکه هم از گرده افتد و هم از نشانه و نشانه کسبه است بطوری شکل یعنی
هر دو ستریز و میان فرخ قوی و در طبقه است باطنیه صبی است جهت احساس تیزی بول تا دانه بکشد و در طبقه خارجه معنای است جهت خفد تا که
طبقه باطنیه بسبب متلا و ترنجبه گی پاره نگردد و متلا را اگر وضعیت بسوی قبل که مجری بر آمدن بول است و این عرق نشانه و در مردان سه نیم دارد و در زنان
یک نیم از گرده بسوی نشانه در گ که آنرا بر آنج گویند فروانده است برای نازل شدن آب از گرده بنشانه و چنان نیست که این دو رنگ بجز و پیوستن بنشانه است
اندر دی کشاده باشد بلکه این هر دو منفذ میان هر دو طبقه کشاده است و تا در از می نشانه آمده نزدیک بنشانه نشانه که منجر است یکی شده اند و طبقه اندر دی کشا
و آب از گرده نشانه بدین طریق داخل شود و نشانه جمع بول است در وقت او نشانه و این باب گشت بر چند فصل فصل اندر اهرام نشانه و این بر چند قسم قسم اول
آنکه جابود و این دو مایه ابتدا از قند یا از خرمن سنگریزه خشنه یا از ضرب و منقطع عاقل شود و در اول است و در گرم نشانه چهار یکی آنکه عاقله حج شدیده و کسب گری و از خرمن
محسوس دوم آنکه شبم محرق و شنگری چید بود و در دست و پا سرد باشند و بر این و سیاهی بر زبان طایع هر چه سوم آنکه بول بعسر بر آید پس بول ظاهر یا بر بر ناید و حبس مطلق شود
عجب ششم و در این معسر احتباس هنگام قیام تخفیف می یابد بهت سعه مجری چهارم آنکه از نیز محتسبش و در این در آنجا است که آناس بنایت بزرگ باشد و در آنجا
سازد و باید دانست که ظهور سرخی بر عاقله دلیل آنست که آناس نشانه نازل بقدر است و از آنج رگ با سابق زنده و بقدر قوت خون بگیرند و چون در زمانه باقی اندازند
رگ باطن کشانید و بعد از نصف آب عنب الثعلب در در مغز فلوکس حل کرده باشند و حقه نرم سید دارد و جالابی که از بنفشه و تخم کاسنی و عنب الثعلب و شکر و ترنجبین سازند
شربت بنفشه و کشتکاب با شیر و ختنش نفع تمام دارد و قبل از نصف در بعد از اربعه در اندازد در وقت نوبه در چند و هیچ وقت او وید را در حد صرف ضاد نکنند فاعله
در دوی تا ماه را در استیج نگر و اند زیر که نشانه عصبی و سرد و مزاج سردت بسرعت قبول صلابت بینا پذیرش آب نیست که در اعتبار ادی که ملین با استعمال نمایند تا در وقت
مثلاً بنفشه و جالابی و مانند آن بجز نشانه بر عاقله ریزند و از آن سازند و نان حمید و کعبه بنفشه نرم کوفته و بشیر و در غن بنفشه شسته ضاد نمایند و در گرم و برگ کزبر
بالونه و خشک ضادی یک است و در وجود و بنفشه و فطمی باب کاسنی و آب عنب الثعلب شسته ضاد کردن نفع دارد و در احتیاطا دانست که چون این ضاد که همه خرا
اوست و استعمال نمایند معاقب و قیر و طی ایمنی موم روغن بالند بر بسیل تقصیر یا عضو از نرم کند و کشتی که از مبررات سید با باشد و ازل نمایند و اگر در غن بنفشه با نیک
روغن بالونه میخورد تمام بدن فرمانید بر عاقله بهتر باشد و هر گاه مرض با غلبه طافه و از یک نشانه در گذر و چیز ای که سرد ضاد نکنند بلکه با شیر و محله عینه که قوی الحار است
استد کنند چون بالونه و تخم کباب و آرد با قلی یا سیفنج ترش شده و مانند آن و هر روز باید که بمین داده و استعداد جوش در تخمیل سفرا نید پس اگر تخمیل در وقت و اگر در وقت
بجمع آرد و در سیر نفع و انفعالی در تقیه داده و اند نال چنانچه در دم الکلیه ذکر یافت بکار برند تا مگر هر گاه بول صلب باشد شیر و تخم نیارین خور که در وقت است
و تخم فطمی و جالابی هر یک در دم کوفته بخیه یا شربت بنفشه بخورند و در وقت ضادی که در شیر و کعبه است و گفته شد نفع تمام دارد و باقی تدبیر نیز همان است
که در درم کرده نگر گشته و قطعه ادویه در اصل نفع تمام دارد و جهت قرب مکان و تلبوری که در بنجا سود دارد و آب سفول شیر عرق است با تخم میخورد و آنجا که در وقت
جهت تخمیر که هر که کوفته و انگلی افیون و نیم انگ عفران در و میخورد و روغن بادام خور و نمایند و چون در دو با کون شود و بزودی بر عاقله و با شد که تطیل حشیر
تسکین الم نماید و فرق در آنکه درم حار نشانه دومی است یا صفراوی از شدت عطش و وجع و در آن که غشوض بصفر است و زیادتی فتل و ارتفاع نشانه
و حبه آن که مخصوص بخون است پوشیده نیست و بدانند که در صفراوی در ابتدا از عاقله صورت ضاد کردن جائز داشته اند

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

و اما نشان تخم کتان در مانند آن دیگر تخم سوسن که در غده جگر است و علامت حرکت و انقباض است مشتمل بر غده و علامت
 و اما نشان که بر کاه بر مانند غلظت بول باستانی و خروج او در آب باشد و تقاطع در رگ و حرکت اراده یک بر رنج بول مخصوص میشود در صحت باطل میگردد
 و صبر و دفع هیچ مقدار نباشد علاج سوسنهای گرم چون شردلیوس و سجون بلادره و سوسنهای کبیر و سجون با ده الحیوة بخورند در رنج نارین
 یا سبب باید بخورند یا سوسن بر مانند کاه اگر غده بستر و فرقیون درین در غده آینه نند نفع تمام دهد و طبع دار چینی و سنبل و سلیخه و قزقرش و سبب سبب کز
 بر مانند تخم کتان سودا در وقت صبح یا هم آنکه غلظت از جگر در مجاری که از نشانه بقضیت است که موجب سده گردد و علامت او آنست که بیا در رعد ثقل یابد و از علامت
 حصاة و ورم و انبات و لحم و اجود المده هیچ نباشد و تقدم راحت و سکون و تناول چیزهای النج چون گوشت گاو کله و پاچه و پیس و مانند آن گواهی
 در بول بلغم خام ظاهر شود علاج جبت اخراج غلظت مله صفة در رات قویه دهند و بطبع برگ تمام و غار و مرزخوش و با بون و شنب و اکلیل و جگر
 صبل آبرین فرمایند و در رنج خشک شربت و عطر بر اعلیل چکانیدن و بر مانند مالیدن نفع تمام دارد و شربت در رات در کزین و تقطیر او با آن اعلیل
 بر آمدن لسان بر ریح الاثر است و نمادی که در جود الدم گدشت سودا دارد و قوی و حقه باشد که سودا دهد و دیگر او ویه قوی ل و ادرار انسب تخم کز تخم کز
 بری و دو کوفته نیمه با طبع شربت بوشند و دیگر سنگدان مرغ خشک کرده یک شقال نمک بندی یکد رم کوفته نیمه با ب گرم یا شرب خربل نماید و دیگر آب کزین
 آب ترب روغن بادام تشرب نماید تخم کز آنکه غلظت حاد بر شانه ریزد و از حدت خود در طوبت مغزیه نشانه و مجری بول را بر دارد و از آنکه در بول در جگر
 بگیرد و طبیعت از خوف الم دفع مگر اید و بدان سبب ل مبرقظا را اید این قسم مبرقظا بول نبی انجامد و علامت و سرخی بول است و حرکت مجری قوی و تقدم تر سبب
 گرم و تناول چیزهای گرم و از غده این قسم است که اگر بیاد بول قوی دارد و بر رنج که هنگام بر آمدن بول پیدا میشود و صبر کند بول بفرغعت بر آید و اگر رنج
 خروج بول بجز با اتفاق دافعه هیچ نیست علاج جبت تقطیل غلظت لعاب سجون و سجون و تخم مرو شربت بوشند و ششاش و عناب و رنج کز و بادام شیرین
 و بصفه و آتش بخور مانند تناول کنند و از چیزهای گرم و ذی ادرار بر نیزند تا افنای رطوبت بفرمایند برای تفریه مجاری لعاب سجون و صمغ عربی در اعلیل
 و شیان این شیزان حل کرده و قدی روغن بادام یا کز و در رنج نیمه چکانیدن نفع تمام دارد و اگر ماده بسیار آید بدن تقیه را مقدم دارند و تخم کز
 زمانی طویل بول در نشانه ماند و بر نیاید بواسطه نوم یا استعمال دیگر که آدمی را اندو و بواسطه امتلا رمانه از آب مایه و متفرغ تشنج و تند در نشانه اندیش
 و قوت دافعه او میرد و این را موت قوت نام می دهند و علامت او آنست که عقاب مساک بول بدید آید علاج تخم کتان و طنبه و قزقرش و برگ کزین
 و درین بلنج مریض را نشاند و بعد نشانه را از دست بفرستد تا بول بیرون آید و لا تخنی ان الغر بالید بقدم مقام عصر اعلی مانیا من القوت و انقته
 الطبیعة الی ما و برای ایجاد دافعه روغن بلسان و قسط بر عانه مالند و اگر این خلیه بول نکند یا تا ناظر استعمال نمایند و این چنین مریض را راحت از
 از مجاس اکابر و هر چه موجب منع بول باشد و ریسیت قسم قسم آنکه قرح یا شیره در مجاری بول بدید آید و از آنکه در بول بران محدث الم میگردد و طبع
 دفع بول اجتناب نمایند و بالضرورت بول بعثت و تقاطع آنرا مگر آنکه بیار بر آید او بر آمدن بول معاصره نماید که درین صورت بول بفرغعت می بر آید و رنج
 در انشای رطوبی گفته اند و علامت او وجود آثار قروح و بثورست و خروج بول باستانی اگر بیار معاصره کند بر اذیت آن فرق درین آنکه از انشا رطوبت مجاری
 وجود و فقدان آثار حرارت ظاهر است علاج هر چه برای قروح نشانه گفته شد استعمال نمایند و بدانند که افیون و تخم کز و مانند آن در اعلیل چکانیدن سبب تخم کز
 در اال لم و لعاب سجون صمغ عربی و کز آن جبت تفریه و تلطیف نفع تمام دارد و قسم قسم آنکه ضرب بر پشت و نشانه اند و قوت های نشانه را ضعیف سازد و
 انداخت ورم در نشانه یا بواسطه اقیاع تشنج و تملول در ریفهای آن آنچه مودی بوم شود علامت و علاج او از ورم الممانه جوید و آنچه منجر تشنج گردد یا تشنج
 خند با سلق سودا دارد و روغن گل مالیدن نافع است و ایضا اند تملول الباق استمال آن نر ناث مله مسکنه تا بصفه نفع میدهد و در مجامع حلیه متفرغ بول در

و اما نشان تخم کتان در مانند آن دیگر تخم سوسن که در غده جگر است و علامت حرکت و انقباض است مشتمل بر غده و علامت
 و اما نشان که بر کاه بر مانند غلظت بول باستانی و خروج او در آب باشد و تقاطع در رگ و حرکت اراده یک بر رنج بول مخصوص میشود در صحت باطل میگردد
 و صبر و دفع هیچ مقدار نباشد علاج سوسنهای گرم چون شردلیوس و سجون بلادره و سوسنهای کبیر و سجون با ده الحیوة بخورند در رنج نارین
 یا سبب باید بخورند یا سوسن بر مانند کاه اگر غده بستر و فرقیون درین در غده آینه نند نفع تمام دهد و طبع دار چینی و سنبل و سلیخه و قزقرش و سبب سبب کز
 بر مانند تخم کتان سودا در وقت صبح یا هم آنکه غلظت از جگر در مجاری که از نشانه بقضیت است که موجب سده گردد و علامت او آنست که بیا در رعد ثقل یابد و از علامت
 حصاة و ورم و انبات و لحم و اجود المده هیچ نباشد و تقدم راحت و سکون و تناول چیزهای النج چون گوشت گاو کله و پاچه و پیس و مانند آن گواهی
 در بول بلغم خام ظاهر شود علاج جبت اخراج غلظت مله صفة در رات قویه دهند و بطبع برگ تمام و غار و مرزخوش و با بون و شنب و اکلیل و جگر
 صبل آبرین فرمایند و در رنج خشک شربت و عطر بر اعلیل چکانیدن و بر مانند مالیدن نفع تمام دارد و شربت در رات در کزین و تقطیر او با آن اعلیل
 بر آمدن لسان بر ریح الاثر است و نمادی که در جود الدم گدشت سودا دارد و قوی و حقه باشد که سودا دهد و دیگر او ویه قوی ل و ادرار انسب تخم کز تخم کز
 بری و دو کوفته نیمه با طبع شربت بوشند و دیگر سنگدان مرغ خشک کرده یک شقال نمک بندی یکد رم کوفته نیمه با ب گرم یا شرب خربل نماید و دیگر آب کزین
 آب ترب روغن بادام تشرب نماید تخم کز آنکه غلظت حاد بر شانه ریزد و از حدت خود در طوبت مغزیه نشانه و مجری بول را بر دارد و از آنکه در بول در جگر
 بگیرد و طبیعت از خوف الم دفع مگر اید و بدان سبب ل مبرقظا را اید این قسم مبرقظا بول نبی انجامد و علامت و سرخی بول است و حرکت مجری قوی و تقدم تر سبب
 گرم و تناول چیزهای گرم و از غده این قسم است که اگر بیاد بول قوی دارد و بر رنج که هنگام بر آمدن بول پیدا میشود و صبر کند بول بفرغعت بر آید و اگر رنج
 خروج بول بجز با اتفاق دافعه هیچ نیست علاج جبت تقطیل غلظت لعاب سجون و سجون و تخم مرو شربت بوشند و ششاش و عناب و رنج کز و بادام شیرین
 و بصفه و آتش بخور مانند تناول کنند و از چیزهای گرم و ذی ادرار بر نیزند تا افنای رطوبت بفرمایند برای تفریه مجاری لعاب سجون و صمغ عربی در اعلیل
 و شیان این شیزان حل کرده و قدی روغن بادام یا کز و در رنج نیمه چکانیدن نفع تمام دارد و اگر ماده بسیار آید بدن تقیه را مقدم دارند و تخم کز
 زمانی طویل بول در نشانه ماند و بر نیاید بواسطه نوم یا استعمال دیگر که آدمی را اندو و بواسطه امتلا رمانه از آب مایه و متفرغ تشنج و تند در نشانه اندیش
 و قوت دافعه او میرد و این را موت قوت نام می دهند و علامت او آنست که عقاب مساک بول بدید آید علاج تخم کتان و طنبه و قزقرش و برگ کزین
 و درین بلنج مریض را نشاند و بعد نشانه را از دست بفرستد تا بول بیرون آید و لا تخنی ان الغر بالید بقدم مقام عصر اعلی مانیا من القوت و انقته
 الطبیعة الی ما و برای ایجاد دافعه روغن بلسان و قسط بر عانه مالند و اگر این خلیه بول نکند یا تا ناظر استعمال نمایند و این چنین مریض را راحت از
 از مجاس اکابر و هر چه موجب منع بول باشد و ریسیت قسم قسم آنکه قرح یا شیره در مجاری بول بدید آید و از آنکه در بول بران محدث الم میگردد و طبع
 دفع بول اجتناب نمایند و بالضرورت بول بعثت و تقاطع آنرا مگر آنکه بیار بر آید او بر آمدن بول معاصره نماید که درین صورت بول بفرغعت می بر آید و رنج
 در انشای رطوبی گفته اند و علامت او وجود آثار قروح و بثورست و خروج بول باستانی اگر بیار معاصره کند بر اذیت آن فرق درین آنکه از انشا رطوبت مجاری
 وجود و فقدان آثار حرارت ظاهر است علاج هر چه برای قروح نشانه گفته شد استعمال نمایند و بدانند که افیون و تخم کز و مانند آن در اعلیل چکانیدن سبب تخم کز
 در اال لم و لعاب سجون صمغ عربی و کز آن جبت تفریه و تلطیف نفع تمام دارد و قسم قسم آنکه ضرب بر پشت و نشانه اند و قوت های نشانه را ضعیف سازد و
 انداخت ورم در نشانه یا بواسطه اقیاع تشنج و تملول در ریفهای آن آنچه مودی بوم شود علامت و علاج او از ورم الممانه جوید و آنچه منجر تشنج گردد یا تشنج
 خند با سلق سودا دارد و روغن گل مالیدن نافع است و ایضا اند تملول الباق استمال آن نر ناث مله مسکنه تا بصفه نفع میدهد و در مجامع حلیه متفرغ بول در

و اما نشان تخم کتان در مانند آن دیگر تخم سوسن که در غده جگر است و علامت حرکت و انقباض است مشتمل بر غده و علامت

[illegible]

دہلی میں ایک چھوٹی سی دکان پر ایک شخص نے ایک کتاب خریدی۔ وہ کتاب "ہندوستان کی تاریخ" تھی۔ اس نے اسے پڑھنا شروع کیا۔

در غده سرد
۲۶۲

سرد و قریح در غده نماند در این صفت و اگر با این که متقالی نرم گود و درم میل نماید بتراب کند یا شلت یا آب تمامه برانند بر روز خوردن نفع دارد و خوردن
که در او رنگ گرم باشد و صفت قسم سوم آنکه درم با حجامه یا بطریقه ای که درم یا قرحم یا کبر شانه افتد از باب جس شانه و جز آن که در علم البول گفته شد
تفصیل کرد و علامت و علاج از علم البول چنین فصل اندر سلس البول و درمی آنست که بول بغیر از ده بیرون آید و آن بر چند قسم قسم اول آنکه شانه یا
سخت است و شری شود و بطریقه دردت در طریقت و علامت و صفت و عدم حرکت و حمله علامت سود مزاج بارد سپید بودن و این قسم در اکثر بیا سبب است
عارض شود و علامت و دردی گرم فالص چون کند و سرد و نولان و مانند آن هر چه سخن شانه و مجفف و طویات منطی بود با چیزهای بارد فالص مختلف چون بخت
و حب الاس و کلان و مانند آن که در کتب گفته اند و شکست چند بوی تر سرد غنمای گرم یا کرده بر شانه نماند و بهترین چیز خوردن اطریفل صغیر و کبر است فاما
اگر از پیه اطریفل را بر و غنم گاو چرب سازند و بریان نمایند و شاه بلوط و مصطکی و سعد و بلبله سیاه با قند سفوف ساخته خوردن نفع دارد و گو
رو با بریان نموده این علت را دور بپشت را بخا صفت فاکه منگفته اند قسم دوم آنکه فقرات که در برابر شانه است زوال گیرد بخارج یا داخل لوقع
یا سقطة آید و علت که آنچه دردی زوال فقر و بسوی خارج بود از د حال بیرون نباشد کی آنکه با القطع را با طهای شانه انجامد علامت او نقره و
شدن فقر است و علامت و شمشیر دریا که رباط گسسته مرتبط می گردد دوم آنکه رباطها بر حال باشند و گسسته نشود اما سبب نقره در باطما که لازم است
فقر است متاوی گردد و عقد که حاضر شانه است علاج دور فقر است و گاه باشد که زوال فقر موجب اسر البول گردد و آنچه دردی زوال فقر
بر اخل بود علاج از جذب فقر است بعضی محاجم یا بتفصیل زفت قسم سوم آنکه سود مزاج گرم مضر شانه عارض شود و علامت او حرارت مزاج است و
قادره رنگین بودن و بجزیرهای گرم فربا فتن علاج از طباشیر و گلتار و گل از منی و طر و تخم کاهو اتر اص سازند و بدیند و آنچه در ذیابیطیسم
ذکر یافته و هر چه بارد و فالص باشد بجا برند قسم چهارم آنکه در اعضای مجاور شانه چون رحم و ناف و درم عظیم بدید آید و بدان شانه منقطع گردد یا
اسا ثقل بسیار جمع شود و شانه را شک کند و از این قبیل است که دندان را سنگام محل ثقل بدید آید علاج بزوال سبب جمع نماید قسم پنجم آنکه شانه
در شانه شربت فرزه و جز آن باعث سلس البول شود علاج ترک سبب کنند و بعد اگر باقی باشد بجزیرهای موافقه تعدیل نمایند قسم ششم آنکه قطع الشانه است
فماست شود و آن فصل متقل ذکر یافته فصل اندر بول کردن و فرارش و این علت که در کان را بسیار اندک علاج آنچه در سلس البول که سبب سرد و شانه
و استرغای عضله بود گفته استعال نمایند و بدانند که مرض مذکور بسیار با کرده اند و پذیرد و چون کرد و سبوغ رسد و آنچه زوال گیرد و سیکوترین حال است که از خواب رسد
بول کنند و شانه نگاه خام و آب نهند و از چیزهای سرد و تر باز دارند و روغن و بان که در و شکست قدری زعفران میخیزند باشند بر شانه و گدازند و عسل بخوراند
خسته و بخت فذا مطلق و این دو اسود دارد زیره کند حب الاس زهر یکسبب متقال با جمل متقال عمل بر شانه شری و درم فصل اندر بول الهم این بر سه قسم است
قسم اول آنکه رگی از کرده کثاده شود و یا شانه گفته گردد و علامت این قسم آنست که خون صاف برآید بغیر در دریم و دیگر هیچ نباشد پس اگر کثاده شدن
رگها سبب بوقوع اندک اندک برآید و اگر رگ تنگ گفته خون کثیر المقدار یکبار بیرون آید و رسیدن ضرب برگرد و تناول طعمه او و تیزی صفت بران
و بد و باید و آنست که بول الهم که سبب الفتح یا اشتقاق رگ کرده اندگاه باشد که با دو از معین آید همچون خون بوا سیر در هر گام تناسل انظار
گروه رجع بجانب قطن محسوس شود و آنکه خون روان گردد و صم کم شود تا که بعضی رگها متملی شود علاج فصد با سلیق و صافن کنند و قرح که با قرض نفث الهم
قرص بول الهم دهند و شربت عناب یا شیشه خشک و شربت خشیاش در بواج و کاکج سود دارد و حجامت کردن بر سینه و عانه تصدی گفته اند و آنجا که خون سبب
آب بود شانه ریزند و گل از منی و افاقیا و صندل و گل سرخ و حی العالم ضا و نمایند و هر چه در ذیابیطیسم ذکر یافته استعال فرمایند و بدانند که نادر الطعمه حریفه و شیرین
بیش و استقام و حرکات حنیفه و سواری اسب غیره و ششی سرج و بول الهم خمر تمام دارد و صفت قرض بول الهم خمر تمام دارد و صفت قرض بول الهم خمر تمام دارد

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

این درم تا نیمه دارد که در دم الاغین غرض از هر یک که در شقان صبر در سنگه در دوات در هر یک دو درم و در غن گل درم سازند و اگر در غن در جوشن کله و دانه بود و در
هر چه در غن و گوشت فاسد و محقق و منفی هر چه بود چهار برده چون خاکستر می آید و در کله و غن و شیا و شان و از روت نرم کوفته و بخیته با و بیلان نقای بر هم تخم
سازند فاسد و زرد که اندک تعقیب و در شان وی است که بول بسوزد و شاری بر آید و در غن پوسته در آن ظاهر شود علاج آنچه در درج تازه گفته بصل آید و در هر چه لازم
تر بود برگزینند تا زرد شود باقی در هر چه است که در قرح مشا گفته اند و در کله و غن و شیا و شان و از روت نرم کوفته و بخیته با و بیلان نقای بر هم تخم
پوست و اصل در باطن است که از غن و در هر چه است و از روت نرم کوفته و بخیته با و بیلان نقای بر هم تخم
بجاری در اصل و در هر چه است و از روت نرم کوفته و بخیته با و بیلان نقای بر هم تخم
نوت بر فاسق آن از غن و در هر چه است و از روت نرم کوفته و بخیته با و بیلان نقای بر هم تخم
خسوف کثیر الحسن تا آدمی از جمیع لذت تمام یابد و فاسد آن طهر من الشمس که بی ادوات و صورت زیند و بدون او و در هر چه است و از روت نرم کوفته و بخیته با و بیلان نقای بر هم تخم
زرد و به طبیعت این که زینت زنانه باشد و در هر چه است و از روت نرم کوفته و بخیته با و بیلان نقای بر هم تخم
فرد و آید علاج فصد با سلیق کنند و در ساق و زان و پای مرض جامت نمایند و طبع طبع و از غن و در هر چه است و از روت نرم کوفته و بخیته با و بیلان نقای بر هم تخم
تازه آینه طلا نمایند و اگر ماده رقت نداشت بجای آب که در آب کشیز تازه آید و در شستن قصب آب گرم جهت تلطیف و در هر چه است و از روت نرم کوفته و بخیته با و بیلان نقای بر هم تخم
لایع و بعد سپید تخم مرغ طلا کردن برای سنج الفیاب و ده و قوت عضو نفع تمام دارد از آنجا که ماده غلیظ باریک تدبیر شود و در هر چه است و از روت نرم کوفته و بخیته با و بیلان نقای بر هم تخم
یا نشین از لایحه پانند و طلا که در باب جرب گفته شد استعمال نماید فصل در او را قصب و علامت علاج او است که در دم خضیه گذشت بحسب تدارک کنند و
در سنج است و در هر چه است و از روت نرم کوفته و بخیته با و بیلان نقای بر هم تخم
و اگر در دم سر دباخته خرا کوفته بخیته و خلی با سر که بر دیا کرده فساد ساختن مفید فصل در شقاق قصب این از خشکی آید علاج آنچه در شقاق گفته
بکار برند و در هر چه است و از روت نرم کوفته و بخیته با و بیلان نقای بر هم تخم
مردار سنگ کوفته بخیته و در طلا کنند همین عمل کنند فصل در نائل و ثور صلب که بر قصب و در اوجی او پدید آید علاج آنچه برای نائل طلق گفته
استعمال نمایند و این طلا سود دارد و در هر چه است و از روت نرم کوفته و بخیته با و بیلان نقای بر هم تخم
نایه نظایر و در هر چه است و از روت نرم کوفته و بخیته با و بیلان نقای بر هم تخم
بول است و بر آید بول بر ثوری علاج فصد با سلیق کنند و در شستن قصب آب گرم جهت تلطیف و در هر چه است و از روت نرم کوفته و بخیته با و بیلان نقای بر هم تخم
و در هر چه است و از روت نرم کوفته و بخیته با و بیلان نقای بر هم تخم
اندر نیز در شیان داخل سازند و نه اکثره ستمل سبزه لایع و در هر چه است و از روت نرم کوفته و بخیته با و بیلان نقای بر هم تخم
قصب چسپ و علامت او است که بول بر ثوری آید و در هر چه است و از روت نرم کوفته و بخیته با و بیلان نقای بر هم تخم
مانند آن چه بر شود و در هر چه است و از روت نرم کوفته و بخیته با و بیلان نقای بر هم تخم
صقر لای قصب بریزند و ایضا قدری روغن با بون با طبع مذکور آینه در اخلیل زرق نمایند و در هر چه است و از روت نرم کوفته و بخیته با و بیلان نقای بر هم تخم
نماده و آب ادویه در وی انداخته میل و دیگر در وی میدارند تا آب مذکور نهایت قصب فرو برسد و در هر چه است و از روت نرم کوفته و بخیته با و بیلان نقای بر هم تخم
عسر خروج بول است و در هر چه است و از روت نرم کوفته و بخیته با و بیلان نقای بر هم تخم

[illegible]

[illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script in Nasta'liq style.]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

باب در بیان که بر زبان محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 که در فصل چهل و دوم از کتاب طب است در بیان که
 در تجویف دارد و گویند که گیسو را اگر درون و خارج
 بدان عدد دارند چون سنگ در گردن و این طبه اندرون
 و این را یک جوش است پس وضع رحم بر شانه بالای رده است و درازی
 یا زده گشت زیاد نباشد و کوتاهی و درازی آن باندازه آلت زنیده باشد
 تو بر تو بر هم نهاده تا در زانو انداخته در رحم بچسبند
 گشته است گردن او و بچسبند پس این کس خایه و فایه و عاده
 یک گیسو است از آن زن کو چک است و گرد و پیکار میل دارد
 و بچسبان که در دم و آن بیان ضعیف قصبه نیست بر مثل موری
 شانه میل کرده و دو سه خم گرفته بجز قصبه انده است
 راست که وقت جماع سخت شوند و گردن رحم را ثابت دارند
 او تمام نگردد پس زانیدن و وسیع تر شود و رحم در حالت
 و در اوقات صنایع مستعمل بشیر سگ و فایه غشای تنگ که بیان
 خرق و دریدن آنست فایه عصبه از دماغ بر هم آمیخته است
 نیست فصل اول در عقده یعنی بچه نداشتن و این بر دو قسم
 انواع است نوع اول آنکه سوز مزاج سرد در رحم افتد و منی و خون
 چون آید اگر چه اندک باشد اما بر زبان طولی منقطع گردد زیرا که خون
 لون مسوی نفس جز آن لازم بود و پیدا علاج اگر سوز مزاج ساده
 گوشه و آنچه بدین کار شود و طبعی و غیره و اما اگر سوز مزاج
 ناردین جمله هم آمیخته و صوف را بدان آلوده فرستاده و بعد از پاک شدن
 در ظرفی نشاند و آتش بر آن اندازند و به وسط قفسی دوازدهم سارند
 بر تاقه بنشیند ماده اندازند و قبل از طبع منقطع نشود
 توایل گرم باورده و بهینه بر شتر که بر دوازدهم یا تخم بجز
 و حرارت و غلظت و کثافت خون حیض است و می در خانه بسیار
 شربت بنفشه و نیلوفر و خنثی و سیب و صندل و سیم و فوا که بوشند
 ماکیان بر دهن بنفشه میوه فرزند بکنند و آنجا که صغیر از غلظت

در این کتاب در بیان که بر زبان محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 که در فصل چهل و دوم از کتاب طب است در بیان که
 در تجویف دارد و گویند که گیسو را اگر درون و خارج
 بدان عدد دارند چون سنگ در گردن و این طبه اندرون
 و این را یک جوش است پس وضع رحم بر شانه بالای رده است و درازی
 یا زده گشت زیاد نباشد و کوتاهی و درازی آن باندازه آلت زنیده باشد
 تو بر تو بر هم نهاده تا در زانو انداخته در رحم بچسبند
 گشته است گردن او و بچسبند پس این کس خایه و فایه و عاده
 یک گیسو است از آن زن کو چک است و گرد و پیکار میل دارد
 و بچسبان که در دم و آن بیان ضعیف قصبه نیست بر مثل موری
 شانه میل کرده و دو سه خم گرفته بجز قصبه انده است
 راست که وقت جماع سخت شوند و گردن رحم را ثابت دارند
 او تمام نگردد پس زانیدن و وسیع تر شود و رحم در حالت
 و در اوقات صنایع مستعمل بشیر سگ و فایه غشای تنگ که بیان
 خرق و دریدن آنست فایه عصبه از دماغ بر هم آمیخته است
 نیست فصل اول در عقده یعنی بچه نداشتن و این بر دو قسم
 انواع است نوع اول آنکه سوز مزاج سرد در رحم افتد و منی و خون
 چون آید اگر چه اندک باشد اما بر زبان طولی منقطع گردد زیرا که خون
 لون مسوی نفس جز آن لازم بود و پیدا علاج اگر سوز مزاج ساده
 گوشه و آنچه بدین کار شود و طبعی و غیره و اما اگر سوز مزاج
 ناردین جمله هم آمیخته و صوف را بدان آلوده فرستاده و بعد از پاک شدن
 در ظرفی نشاند و آتش بر آن اندازند و به وسط قفسی دوازدهم سارند
 بر تاقه بنشیند ماده اندازند و قبل از طبع منقطع نشود
 توایل گرم باورده و بهینه بر شتر که بر دوازدهم یا تخم بجز
 و حرارت و غلظت و کثافت خون حیض است و می در خانه بسیار
 شربت بنفشه و نیلوفر و خنثی و سیب و صندل و سیم و فوا که بوشند
 ماکیان بر دهن بنفشه میوه فرزند بکنند و آنجا که صغیر از غلظت

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و شاه بهر دو گنگار و گل سرخ آید بر روغن باریک و روغن کدو که در دست نگردد و در دست نگردد و در دست نگردد
 و سینه بهر شانه که با صفت صفت شقاق را بداند و فصل گفته اند که در فصل اندر شقاق و جراحت که در دم اندازد اسباب خارجی مثل ضرب مستطوط
 که موضع رحم رسد در گامی آنرا منقطع گرداند و هشتراد را در شقاق سازد و در انداختن عسل لایق و شدت طلق و جذب شمیم جنین سیت که بقرق دفع عروق و خشیه
 انجامد و در دم و شور که در رحم با منجر گردد و در و خطا جاری معطر اکا که در رحم افتد و اجزا از آنرا مثل سازد و علامت قرصه رحم و جراحت در جمیع احوال جمع لازم خون ما
 نماید که بپایان آمدن پس اگر خون سخی خالص آید دلیل شکافن رگ باشد و باید دانست که هنوز جراحت ریم نگردد و اگر خون سیاه بدو آید با وجع شدت دلیل شکافن
 اگر شیمی یک گوشت به آید با وجع اندک دلیل نقص قرصه و دوزبان گوشت و جرم رحم باشد و اگر آنرا از رحم آید کثیر المقدار و پوشیه به دردی دلیل آن باشد که در دم گرم رحم
 بیش از شکلال نفع منجر گفته و اگر در سینه غلیظ و غلیظ المقدار بر آید مع اللزج و را بچه که میباشند دلیل آنست که قرصه در جگر پاک میشود و لایق باین المده و شکافن
 ریم و در عروق المریزیه فیما و اعلیها الی مشابهة الاعضا الی المریزیه فی القوام علاج انجا از طریق و نقطه یا عسل لایق و شدت طلق یا جذب شمیم جنین سیت
 پدید آید و خون صرف با آب قهقه شستن بدان استنجا کردن و فرجه عا لیس بر دشتن فرمایند و در ضربی اگر مانعی نبود نفع باین مقدم دارند و اگر جراحت در قعر رحم باشد
 لیس از مری و آقا تیا دما ز و در آنجا که بقیه هم نماند تا دوا بقدر اندر رسد و اقراض با یا آسبان لعل خون نقص نماید و بداند که حقنه و فرجه نسبت
 بیشتر است در نجاسات صفت فرجه حاسبه کند از نزول دم الاخون شب بانی پوست انار و جوز سر کونته بختیاب عسل لایق یا لسان لعل
 یا اس میسند و صوف در آن آلوده و بردارند و درین کار صوف را از آن اختیار کرده اند که اولام است لم غیر اندر جرم و لایق در قوت حاد و ملتهب است و یار
 سید بهر تحفیف و سر اندمال فائده اند که گفته شد بر جراحتیست که متعین نشده باشد پس آن که قیج کرد و قرصه شد تخمین نطفه و تنقیه قرصه باید کرد و بعد
 باندمال کوشند و انچه سبب او را بنمایند و درم با شور بود و جنت کین لیم و وجع و نقاد و قرصه روغن گل در روغن بنفشه و آب شکر هم آمیخته رحم را حقنه نمایند بعد از نظا
 جنت انبات گوشت و اندمال جراحت حقنه رحم نماید جرم با سلیقون روغن گل یار کرده و دیگر ترابیر از قرح کرده و شانه برگیرند صفت جرم با سلیقون
 زفت را تیانج موم از هر یک هشت مثقال قه چهار درم روغن زیت سی مثقال موم را در زیت بگذارند و بگذارد و بگوید که بگویند بهر شانه و پنجه در مده و بدو یا حیر
 شیه بهاء اللیم آید چیزی باری بار قاضی چون از و عدس و پوست انار و گنگار و حبلس که از ماز و وجعت بلوط بچو شانه و در نه طبعی و روغن گل آمیخته جرم را حقنه
 نمایند تا قرصه را از جنت و جرم رحم را از دوزبان باز دارد و بعد باندمال کوشند ابتدا ه گاه باشد که در جرم بجا باشد میل کند و هر اهل برون آید دگاه باشد
 که سبب را معا اگر آید با فائده زود نماید پس هر گاه مال او بر شانه احساس در آن کوشند که در شانه ناسیت بزوی بر آید یا بول و شانه را متعرج سازد و جرم شکافن
 اینی فزی ادرار بنایت غیریت منجم خربزه و خیارین که دو تخم خنثی شازهر یک یک درم صحن و شانه و کثیر و رطب و سوسن و هر یک یک درم کوفته بدارند و موازنه
 درم با شربت خنثاش دندی ترو طی که از موم و روغن گل ختم باشد بهر نفع مدات آنست که ریم را از شانه بزاید و قرحه و طری آنست که جرم شانه ملحق شود و اگر
 ریم محفوظ دارد و هر گاه سیلان ریم معا مستقیم ظاهر شود در روع او مویج گردند تاده با لیس گردد و بسو جرم و برده بهر زیر که جرم ریم سخت تر و در روع
 در نسبت با محاصره ترلان رحم غلیظه الحسین از آنست که در از روده باز آید بسو جرم مائل کردن صوابید اند حقنه کرده بر و در تحقیق بهر از و عدس پو انار
 و در طبع او گل رسی دم الاخون و صمغ عربی و زرد غلیظه که در سر که جو شانه با روغن آمیخته حقنه کنند و در راد و پنجه در روی تا کل از تاده با دمه بنر یا سیاه یا در دیا
 آید باید که در حقنه او سائله نماید تا که اجزا از او خورده بنامه و در شود و برای این کار یک بشک شیر عسل یا صابون طبعی اصل السوسن ریم را حقنه کردن سودمند و عسل و شکر و پنجه
 پنجه بر دشتن نفع تمام دارد و جمله قدر که خالی از حرارت باشد پس زتنیه قرصه حقنه کنند با دویه مدله که ذکر یافته فایده هر گاه وجع شدید در قرصه بر آید جنت
 انیون در عفران شیر زنان حل کرده بر دشتن فرمایند اگر قرصه غایب و حقنه نمایند و پس در رحم برسد و در شانه و اگر خطی تازه و بقایه میماند بچو شانه

در روغن باریک و روغن کدو که در دست نگردد و در دست نگردد و در دست نگردد
 و سینه بهر شانه که با صفت صفت شقاق را بداند و فصل گفته اند که در فصل اندر شقاق و جراحت که در دم اندازد اسباب خارجی مثل ضرب مستطوط
 که موضع رحم رسد در گامی آنرا منقطع گرداند و هشتراد را در شقاق سازد و در انداختن عسل لایق و شدت طلق و جذب شمیم جنین سیت که بقرق دفع عروق و خشیه
 انجامد و در دم و شور که در رحم با منجر گردد و در و خطا جاری معطر اکا که در رحم افتد و اجزا از آنرا مثل سازد و علامت قرصه رحم و جراحت در جمیع احوال جمع لازم خون ما
 نماید که بپایان آمدن پس اگر خون سخی خالص آید دلیل شکافن رگ باشد و باید دانست که هنوز جراحت ریم نگردد و اگر خون سیاه بدو آید با وجع شدت دلیل شکافن
 اگر شیمی یک گوشت به آید با وجع اندک دلیل نقص قرصه و دوزبان گوشت و جرم رحم باشد و اگر آنرا از رحم آید کثیر المقدار و پوشیه به دردی دلیل آن باشد که در دم گرم رحم
 بیش از شکلال نفع منجر گفته و اگر در سینه غلیظ و غلیظ المقدار بر آید مع اللزج و را بچه که میباشند دلیل آنست که قرصه در جگر پاک میشود و لایق باین المده و شکافن
 ریم و در عروق المریزیه فیما و اعلیها الی مشابهة الاعضا الی المریزیه فی القوام علاج انجا از طریق و نقطه یا عسل لایق و شدت طلق یا جذب شمیم جنین سیت
 پدید آید و خون صرف با آب قهقه شستن بدان استنجا کردن و فرجه عا لیس بر دشتن فرمایند و در ضربی اگر مانعی نبود نفع باین مقدم دارند و اگر جراحت در قعر رحم باشد
 لیس از مری و آقا تیا دما ز و در آنجا که بقیه هم نماند تا دوا بقدر اندر رسد و اقراض با یا آسبان لعل خون نقص نماید و بداند که حقنه و فرجه نسبت
 بیشتر است در نجاسات صفت فرجه حاسبه کند از نزول دم الاخون شب بانی پوست انار و جوز سر کونته بختیاب عسل لایق یا لسان لعل
 یا اس میسند و صوف در آن آلوده و بردارند و درین کار صوف را از آن اختیار کرده اند که اولام است لم غیر اندر جرم و لایق در قوت حاد و ملتهب است و یار
 سید بهر تحفیف و سر اندمال فائده اند که گفته شد بر جراحتیست که متعین نشده باشد پس آن که قیج کرد و قرصه شد تخمین نطفه و تنقیه قرصه باید کرد و بعد
 باندمال کوشند و انچه سبب او را بنمایند و درم با شور بود و جنت کین لیم و وجع و نقاد و قرصه روغن گل در روغن بنفشه و آب شکر هم آمیخته رحم را حقنه نمایند بعد از نظا
 جنت انبات گوشت و اندمال جراحت حقنه رحم نماید جرم با سلیقون روغن گل یار کرده و دیگر ترابیر از قرح کرده و شانه برگیرند صفت جرم با سلیقون
 زفت را تیانج موم از هر یک هشت مثقال قه چهار درم روغن زیت سی مثقال موم را در زیت بگذارند و بگذارد و بگوید که بگویند بهر شانه و پنجه در مده و بدو یا حیر
 شیه بهاء اللیم آید چیزی باری بار قاضی چون از و عدس و پوست انار و گنگار و حبلس که از ماز و وجعت بلوط بچو شانه و در نه طبعی و روغن گل آمیخته جرم را حقنه
 نمایند تا قرصه را از جنت و جرم رحم را از دوزبان باز دارد و بعد باندمال کوشند ابتدا ه گاه باشد که در جرم بجا باشد میل کند و هر اهل برون آید دگاه باشد
 که سبب را معا اگر آید با فائده زود نماید پس هر گاه مال او بر شانه احساس در آن کوشند که در شانه ناسیت بزوی بر آید یا بول و شانه را متعرج سازد و جرم شکافن
 اینی فزی ادرار بنایت غیریت منجم خربزه و خیارین که دو تخم خنثی شازهر یک یک درم صحن و شانه و کثیر و رطب و سوسن و هر یک یک درم کوفته بدارند و موازنه
 درم با شربت خنثاش دندی ترو طی که از موم و روغن گل ختم باشد بهر نفع مدات آنست که ریم را از شانه بزاید و قرحه و طری آنست که جرم شانه ملحق شود و اگر
 ریم محفوظ دارد و هر گاه سیلان ریم معا مستقیم ظاهر شود در روع او مویج گردند تاده با لیس گردد و بسو جرم و برده بهر زیر که جرم ریم سخت تر و در روع
 در نسبت با محاصره ترلان رحم غلیظه الحسین از آنست که در از روده باز آید بسو جرم مائل کردن صوابید اند حقنه کرده بر و در تحقیق بهر از و عدس پو انار
 و در طبع او گل رسی دم الاخون و صمغ عربی و زرد غلیظه که در سر که جو شانه با روغن آمیخته حقنه کنند و در راد و پنجه در روی تا کل از تاده با دمه بنر یا سیاه یا در دیا
 آید باید که در حقنه او سائله نماید تا که اجزا از او خورده بنامه و در شود و برای این کار یک بشک شیر عسل یا صابون طبعی اصل السوسن ریم را حقنه کردن سودمند و عسل و شکر و پنجه
 پنجه بر دشتن نفع تمام دارد و جمله قدر که خالی از حرارت باشد پس زتنیه قرصه حقنه کنند با دویه مدله که ذکر یافته فایده هر گاه وجع شدید در قرصه بر آید جنت
 انیون در عفران شیر زنان حل کرده بر دشتن فرمایند اگر قرصه غایب و حقنه نمایند و پس در رحم برسد و در شانه و اگر خطی تازه و بقایه میماند بچو شانه

در روغن باریک و روغن کدو که در دست نگردد و در دست نگردد و در دست نگردد

در روغن باریک و روغن کدو که در دست نگردد و در دست نگردد و در دست نگردد

و مصلح در خون کل بالای رحم نهاد نمایند و بنمایند و دیگر مستکانت حج رحم در محل گند شسته مثل است بر تریه جالی و چون بستم بکند گند شسته از آنجا برگردند
فصل در شقاق رحم و سبب آن است و بسیار است و از سبب است بیشتر افتد باشد که از کثرت جماع پدید آید و علاوی از کثرت است از زیاد و جمیع هنگام جماع نهادن گند شسته
بر رحم و بر آمدن ذکر خون آنکه گند شقاق در خون او باشد و آنجا که شقاق در گردن بطن نظر محسوس شود اما اگر در جوف او باشد دیدن آنست که در بین جمیع آنکه اندر بطن
نوازند و نظر کنند اگر منظر شود بعد از شقاق هم از آنکه کلان بمقابل فرج آید تا عکس هم در آنجا منعکس شود و محسوس گردد که شقاق در کدام محل است علاج آنچه در
شقاق مستقیم است اینجاست که بکار آید و این ادویه که گفته می آید بر دشتن و طلا کردن مفید است مرمم با سلیقون بانگی چربی و روغن کایان روغن بنفشه آینه و دیگر مغز ساق
گاو و باروغن بنفشه در زنت سرشته و دیگر روغن شکر سوسن باز زنت و عسل از آنجا مخلوط ساخته و بدانکه علاج شقاق قبل از بختین است فائده گاه باشد
که به هنگام ولادت یا از آنجا که بکارت قبل منجی باشد که در درج جاب نامد و علاج او آنست که از مغز ساق گاو و موم سفید و پیگوده نرم مرمم سازند و در آنجا بنمایند
و دواست نمایند و از جمیع حرکت عین متع نمایند و اگر سنگ جراحت باریک ساخته درین مرمم آمیزند بهتر باشد فصل در عارضه که عارض رحم شود
و سبب قطعا در صفر است یا بالغ بورتی یا اکال سوداوی باشد که منی حدت پدید رود که آرد و استلال بر نوعیت سبب نگ طشت توان کرد و موضع پدید در فرج
چنانچه در سیلان طشت گفته شد و عدم استنزال منی زمانی طویل و لیل قوی است بر حدت او دیگر آثار که بر او آمده محسوس است بر پیچیده هیست باید دانست که عارضه
گاه باشد که بر شانه غالب شود که قوت ساق شود و خاصه این علت آنست که از جمیع سیری مامل نشود و هر بیشتر کند شت و از زیاد کرد و علاج فکند و سبب
مسمل دهند و در جاب صندل یا میثاق و عصا ره لحنه انیس و کشیز منبر و فرقه و کا و طلا کردن در روغن گل بنفشه یا لیکن سودا و در این دو درین باب مجرب است
برگ بودینه پوست انار عدس مقشر کوفته آنرا بنفشه یا شارب یا سرکه آمیزند و بچوشانند و بصوف بردارند و آنرا که حدت منی سبب شد با ادویه مرطبانندی
و اختیه باشد و در باب مخرقه الرجال در فصل کثرت شت و ذکر یافته سودا و در علاج کثرت انقباض مبینان کنند که گفته شد فصل در بول و اسهال
باید دانست که اینها که در مخرقه فرود می آید هر مشهور در عرق رحم نیز پدید می آید از خلط سوداوی و این فرو می آید اگر در ظاهر او باشد آسان می نماید اگر چه این
بول و اسهال در خون من رحم بکشد یا بکشد و در آنجا که گفته شد مقابل و در اندر پس اگر هنگام همجای و استلال را احتباس خون بود و فرنیای محتمل و سرخ و باله باشد
بطوریتی شبیه به رودی که مائل باشد بسیاری سائل باشد و فرود می آید و در باریک بل الم بوند علاج جهت تنفیه سودا و اگر کنند و مطبوخ نبتون و دهن و سبب اصلاح خون
اغذیه مرطبه چون گوشت بره و بزغال و مانن آن خوردن و نمایند و بجا سوطه تخمیل و تخفیف روغن زیتون سوسن باند و این مرمم استعمال نمایند آقیمیا از روجه بر سر
از هر یک مسه در موم سفید پنج درم روغن خسته زرد آلو یا شقاق نوشت در مرم مرم سازند چنانچه رسم است و دیگر تدبیر هاست که در جاب مخرقه گفته شد و آنجا که سودا
ندید قطع نمایند آنرا با من یا بر بشیم بشرطی که فرو می آید هر بود و عریض نباشد و اگر غائر نبود و یا عریض باشد دست از قطع باز دارند و بطور مخرقه و عرق آن غم می
نباشد بکار بر بطریق قطع یا من است که فرو می آید را با لینی که مخصوص بدین کاست بگیرند و بربند و بعد از مخرقه منی و بی قطع نمایند پس چنانکه عقب آن گل از منی ذکر با و شقاق
گذاوردی و گاند سوخته بر دی باشند و طریق قطع با بر بشیم چنانست که منی با سوز با بر بشیم فافه حکم بر بندند و دریا کنند و بعد از آن خرقه را بر روغن بام آلوده بگردانند و در
الحاق تخم کتان در روغن بادام و عرقان ضا و فرمایند تا آنکه ساقه شود و بر اسیر المقتدر این نیز بطریق توان بر فیصل اندر مشهور مرمم و از خون روی یا از صفرا
که مخلوط نمون بود پدید آید و این بیشتر در مرم رحم افتد علامت او آنست که مبرس انگشت محسوس شود و چون قبل را بکشد اندر مرم را ملاحظه نمایند و بشود و با
که عارضه کند علاج قصد با سلیق کنند و جهت تسکین صفر اشریت نارنج و سکنجبین و شیر و خرقه دکنک جو دهند و غذا آتش عوزه و ساق و
مانند آن فرمایند پس اگر شور ظاهر بود مرمم سفید اچ یا مرمی که از گل سنج و طین قیو لیا و زشت الفضا و مر در سنگ و سپیده ارز نیرد
موم سپید و روغن گل ساخته باشند بر جوش شوما طلا نمایند تا که ماده خشک شود و لایع صاکن گردد و اگر شور ظاهر نبود همین ادویه مذکوره را

و مصلح در خون کل بالای رحم نهاد نمایند و بنمایند و دیگر مستکانت حج رحم در محل گند شسته مثل است بر تریه جالی و چون بستم بکند گند شسته از آنجا برگردند
فصل در شقاق رحم و سبب آن است و بسیار است و از سبب است بیشتر افتد باشد که از کثرت جماع پدید آید و علاوی از کثرت است از زیاد و جمیع هنگام جماع نهادن گند شسته
بر رحم و بر آمدن ذکر خون آنکه گند شقاق در خون او باشد و آنجا که شقاق در گردن بطن نظر محسوس شود اما اگر در جوف او باشد دیدن آنست که در بین جمیع آنکه اندر بطن
نوازند و نظر کنند اگر منظر شود بعد از شقاق هم از آنکه کلان بمقابل فرج آید تا عکس هم در آنجا منعکس شود و محسوس گردد که شقاق در کدام محل است علاج آنچه در
شقاق مستقیم است اینجاست که بکار آید و این ادویه که گفته می آید بر دشتن و طلا کردن مفید است مرمم با سلیقون بانگی چربی و روغن کایان روغن بنفشه آینه و دیگر مغز ساق
گاو و باروغن بنفشه در زنت سرشته و دیگر روغن شکر سوسن باز زنت و عسل از آنجا مخلوط ساخته و بدانکه علاج شقاق قبل از بختین است فائده گاه باشد
که به هنگام ولادت یا از آنجا که بکارت قبل منجی باشد که در درج جاب نامد و علاج او آنست که از مغز ساق گاو و موم سفید و پیگوده نرم مرمم سازند و در آنجا بنمایند
و دواست نمایند و از جمیع حرکت عین متع نمایند و اگر سنگ جراحت باریک ساخته درین مرمم آمیزند بهتر باشد فصل در عارضه که عارض رحم شود
و سبب قطعا در صفر است یا بالغ بورتی یا اکال سوداوی باشد که منی حدت پدید رود که آرد و استلال بر نوعیت سبب نگ طشت توان کرد و موضع پدید در فرج
چنانچه در سیلان طشت گفته شد و عدم استنزال منی زمانی طویل و لیل قوی است بر حدت او دیگر آثار که بر او آمده محسوس است بر پیچیده هیست باید دانست که عارضه
گاه باشد که بر شانه غالب شود که قوت ساق شود و خاصه این علت آنست که از جمیع سیری مامل نشود و هر بیشتر کند شت و از زیاد کرد و علاج فکند و سبب
مسمل دهند و در جاب صندل یا میثاق و عصا ره لحنه انیس و کشیز منبر و فرقه و کا و طلا کردن در روغن گل بنفشه یا لیکن سودا و در این دو درین باب مجرب است
برگ بودینه پوست انار عدس مقشر کوفته آنرا بنفشه یا شارب یا سرکه آمیزند و بچوشانند و بصوف بردارند و آنرا که حدت منی سبب شد با ادویه مرطبانندی
و اختیه باشد و در باب مخرقه الرجال در فصل کثرت شت و ذکر یافته سودا و در علاج کثرت انقباض مبینان کنند که گفته شد فصل در بول و اسهال
باید دانست که اینها که در مخرقه فرود می آید هر مشهور در عرق رحم نیز پدید می آید از خلط سوداوی و این فرو می آید اگر در ظاهر او باشد آسان می نماید اگر چه این
بول و اسهال در خون من رحم بکشد یا بکشد و در آنجا که گفته شد مقابل و در اندر پس اگر هنگام همجای و استلال را احتباس خون بود و فرنیای محتمل و سرخ و باله باشد
بطوریتی شبیه به رودی که مائل باشد بسیاری سائل باشد و فرود می آید و در باریک بل الم بوند علاج جهت تنفیه سودا و اگر کنند و مطبوخ نبتون و دهن و سبب اصلاح خون
اغذیه مرطبه چون گوشت بره و بزغال و مانن آن خوردن و نمایند و بجا سوطه تخمیل و تخفیف روغن زیتون سوسن باند و این مرمم استعمال نمایند آقیمیا از روجه بر سر
از هر یک مسه در موم سفید پنج درم روغن خسته زرد آلو یا شقاق نوشت در مرم مرم سازند چنانچه رسم است و دیگر تدبیر هاست که در جاب مخرقه گفته شد و آنجا که سودا
ندید قطع نمایند آنرا با من یا بر بشیم بشرطی که فرو می آید هر بود و عریض نباشد و اگر غائر نبود و یا عریض باشد دست از قطع باز دارند و بطور مخرقه و عرق آن غم می
نباشد بکار بر بطریق قطع یا من است که فرو می آید را با لینی که مخصوص بدین کاست بگیرند و بربند و بعد از مخرقه منی و بی قطع نمایند پس چنانکه عقب آن گل از منی ذکر با و شقاق
گذاوردی و گاند سوخته بر دی باشند و طریق قطع با بر بشیم چنانست که منی با سوز با بر بشیم فافه حکم بر بندند و دریا کنند و بعد از آن خرقه را بر روغن بام آلوده بگردانند و در
الحاق تخم کتان در روغن بادام و عرقان ضا و فرمایند تا آنکه ساقه شود و بر اسیر المقتدر این نیز بطریق توان بر فیصل اندر مشهور مرمم و از خون روی یا از صفرا
که مخلوط نمون بود پدید آید و این بیشتر در مرم رحم افتد علامت او آنست که مبرس انگشت محسوس شود و چون قبل را بکشد اندر مرم را ملاحظه نمایند و بشود و با
که عارضه کند علاج قصد با سلیق کنند و جهت تسکین صفر اشریت نارنج و سکنجبین و شیر و خرقه دکنک جو دهند و غذا آتش عوزه و ساق و
مانند آن فرمایند پس اگر شور ظاهر بود مرمم سفید اچ یا مرمی که از گل سنج و طین قیو لیا و زشت الفضا و مر در سنگ و سپیده ارز نیرد
موم سپید و روغن گل ساخته باشند بر جوش شوما طلا نمایند تا که ماده خشک شود و لایع صاکن گردد و اگر شور ظاهر نبود همین ادویه مذکوره را

[illegible][illegible]

در این درجه رحم عارض شود و آمار استری سوار و سوار است و در این درجه رحم عارض شود و آمار استری سوار و سوار است
است که در عانه و مقعر قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
رطوبت از رحم گویا و بد اقتیاد بسیار باشد که در رحم و شیمی زرق شکل گردد و به حال جبار در قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
از هر سبب که افتد نخستین اسباب را پاک کنند از قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
باشد جهت متفرغ یا رجات و بند و به جریه تقویت داده و در حلقه بعد تنقیه اسباب شانه باید که روغن زیتون یا روغن گل بگیرد و قدری روغن خلوق در آویزند
قالبه در آن گذارند و دیگر چه قدره در رحم بچکاند اگر قتیاد متلفه نشده باشد یعنی رحم متغایب نگشته بود و اگر همین او و به ران بالاند پس آن تدریج کنند که در
رحم بر کان خود در و در سیر است که زن بر پشت بخسپد و رانها برداشته و کشاده باشد و در بواسطه زوجه که گفته اند آنرا با ششکی رو می کنند که بکاسه خود
قرار یابد و زوجه به حیث قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
درین طبع آویزند و حاضر دارند و پاردان چشم نرم که از ام غری گویند در رحم بخسپد که در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
چون بجای خود نشیند او و به قالبه بر عانه و نواحی فرج ضا کنند و در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
پستان وضع می آید تا به تدریج درین حالت چیزهای خوشبو بویانند و از چیزهای بد بو و عطسه حرکت و خزان بر چه غرضی رحم بود و به تدریج فرماید و این همه
است که رحم نائل یا علی شود باید که بعد از اجاع رحم زوجه مذکور را به نجا بخارند و خود را به چکان با پنجه فرج گذارند و فاده مانند و بالای آن انگوشت بندند و تا دو
همین شکل متلفه باشد و اگر زوجه از غذا باز ماند به تدریج و الا چیزی اندک که قابل است و سبک بود آن را و چون منور به ضیعه خیر شد مانند آن روز سوم انگوشت بکشد
و زوجه بیرون آید و به تدریج دیگر که در رحم ساخته و در شری که در در برگ مورد گل و در خزان مانند از پس هر دو در زوجه بویانند
و وقت برداشتن زوجه به همان شکل گفته شد بخسپد و چشم دیگر درین شراب ریخته و زهره بویانند تا رانها را مستقیم ساخته و به پهلوی آید و به برگاه او بخسپد گذارند
و زانی شایسته به رانند پس بنشیند در شراب که در دی قابضات جو شایسته با چنانچه بالا گفته شد و چون از زهرن بر آید او و به قالبه بر عانه و نواحی فرج ضا کنند و در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
و نگارند به تدریج و به تدریج که در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
همی کنند تا بکشته تمام شود و درین اثنا مشی زهره بکشد و از آنچه بالا گفته شد اجتناب لازم دارند از عطسه و خزان و بیشتر متلفه باشد و شایسته که گاه که بکشد
نشیند و نگارند که شایسته که بکشد و در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
نفرت می آید که کند میل بکشد و دارد و در تلخی نفرت به اندک مرغی پس نرم ملائم را گویند که درین موها بزوش میروید و آن را به پاره می گویند گویند
فصل اندر سیلان الرحم و دی است که رحم به نجا میل کند و اسباب علامت او در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
یا عجل یابد و در تحقیق مرغی که علت درک ام عضو است به پدید آید پس به سیلان رحم است که در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
پس معین زمان میدانند حاجت به تدریج نیست پس جبری که زنان را افتد به وقوع اسباب که محدث انحراف آید چون بارگرا که شیمی در بر شستن و به جیدن
تر سید و خزان لازم است که نخست نفخس نماید تا انحراف در رحم است یا به پس به نجا میل نماید فصل اندر سیلان الرحم و دی است که رحم به نجا میل کند و اسباب علامت او در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
آنکه در رحم عارض شود و اسباب و سیار است که قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
بجارت چهارم ماده دوی یا صغری که بدون این علامات خود بخود بر رحم نیش کند و علامت در رحم گرم و سیار است که قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
در تارک سهم در و ناف و عانه اما در دنا رک و عانه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید

در این درجه رحم عارض شود و آمار استری سوار و سوار است و در این درجه رحم عارض شود و آمار استری سوار و سوار است
است که در عانه و مقعر قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
رطوبت از رحم گویا و بد اقتیاد بسیار باشد که در رحم و شیمی زرق شکل گردد و به حال جبار در قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
از هر سبب که افتد نخستین اسباب را پاک کنند از قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
باشد جهت متفرغ یا رجات و بند و به جریه تقویت داده و در حلقه بعد تنقیه اسباب شانه باید که روغن زیتون یا روغن گل بگیرد و قدری روغن خلوق در آویزند
قالبه در آن گذارند و دیگر چه قدره در رحم بچکاند اگر قتیاد متلفه نشده باشد یعنی رحم متغایب نگشته بود و اگر همین او و به ران بالاند پس آن تدریج کنند که در
رحم بر کان خود در و در سیر است که زن بر پشت بخسپد و رانها برداشته و کشاده باشد و در بواسطه زوجه که گفته اند آنرا با ششکی رو می کنند که بکاسه خود
قرار یابد و زوجه به حیث قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
درین طبع آویزند و حاضر دارند و پاردان چشم نرم که از ام غری گویند در رحم بخسپد که در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
چون بجای خود نشیند او و به قالبه بر عانه و نواحی فرج ضا کنند و در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
پستان وضع می آید تا به تدریج درین حالت چیزهای خوشبو بویانند و از چیزهای بد بو و عطسه حرکت و خزان بر چه غرضی رحم بود و به تدریج فرماید و این همه
است که رحم نائل یا علی شود باید که بعد از اجاع رحم زوجه مذکور را به نجا بخارند و خود را به چکان با پنجه فرج گذارند و فاده مانند و بالای آن انگوشت بندند و تا دو
همین شکل متلفه باشد و اگر زوجه از غذا باز ماند به تدریج و الا چیزی اندک که قابل است و سبک بود آن را و چون منور به ضیعه خیر شد مانند آن روز سوم انگوشت بکشد
و زوجه بیرون آید و به تدریج دیگر که در رحم ساخته و در شری که در در برگ مورد گل و در خزان مانند از پس هر دو در زوجه بویانند
و وقت برداشتن زوجه به همان شکل گفته شد بخسپد و چشم دیگر درین شراب ریخته و زهره بویانند تا رانها را مستقیم ساخته و به پهلوی آید و به برگاه او بخسپد گذارند
و زانی شایسته به رانند پس بنشیند در شراب که در دی قابضات جو شایسته با چنانچه بالا گفته شد و چون از زهرن بر آید او و به قالبه بر عانه و نواحی فرج ضا کنند و در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
و نگارند به تدریج و به تدریج که در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
همی کنند تا بکشته تمام شود و درین اثنا مشی زهره بکشد و از آنچه بالا گفته شد اجتناب لازم دارند از عطسه و خزان و بیشتر متلفه باشد و شایسته که گاه که بکشد
نشیند و نگارند که شایسته که بکشد و در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
نفرت می آید که کند میل بکشد و دارد و در تلخی نفرت به اندک مرغی پس نرم ملائم را گویند که درین موها بزوش میروید و آن را به پاره می گویند گویند
فصل اندر سیلان الرحم و دی است که رحم به نجا میل کند و اسباب علامت او در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
یا عجل یابد و در تحقیق مرغی که علت درک ام عضو است به پدید آید پس به سیلان رحم است که در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
پس معین زمان میدانند حاجت به تدریج نیست پس جبری که زنان را افتد به وقوع اسباب که محدث انحراف آید چون بارگرا که شیمی در بر شستن و به جیدن
تر سید و خزان لازم است که نخست نفخس نماید تا انحراف در رحم است یا به پس به نجا میل نماید فصل اندر سیلان الرحم و دی است که رحم به نجا میل کند و اسباب علامت او در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
آنکه در رحم عارض شود و اسباب و سیار است که قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
بجارت چهارم ماده دوی یا صغری که بدون این علامات خود بخود بر رحم نیش کند و علامت در رحم گرم و سیار است که قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید
در تارک سهم در و ناف و عانه اما در دنا رک و عانه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید و اگر در عینه و قطن پشت در و عظیم پیدا آید

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

2

درم بود و اگر باشد اگر باد از آن ماده جدا شده و پشت در آن آب آن مصلح سردی پیدا و در داخل بود و کسر فصل است و علاج اگر کسی که از آن جدا شده و در
 استحال شخصیات نفخ است و بجان غریزی و جدا تا بطبع مستغرق شود و نفی دارد و دیگر بر سر سدا و هاست که در باره سانس که بابت و شش است و کمال ترین
 در اینجا تحلیل غذا و اگر سبب بر آمدن نفخ یا مصلح منفصله بود و چنانچه گفته شد جهت تحلیل داده و تسلیت حبیب اعضا انجام فرماید و با سحر است که فرماید و نفی خیری
 و نفی غیره که کرده بماند و تحلیل بطبع خنایش مرضیه عملد شود و دارد و اگر بدین قدر دفع نشود و مستغرق سدا و کفر اخلاقی در نفخ گفته شد نفخ سوم آنکه کثرت جلی
 محدث در و پشت شود و جهت منفصله آن فضول پشت و گاه باشد که کثرت فضول حدیث در نفخ علاج جمیع ترک کند و تحلیل و تسلیت بطبع جبر کرده
 در ماده نفخ است که گفته شد و در این نفخ دارد و فاسد بسیار باشد که فضول عقب جمیع و پشت هم کرده و شستن در عقبه و در باطن است عیادمانگی آورد و در صفا
 نماید و در آنکه ماده نفخ یا مصلح در آن تحلیل نماید این بالیدن پشت دفع شود و در گذر دو گاه باشد که عقب مغرط حدیث که با جاذبات پس جانی نوع چهارم آنکه
 غرض شود در گرده منفصل یا علایق دیگر که سبب مجاورت مشارکت در و با جاذبات پشت باز و در علامت او وجود آنست که گرده و مصلح قطن ضعیف یا گاه
 اوست علاج هر چه برای اراض کرده ذکر یازده سبب است بود یا جز آن که نماند نفخ پنجم آنکه رگ بزرگ که بر طول پشت موضع سطح از خون عملی شود و سبب شد
 در و آرد علامت دی آنست که از ابتدا و نفی پشت که آخر نفی است که در دهن پیدا بود و تا آخر نفی قطن یا فزاد و حرارت مکان و دیگر آثار خون گرمی
 در و هنگام حرکت وجع است و کند علاج رگ با ساین زنده یا با لیس در ابتدا با ناراحتی و شریک شریک می شود و خرد و تخم خیابان با سکنجین و دهن و جهت تبرید
 در وضع آب سرد در آمدن و منحل و گلا فیه و غن گل باشد که سر پشت طلا کردن بجایگاه سرد در سکونت گرفتن فرماید و از آنکه سرد در تری آنش و دهن آن که در
 نفخ ششم آنکه موجب پشت در آمدن باشد و در حنلات و باطن او تا پشت و آن در نفخ دوم گفته شد نفخ هفتم آنکه سبب کثرت رحم در و پشت و پدید آید این
 در و سینه زن آن را نزد یک آمدن حیض عارض شود سبب بر آمدن مصلح چنانچه باید علاج هر چه در و از حیض نماید استحال کند و در و غن گل پشت مانده
 شریکی که در و از حیض نماید بقوت تخم کرمش یک مقدار مصلح خفای تخم خیابان کوفته چهار مقدار با دیان نیکو نسته و میمون جوالی تخم شربت و دماس بر کوبد
 منقال علیه را بچو خاند و به صفت منقال قوی بفرم آنکه و به صفت منقار اختیار نماید فصل آخر در و وجع خاصه یعنی در و دهن گاه و اسبابی بهمانست که در
 در و پشت ذکر یازده لیکن وجع خاصه بیشتر از نفخ است یا از باد لان الحامه ابر و من النمر از ماده بده من القاب الکبه لقله لونه فلا یحدث فی سده المزاج الحار الا ان
 لهذا گفته که علاج او همانست که در سحر مزاج با و نمایی و یکی وجع طر کرمانه و استحال شیا تا سینه در و نفی تمام دارد و جهت این کار خیانی که از عقل است
 در تحلیل و تخم کرمش و منحل و سحر مزاج و از آنکه ساخته باشد نفخ تمام دارد فصل آخر در و وجع فصل باید و آید و در که در بند گاه اند و از وجع فصل
 گویند این وجع گاه بی درم بود چنانچه در جلی سافج و گاه با درم بود چنانچه در اکثر مادی در علاج اطبا چنان اجزایان که آنچه در و فصل دشت پای با آنکه
 مفاصل گویند و آنچه در مفاصل در کرمی سرین باشد آنرا وجع و در کفرانند و آنچه از مفاصل که خیزد و میباید پانزدن شود که اعرق اعصابا مندر و آنچه در مفاصل کب
 یعنی شش انگشت یا در مفاصل انگشتان پای خامه نرا نگشت پدید آید آنرا منقرس سسمی سانه ند و پاشیده خاند که در دهن گاه بیشتر از ماده افند و اما که ذکر شد در
 گوشت بود که اگر در مفاصل سست باشد که بابت با ذات نیز نماند شود اما با عصاب او را در نیا پد آنست که این عصب تشنج بود خاصه درم مذکور است که بجهت نشود درم
 اگر در و فصل درام و دیگر سبب که در و بند گاه با دی منفصل مفاصل و جمیع یا انقباض یا در بهت و دی و در بهت مفاصل اسید مزاج شکر است یا قوت کثیر
 یا ضربه یا باعث اجتماع و انقباض ماده در مفاصل بسیار است یکی آنکه یا صفت متروک شود و در این سبب فقلات در مفاصل جمع آید دوم آنکه مضم سده
 ضعیف شود و در این سبب فقلات نام تواند کند و مفاصل ریزد و مضم آنکه بی ترتیب مثل خوردن طعام بر طعام و تناول اطعمه موافقه بنفیه
 ترتیب و نوشیدن شراب با فراط و عقب طعام ریاضت و مجامعت کردن و بر نارد و حمام آب خوردن و شستن سیرا تمام نمودن و باب گرم غسل کردن

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

و در آن حال
 ابتدا حاج آقا خورشید
 را یکی جایگزین حاج
 خاقلی صفور کسب
 در مقام علی بن
 علی شاد و علی
 را گزیدند و بعد از
 بانند و بنی
 بافتن از مشایخ
 مطبوع و هم
 سبقت و هم
 ناز و اندیشه
 و قیام هر یک
 به نشانی
 بستن شغال
 و از این کار
 و او که سر
 آن
 و در روز
 سفید آن در
 مسلسل حرم
 و با قوت
 علق بن
 و سبزه
 شربت
 با دو
 کثیرا و اشک

[illegible][illegible]

فصل حاصل بود بنا علیه همان پرداخت و بنوعی که در اینجا مذکور شد و باید که در این باره بسیار احتیاط نمود و در هر دو سه
بار آنرا کنند و صاحب محض را می توان به این روش که مصلحت می یابد اگر در دو روز یا در یک روز یا در هر دو روز که در این کتاب است
ماده به حاصل آمدن به تحلیل طبع حشایش و طبع عاذبه چنانچه در روج مصلحت گفته شد قسم سوم در روج اول که یعنی در دوم که در بندگاه سرین طبع شود و این
تا که در سرین ثابت است برین نام خود اندر هرگاه که در اینجا بخواند و در سوی پای خود آید عرق النساء نامند و جمع در که در این کتاب است که عرق النساء است که در
اسباب علامات این علامت همان که در روج مصلحت ذکر می باشد اما اینجا که در روج در که در مصلحت است و این مصلحت عارضه و عین و در گوشت پوشیده نشان در این موضع
پدید می آید مگر آنجا که استقامت شدید و مصلحت اقتدار کثرت ماده که در این صورت رنگ موضع نیز گاهی سید بر نوعیت خلط حاصل و سبب خلط دور که نیست که بر جگر یا مصلحت
از آن سواری اتفاق افتد علاج اگر علامت خون ظاهر باشد و ماضی بود و خست فصد با سلیق کنند از دست مقابل در که مخلوط در نهارد و ادوات و توابعها طبع
در بخار و عرق النساء زیرا که ماده در مصلحت عین است و آنرا به این محبتس خواهد ساخت و از تحلیل باز خواهد داشت بلکه گاه باشد که مصلحت با جمیع حیا گردد و این پس این اثر
آنست که در ابتدا برای تسکین در چیزهای مرئی که شد یا الحار است خود ضا و نماید چون تخم کنان و با بود و در غنث ثابت مانند آن و اگر از وی خطا راجع است حال نموده آید
و بدان خوف خلط مصلحت روی نماید و روی تدارک کنند و آنچنان باشد که بحام نیگرم برند و طبع حشایش مرغی نیگرم برزند و در سینه نیکم مفاصل و دیگر جای همان
که در روج مصلحت روی ذکر می باشد و اگر علامات بلغم پیدا بود و خست قی در مایه طبع تخم ترش است و عسل آمیخته و برای اسهال حب سطح و حب شفق و مانند آن و مصلحت بعد
نفخ ماده صفه گرم و شافه که در روج ظاهر و مذکور شد بخار بر بند و در غنث فرشیون با چند سید ترش با اندر چیزهای محلل صفا و نمایند و طبع آن مخلوط سازند و بسیار
مرض در ابتدا برونی که ماضی است حال نموده آید و همین قدر ماده بهانه منقطع شود و گاه باشد که پس از قی و اسهال بعد از حاجت آید و بهتر است که در روج در
بلغمی بخار یا نیست که اذریون جنبطیا تا از هر یک دو اوقیه زرد و یک اوقیه تخم صاب یک بطل فبذاری همه اگوسته بخنجه مقدار سه ام از او باشد شکر به بند با آب
عرق بادیان و نیکوترین در این فایده کفایت شکر و اگر با فضا که با صفت پر داخشن از ابتدا بنوعی تا حرکت یا صفت مزید سبب نگردد و هرگاه از این تدبیر تسکین پیدا یابد آن
گوشت که ماده از مصلحت بطور مصلحت شود و برای این کار چنانچه ناری تمام در باب گوشت شستن سود دارد و اگر چنانچه عرق فرقه حاذر راجع و دیگرین که در
بلغم و غنث بلادر ضا و نمایند بر در که محل مقصود بگذارند تا منقطع شود و متفرج گردد پس آنرا منحل شدن و بنده تا که ماده از این طریق بتدریج برون آید و خست در روجی نماید
بسیار و صاحب غیر گفته بسیار باشد که در این مرض مجامع بر نماند بکرات و خون بسیار کشیدن بدان ماده از توغز بندگاه برون می آرد و از دیگر تصدیق استغنی
و آنجا که هیچ دوا سودمند و تالیف نگردد نفع نباشد و در مشرب و خوف خلط مصلحت معنی بر بدن بندگاه پدید آید داغ باید داد و در یک طریق داغ افواست که آلتی سازند
از این بنوعی به قلع و فراخی از نیم شیر باید و غلظت کناره وی همچون غلظت خسته فرما در اصل این قلع سه دانه و دیگر نصب چنانچه سبب هر یک هم به سبب خسته فرما بود و
نیابین هر چهار دانه مساوی باشد و در این قلع و بناطیل پوست نمایند و عند الحاجة سر این قلع را با نش سنج کنند و بدنهاله بردارند و بر حق در که بگذارند
چون داغ مستدیر در یکجا شود و بندد و هنگام داغ بسیار بر جانب صبح که زده بازند و بعضی از اطباء محل لکی علی المصل و تمس تهمیقا صا لجا بتجفیف الرطبه اثر گفته
است که قاعا که داغ را دودیه مفرض جاذبه و قوی بکار توان بست که خستین استفراغات کرده باشد بفضله اسهال و صفته قوی و که نکات تا ضرورتی قوی نیستند بدان
پروازند و باید دانست که در روج در عرق النساء اگر بجانب چپ افتد بر دست و آنچنان بلغم پدید آید و بیشتر مرد و زنان سرد و کسان تازه و در این مشکل شربا هم چنان
در عرق النساء و این درید که از بندگاه در که بر خیزد و از جانب وحشی اسبوی آن نازل شود و باشد که از جانب انشی فرو آید و این نادر است با کجی در دوز که بسیار با کجی
در آن فرو آید و با کجی با سید و گاه باشد که تا از همه گردد و باشد که تا نشتانگ و انگشت خرد پای فرو آید و نسبتا به تنوزن و سمن ممل و البته مقصود نام
در گستره که در این محل واقع است و عادات اطباء بر آن رفته که وجع النساء را عرق النساء خوانند و تقدیر کلام چنان است که وجع العرق الذي هو النساء

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

بسیار از غلبه طبع سردی و تریدی در اعضا و باطنی و بیرون بدن و در وقت سرما و در وقت گرمی و در وقت خشکی و در وقت رطوبت و در وقت...

در وقت سرما و در وقت گرمی و در وقت خشکی و در وقت رطوبت و در وقت...

در وقت سرما و در وقت گرمی و در وقت خشکی و در وقت رطوبت و در وقت...

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script in Nasta'liq style, written diagonally from top-left to bottom-right. The ink is dark brown or black on aged paper. There are approximately 20-25 lines of text visible.]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۳۳۹

[illegible][illegible]

مذہب و عقیدہ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(The page contains dense handwritten Persian script, likely from a historical manuscript or legal document.)

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

20

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

قتل الله الملك
 بان که در پیشگاه پادشاهان
 باغچه‌ها و نه نیست اسبابان
 تا به صفا سپید بیند با یک
 تعلیل و شعله با ابرو انداخته
 بر دوات برق فروغ و صفت
 او را در کف چنگ بر آید
 نه به راز و نیلان نشود
 غایب میگردد و اندر جدول
 دانش او ماند و نه نایب
 وزارت عزیز و حضرت
 در نهایت خیر آن از راه
 سیاه شد و گشت کرد
 این قول و دلیل است
 و نه سزاوارست تا آخر
 قال شایع الاسباب
 چیزیک را که اسباب گفته
 پس بر آید و در آن
 فضا مفتوح باشد
 حال از درگاه شرف
 صلح و در برف مانیت
 غایب برگ شایسته
 خلی ششم خیرین
 دوست بیدار
 نو کرده صباح
 مغرور و غایب
 حکم کرده و در
 استمال نماید

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[Faint handwritten Persian script visible through the paper from the reverse side.]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۳۹۱
 عظم بود و نقد را مقدم داد و در آن روز که بود
 بعضی بزرگان را هم نمود و بعد از آنکه تمام
 و کارها را شنید و رسید به این کار و رسید

[illegible]

[illegible]

باید کرد و عفو شکسته بیدار است
از بباط و درستی و حقیقت
باید داشت و درستی و حقیقت
بر فاده و در موفقت شکسته بیدار است
دستور اصلاح است قولان ارتباط
است بیدار شکسته قولان ارتباط
بر آید شکسته قولان ارتباط
بر است شکسته قولان ارتباط
دنگهان است قولان ارتباط
حصول این بدقت از فغان است
شکسته قولان ارتباط
حسرت شکسته قولان ارتباط
دنگهان است قولان ارتباط

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

تاریخ ۱۳۹۵

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

١٠٠

129

129

五

719

[illegible]

پس از حمد حکیم علی الاطلاق بد بر قانون کون و فساد النفس و افان و لغت طبیب حاذق امراض جبل و نفاق شروعه باد که درین بیان
 و او ان حمید بریا من توفیقات ربانی و عون عنایت سبحانی نسخه فریل استقام جسمانی و ادوی شفاء آلام ابدانی دستور العمل حکمای نباتی
 بکار آمدن طبایب جنابانی معروف و اشتهر بنام طبیب اکبر مشتمل بر دو جلد در اول امراض و اسباب غلات و معالجات از سرتاسر ده و در دوم
 از جگر تا قدم و عاصه و خاتم موله سراد جذاق عالم طبیب میجامد و الاثنانی محی مراسم اقامتی جوهر تیغ لسان یونانی حکیم محمدی اکبر عسکری
 از زانی بار هفتم در مطیع نامی مجمع کملای دهر منشی نو کشور واقع کانپور بستر بستی و بعلوم و فنون و زنگار نامور نادار
 ستوده خصال خوشنویس معالی القاب عالیجناب منشی پیراگ نرائن صاحب بیمار گودام اقباله مالک مطیع دهنده حسن و خوبی
 بزاران خوش اسلوبی بیاه چون ۱۰۵۰ عسکری قالب مطیع در بر کشید.

اشعار

بر همه از باب نعم و فراست را صاحب نظامت و کیاست و اینج باد که هم معانی و احوال حاجات هر کس حفظ معیت و تدبیر
 برض بود که موقوف علیه آن دانستن معین علم طب باشد تا بر علی نهاده بر فرد بشر الا نعمت لازم آمده که باستقلال این سعادت کبریه و
 هم مقام این دولت غلظی فراخور حال و استطاعت همت گذارد و اشاعت و ترویج این گرامی فن که نفع بخشی خاص و عام در تحت آن
 ترویجی از استقامت و واجبات شمارد از نیاز است که هر دوازده همت بلند و نعمت از چند مالک مطبع بدام موقوف و معلوف و اشاعت و ترویج
 کتب نفع بخش کافه انا هم عموماً و کتب طبیه کیاب مفید خاص و عام فهو هذا بیات و پیوسته بحسب تخیل و تدلی زبان و زمانه کتاب
 طبیه غریبه را سه و ترجمه از عربی بفارسی و از فارسی یار دوز بان عام فهم شائع میگردد و هرگاه کتابی جدید التالیف ازین فن شریف
 بهم میرسد فوراً اهتمام لطیف آن میگردد و وظایف است که از زبان موجود این فن بزرگ یعنی معلم اول از سلاطین تا اندیم این علم شریف
 طب یونانی با وجود در داج علم طب انگلیزی و اکثری و بیدک و غیره باقی مانده با ترقی روز افزون قدر و منزلت دارد پس این فن
 مرغوب و مطبوع طبایع خاص و عام و عزیز دنیا چگونه نشود که اینجای نظر اطرافش به تخریب آن متشکک کننده و حکمای فلاطون منش
 با متناقض اعتقاد گریزند فی الجمله این مطبع نامی مخزن علوم و فنون بر قسمت پس بفضله تعالی اکثری از کتب این فن شریف طب عربی
 و فارسی و اردو که درین مطبع موجود بودند بطور مشتی نموده از فرواری بر اوراق محفوظ اول و آخر این کتاب زیبای تحسین گشت
 تا با امان نظر نگار گیان اهل شوق در آید و بسبب بلغات شوق خریداری بر روی کار آید و منتظر

طیبه کیاب
 ۱۳۱۴

تاریخ طب از مخنور حکیم المثال موضح کامل جناب ششی بهکواند یال عاقل اچیت مطبع نوا

طیبه کیاب نسخه زیبا تر است فکر سال هجری شش عاقل کن	همسر او کی کتاب دیگر است گو که زیبا خوب طب اکبر است
---	--

<p>قراردادی ہو یا سیدہ کی اس کتاب کو قندہ ان اور دوم طرہ فراہم دین اور اس ملک کو فائدہ پہنچا دین اور دوسرے ہوں ایک منتخب فہرست ذیل میں درج ہوتی ہیں جس سے واقفان مابہرین فن طب معلوم ہوگا کہ کسی علم کی کتاب ۱۔ جلد اول میں تعریف اور مقصود علم طب بیان اور اس کا اخلاط چارگانہ اور قوی اور اضرار اور احوال عادات و تہذیب اعضا کا ذکر اور اس کتاب کی چھ گنتیاں ہیں ۲۔ جلد دوم میں احوال جسمانی کا ذکر اور تندرستی اور بیماری اور انواع اضرار اور اسباب بیان اور اول فصل اور دوم فصل کہ جسم نکلتا ہو مثل سپینہ اور مٹھک اور پیچیاں وغیرہ کا ذکر اور تیسری ۳۔ جلد سوم نگاہ بشت و حفاظت و تندرستی اور تیسری اور مکان اور دوا کر کے پختہ پانچویں اور چھٹی اور ہفتی وغیرہ کا ۴۔ جلد چہارم استخراج مرض میں اور فتنہ نفع و ہلاک وغیرہ ۵۔ جلد پنجم بچوں کے احوال اور علاج میں ۶۔ جلد ششم علاج جملہ امراض کا ذکر ہے۔ ۷۔ جلد ہفتم علاج درمیان اور زخون اور قلع داغ دینے اور سب طرح کے زخون کے علاج ہیں۔ ۸۔ جلد ہفتم بدیر میں پاکیزگی اور آراستگی و علاج جسم خارجی اور داخل اور اس کتاب کا نام کتاب التبرید ہے ۹۔ جلد نہم سب قسم کے مہیات کا ذکر ہے خواہ خارجی یا داخلی ۱۰۔ جلد دہم اور کچھ اور ہفتی کا ذکر ہے اور اس کا نام ۱۔ جلد اول دوم سوم و چہارم ۲۔ جلد پنجم و ششم و ہفتم ۳۔ جلد ہفتم و نہم و دہم</p>	<p>باعتبار ہر صحت مسائل طبی کے نظریہ اور جس کو حکیم لائانی محمد اسماعیل بن الحسن محمد احمد الحسن ابو حنیفہ بزبان فارسی سنہ ۱۱۸۵ھ میں جس کو سنہ ۱۱۸۵ھ میں برس گذری تصنیف فرمایا چنانچہ صرف دیکھ کر اور اس کا افضل لا ملایا حکیم ہادی حسین مراد آبادی سی فرماں ترجمہ عام فہم اردو میں ہونی حکیم صاحب مدد نے جو اعلیٰ درجہ کے مترجم ہیں نہایت عمدگی سے ششہ سلیش زبان اردو میں تمام و کمال بہ ترتیب تصنیف اس کا ترجمہ فرمایا اور بعض مقاصد بطور حاشیہ اضافہ فرما اس لا جواب کتاب میں کلیات و مواجہات و شریکات طب کو نہایت درجہ کی تحقیق اور ترقی سے لکھا ہے اور کئی دقیقہ فرما کر اس میں کچھ ایسا مصنف نے کمر بطور سند کے کتب متقدمین کے حوالہ دیے ہیں اور احوال حکماء و مشہدین اور تالیفات کو نہایت وضاحت لکھا ہے اور تہذیب کو اس توضیح و تشریح کے ساتھ تحریر کیا اور اس پر اسرار اور اسرار و اسرار اور اسرار اور اسرار ایک قریب بنا دیا ہے اور جس کو کچھ بھی حواشی و تفسیریں اور کچھ مطالب کتابت یا نسخہ کے ساتھ یہ کتاب ہو طرہ نمایاں رکھیا ہے یعنی بہت بڑی تلاش اور کوشش کے ایک ہی نسخہ قدیمی دستیاب اور اس میں مابین جبکہ اردو کو درپردہ ترقی ہو مناسب نام ہوگا کہ ایسی ہی اور نایاب مسودہ کتاب دومین ترجمہ ہو کر ششم شریفین و چنانچہ عنایت یزدی نے دارالوجہ کتابت حاشیہ کر چھپا کر قیمت لگی اس مجموعہ کو تمام ترجمہ کے ساتھ</p>	<p>کی میاں علی صری ترجمہ قرادین قادری عربی حکیم زکریا تشریح الاجسام علاج تمام بیماریوں کی تفسیر فیصل مجمع البحرین یہ کتاب طب یونانی اور ذاکری میں تمام اس عنوان کی کتاب بہت نایف نہیں ہونی جو جامع حکیم محمد علی بن سید محمد مراد مگر سب سے پہلے یادگار ترجمہ ذخیرہ خوارزم شاہی۔ مسلح اور دھڑا کی چشمہ خواہش دلی سی بات کی مقتضی رہی کہ علوم و فنون کی کتب تصنیفات قدیمہ میں حیران تک ممکن باسملہ یا انتھا یا ترجمہ ہو کر جس سے افادہ عالم ویر ہو چھپکے شائع ہوں چنانچہ ہندو دیگر علوم و فنون کے اکثر کتب طبیہ یونانی مثل طب کبر و قدر بادین قادری و تفریق الادویہ و خلاصۃ التلویہ و سبب و دستور العلاج و مفرج القلوب و ممدن الشفا و مسکنہ رشاہی و غیر وغیرہ وغیرہ کے بعد ان کی ذمہ دہ دیکھ کر ان کے اول و آخر اکثر اردو ہو کر طب ہوئیں اور دالامست علم و دست اصحاب کی قدر دانی سے جلد تر و تفت ہو کر بہ نجات اشاعت پیر ہوئیں چنانچہ اسی سلسلہ سے ترجمہ قانون شیح الرئیس ایک نایاب اور جامع کتاب علم طب میں ہونے والا القیاس بہ فیاض لفتح عام و تمام ہمیشہ یہ خیال مرکوز خاطر رہا ہے کہ فن طب کی دنی نامور جامع کتاب کا ترجمہ اردو زبان میں نام لفتح کیونکر کیا جاوی اور اس سے شائقین کو مستفاد ہو میری ہو جادی ہندو اتفاق رائے طبامان دھکی کا کل کتاب ذخیرہ خوارزم شاہی</p>
--	--	---

مغربیات اکبری اردو درفش سلطنت از سرور شریعہ حکیم جلال الدین
طیب بنوئی جسکا ہر شرف و رفیعہ کیلئے کسیر عظمیٰ و اتواب
امادہ شد نبوی جو مولفہ حافظہ اکرم الدین
روزرا الحکمت میں ایک علامہ و نگاریان پر حق ابدی شرف
مال ایک یادری معلوم ہوتا اور انکو فتح کی تہذیب مولفہ حکیم
معالمات احسانی دلائل تشفیہ امراض و اسکا علاج و دوا
علاج الامراض اردو طب کی مستند کتاب ہے حکیم ابوعیسیٰ
مرکبات احسانی بطور قراہدین ہر مرض کی تشفیہ
ہر قیب حمد و تعجب از حکیم احسان علی

اکسیر القلوب ترجمہ اردو موضح القلوب
 دو تصنیف حکیم محمد اکبر و ترجمہ حکیم محمد نواز کریم
 علی گاہ صحتی سالہ ۱۲۸۵ ہجری بمبئی
 تریاق مسہوم نسخہ مختصر تمام مایوں کے علاج میں مفید
 شفا دینے والا دوا مقام کی پہلی نسخہ حکیم محمد عابدی
 ترجمہ اردو قانون شریعہ الکریمین - بوعلی سینا کا
 جلد اول کلیات طب میں مترجمہ مولوی غلام حسین صاحب
 شفا والا مراحض - مخدوم میر میر غنی کاکڑ
 علاج دوا حکیم محمد نواز کریم

تشریح اردو و فارسی معنی و استعمال
 کتاب فی جہت شفا و شفا کے جس نسخہ کو آریا مہر باب
 آریا مہر جہت شفا و شفا کے لال لازم مصلح
 محمد حسین علی صاحب الدار و دار و دار
 و غیرہ مصلح و مصلح

میرزا الطیب اردوباد در سال ۱۲۸۰ قمری

۳۲ - طب عمومی - ۱ - رساله دلائل النبض - ۵ - رساله
دلائل النبوی - مترجمه حکیم مولوی صادق علی -

کتاب مخصوص به علاج بیماری

[illegible]

فرستاده شد به ایستگاه پست و در وقت مقرر به دست رسید

الفصل في معرفة الواجب

فقرن الادويه - اردو جبین ہر ایک کے الی ماہیت
طبیعیات سے متعلق ہر ایک کے الی ماہیت - افعال و خواص
کمال اسطو شرح ہو لکھی ہیں مع سالہ اتحاد ادویہ -
مترجمہ حکیم محمد رفیع کریم - دو جلد میں - ۱ - جلد اول - جلد
مترجمہ میرزا انار دویہ - الفاظ الادویہ و مترجمہ
فقرن الادویہ - یہ تیسری مرتبہ کیا گیا ہے انگریزی و عربی
مترجمہ میرزا انار دویہ - یہ تیسری مرتبہ کیا گیا ہے انگریزی و عربی

مقاله اول در بیان احوال و معاش و عیال و کسب و تجارت و
مقاله دوم در بیان احوال و معاش و عیال و کسب و تجارت و

نفیسی شرح مجسمہ سلیم علی کی کتاب فی علم
 میں مشہور و معروف ہے اسکو مستعد طالب علم کسی بے شکستہ
 مسلم بشریت کے حقوق میں اسکو بعد قانون شیخ ابو علی سینا کے
 پہلے ہونی کامرتبہ ہے اس کتاب میں کلیات طب بحث کی گئی ہے
 اول غذا و صراحت یعنی کھانا پانی اور اسکی انسان
 اور ربیب غیرہ کی بحث کی گئی ہے اور ثابث کیا ہو کہ کوئی جسم
 ان چار عنصر کہ عظام و جود نہیں ہو اور نہ کیفیت نہ مزاج
 پیدا ہو سکتی ہے پھر مزاج کے اقسام مختلف اور غیر قابل اور کثیف
 کہ درجہ با اعتبار حرارت اور برودت کے بان میں مکی اور
 عقلی و حسیانہ تین تہیں ہیں پھر ثابت کیا گیا ہے کہ کل ہونا
 اور ان میں جسم انسان اور وی اعتدالی کرنا ہو اور شکوہ
 احوال المراد کہ کھانا چاہیے پھر تہم انسان کی آن غذا کا کیا
 ہے جو سپین اعدل میں ای طرح جو عذہ و صلاحت اور برودت
 اور برودت اور رطوبت میں کھانا غذا ہو و شرب و ہوا
 عقلی و اسکو ثابت کیا ہے پھر انما الاربابہ کا ذکر کیا ہے
 ہر ایک کا بیان ہے پھر رانگی تکمیل باعتبار معانی
 نفسانی و روحی درج ہے پھر قوی و باقی کا ذکر ہے جو چاہے
 ہیں - نامیہ - خافیہ - مولدہ - معصومہ - پھر
 ان غذا کا ذکر ہے جو قوت خافیہ کے خادما ہیں
 اور اس کے ذریعہ سے وہ غذا انسان کے بدن

CALL NO. 215 ACC. NO. 3961
 AUTHOR 2-12 اکبر الازہانی
 TITLE طب البکر در جلدین

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY
 ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES .

- 1 The book must be returned on the date stamped above
- 2 A fine of **Rs. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due